در دفتر کتب کتابخانه ملی
۱۹۶۵۱
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

[illegible] تاپلور هرجوره کتاب مسلمانی
چاپ اسلامبول وایران وبالیاغی باکو
شهرنده آقا حسین قلی صابر علی اوغلی
کاروان سرا سنده حجره آقا غفار اوغلی

اهدائی مرحوم عبدالله بهشتی

بندارم اختریست درخشنده ساقیا — هر قطره کز شراب نمائی مقطرش

زایل کند ز عقل همه فکر خام را — جاری بود چو روح با جسام جوهرش

گیرم که این حدیث صحیح است زاهدا — انصاف ده چگونه توان کرد باورش

زیرا که از کرامت ساقی بود مرا — گر می طلب کنی دو لب همچو کوثرش

وعظ و سماع و رود و غزل خوانی و سرود — صوم و صلوة زاهد و الله اکبرش

آیا چگونه دارد پروا ز رستخیز — آنکس که در دو عالم مولا است حیدرش

آن حیدری که روز غدیر از وفا همی — بنشاند بر سریر خلافت پیمبرش

آن حیدری که طبع گدایان کوی او — باشد غنی ز سلطنت و تخت و افسرش

آن حیدری که در جلوات جمال او — نور خدا بود همه نور مطهرش

حق را جمال بودی اگر گفتمی یقین — آئینهٔ حقیقت جمال منورش

دارد سرشت پاک و مبرا ز چار طبع — کز نور خویش داشته ایزد مخمرش

با حشمتی که داشت سلیمان کجا رسد — او را لیاقتی که شود چاکر درش

روز نبرد خیبرشان از سهم تیغ او — جبریل فرش روی زمین کرد شهپرش

خود شهسوار معرکه لافتی بود — لا سیف جوهر دم تیغ دو پیکرش

والا مهی که داشته خلاق ذو المنن — در قسمت جهنم و جنت مخیرش

باشد کجا شفاعت ما را مجال او — کانجا مهار روز عطایای قنبرش

نامش

نامش بحل مشکل ما اسم اعظم است | ورد زبان نموده و خوانم مکررش

گر می خورد همیشه و رندی کند ولی
لعلی مدیح اوست نخوانید کافرش

هزار پاره دلی دارم اندرین کشور | که هر یکیش بدست هزار سیمین بر
هزار پاره دلم را هزار گاهی است | گرفته وقف به یارکان لب شکر
ز ماه پاره بتان تازه دلبری که نون | رسیده از طرفی همچو ماه کرده سفر
بگرد گوشه چشمش دو دسته تیر انداز | بچین حلقه زلفش دو دسته غارتگر
کشیده قامت خوش سیرت و ملک صورت | ملیح منظر و لب شکر و سمن پیکر
گرفته غنچه بدندان که این مراست دهان | فکنده عقده بموی که این مراست کمر
بطرزهای خرامش چه شیوه ها مدغم | بغمزهای نگاهش چه رمزها مضمر
سحر که آن چو سر زلف را کشد شانه | ز بوی موی کند عالمی پر از عنبر
تبی که گاه تبسم چو لب گشاید باز | کند ز عشوه همی یکجهان پر از شکر
کنون گرفته گریبان من همی گوید | که مرمرا هوس دل گرفتن است بسر
دلی چنان که بسوزد بمحنت هجران | دلی چنانکه بسازد همیشه در اخگر
گهی بحلقه زلفش کنم اسیر کمند | گهی بغمزه چشمش کنم شهید نظر
گهی بخنجر مژگان کنم گریبان چاک | گهی بتیغ دو ابرو کشم بخاک اندر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بصد هزار یکی بود قوّهٔ بشریش / هر آنچه گشت و گرفت از عدو و قلعه در

وگرنه از نگشودی ید یداللهی / جهان و هرچه در او بود بود زیر و زبر

زهی مروّج احکام احمد مختار / خهی مصوّر اشکال شرع پیغمبر

بلند قدر امیری که آستانهٔ او / محدّب فلک عرش را بود مقعر

شهنشهی که نهد کمترین غلام درش / قدم ز تارک غبرا بطارم اخضر

چگونه عرش نباشد کمینه فرش رهش / کسی که پای گذارد بدوش پیغمبر

هو الذی رجع الشمس من اشارته / لیرکع و یصلّی لربّه الاکبر

دلا بگو بتولّای اینچنین مولی
چه بیم دارد لعلی ز پرسش محشر

گلی نشد بتماشاگه جهان که نچیدم / رخی نماند بنزهتگه بتان که ندیدم

ولی بشوق تماشا بهر چمن که رسیدم / خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم

بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم

مگر که از تو بر آید بدست چارهٔ دردم / بمقدم تو غبارم برهگذار تو گردم

هزار شکر ز خاکم ربود لطف تو هر دم / خیال خواجگیم بود بندگی تو کردم

هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم

ز شوق لعل زلالت غریق اشک ملالم / ز عشق مهر جمالت خمیده تر ز هلالم

جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

که پرده بر دل خونین ببوی او بدریدم

نگاه چشم تو ای آهوی رمیده حافظ ‌ ‌ ‌ پسند خاطر لعلیست برگزیده حافظ

فدای روی تو جان جفا کشیده حافظ ‌ ‌ ‌ بخاکپای تو سوگند نور دیده حافظ

که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم

ایضاً

ایجان دخیل درگه عالم پناه باش ‌ ‌ ‌ از چاکران حضرت آن بارگاه باش

اندر دو کون صاحب تخت و کلاه باش ‌ ‌ ‌ ایدل غلام شاه جهان باش شاه باش

پیوسته در حمایت لطف اله باش

زاهد بکعبه جنت و حورا طلب کند ‌ ‌ ‌ عاشق همه محبت مولا طلب کند

گاهی بکعبه گه بکلیسا طلب کند ‌ ‌ ‌ مرد خداشناس که تقوی طلب کند

خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش

ساقی مدام می خور و هی در پیاله ریز ‌ ‌ ‌ مطرب ببانگ چنگ کفی زن برقص خیز

غمگین مباش ز آتش عصیان که گشته تیز ‌ ‌ ‌ چون احمدم شفیع بود در روز رستخیز

گو این تن بلاکش من پر گناه باش

آنانکه بی ولای علی دین بپرورند ‌ ‌ ‌ جان از جهان برون بهدایت نمیبرند

غافل ز آه صبحگه روز محشرند ‌ ‌ ‌ از خارجی هزار بیکجو نمیخرند

در ازل تا رو فارا آنچه بود اندوختند | از محبت جامه بر قد عاشق دوختند
عشقبازان را چو رسم عاشقی آموختند | در دل پروانه پنهان آتشی افروختند

شمع را تهمت زدند و آشکارا سوختند

جز خیال دوست باشد در طریقت کافری | باید از مهر دو دلبر داشتن دل را بری
در محبت کفر محض است اشتراک دیگری | عشق شرکت سوز تا یعقوب را شد مشتری

حسن یوسف رایگان شد رایگان فروختند

چون ز مرآت وجود آثار کل شد جلوه گر | اندر او صورت بمعنی متصل شد جلوه گر
عکس آن زیبا صنم از آب و گل شد جلوه گر | تا تجلای ازل در طور دل شد جلوه گر

رب ارنی موسی جان را ز جان آموختند

خواستند آئینه بینند از خود صورتی | در میان آنکه بر افکندند طرح خلوتی
کثرت ذرات شد پیدا ز شمس وحدتی | وحدتی میخواستند اندر لباس کثرتی

کسوتی از آب و گل بر قامت ما دوختند

صیقلی دادند بر او مر در روز و شب | هیکلی ترکیب کردند از عناصر منتخب
پس در آن هیکل دمانیدند فسونی ز لب | صورتی بیرون نهادند و طلسمی بوالعجب

گنج مخفی در درون آن طلسم اندوختند

جمهوری اسلامی ایران

بر در میخانه دوشم ساقیان لب شکر
با شرابم کرده بودند از دو عالم بیخبر

از پی بوی کبابی تا من شوریده سر
مطبخ میخانه رفتم جمله دل بود و جگر

شستشو با می همیکردند و هی میسوختند

بر دل آیینه‌ام دادند زجاجان صیقلی
شد سراپا جانم از نور تجلی مشتعلی

ای بسا سرّ خفی لعلی مرا شد منجلی
شمع بزم خویشتن کردند با دیر اولی

واندران محفل ورا پروانه آسا سوختند

در وصف حاجی — ز جبعلیخان پیرچه

بگردش آور ساقی پیاله را در کف
بده بشادی میلاد پادشاه نجف

بعیش باید کوشید با هزار سرور
پیاله باید نوشید با هزار شعف

چنان مبارک روزی نیافریده خدا
که از تولد شیر خدا گرفته شرف

شهیکه در حرم کبریاست تولیدش
تبارک الله از آنخانه زاد پاک خلف

حریم خانه حق محترم ز ذات علی است
وگرنه در گل و سنگ اینهمه نبود شرف

بکعبه ذات علی گشت علت غائی
که لامکانرا خود نیست خانه مصرف

ز اوج عرش نداند حضیض تر جائی
کسی که پا زد بر دوش راکب رفرف

پسین دریچه او هشت روضه رضوان
کمین بدیهه او هفت معنی مصحف

بیک اشاره گرفت و بیک نظاره شکست
بروز فتح حصار و بروز هیجا صف

درا پیکر گشت فتح قلعه کی هنر است — که در بر حرکاتش ز فتح نیست اخف

بیان قوت بازوی حیدری ما را — ز قوه ناید با بنقوای مستضعف

محیط عالم لاهوت و ملک ناسوت است — گر خود جواهر ذات تراست همچو صدف

کسیکه قدر جلالش خدا کند توصیف — ثنای صد چو منی آنجا هیچ لا یصرف

بذات او نتوان مدح گفت کمتر از این — گر پیش دست هنه همچو حلقه در کف

خصاله ببیان اللسان لا یشرح — صفاته بلسان البیان لا یوصف

مخالفانش را گوشه سقر مسکن — موافقانش را غرفه جنان موقف

نظر بشانش نتوان صحیح مدحی گفت — که هر چه سعی کنی ناقص آید و جوف

بلند مرتبه شاهی که روز تولیدش — فزوده المحبان را شعف بروی شعف

بویژه خواجه من کاندرین بهشتی قصر — نشسته خرم و خندان بمسند رفرف

نگین صدر جلالت رجبعلی خان آنکه — چو ابر نیسان دریا دلست و دریا کف

الا تو آنکه بدرگاه بذل تو حاتم — کف سؤال گشوده ز صد هزار طرف

ز موج خیزی جودت جواهر اندر آب — ز کرم دستی بذلت معادن اندر کف

بعز و جاه سلیمان وقت خویشتنی — که هست رأی رزینت زمانه را آصف

بلند قدرا در محفل تهنیتش تو — هزار زهره برامشگری نوازد دف

بدستگاه تو همی امروز تهنیت گوید — هر آنکه چون تو تولا کند بشاه نجف

یکی منم که مرا پر خوانده لعلی از آنجناب | که بر لآلی طبعم گهر بود چو خزف
خدایگانا جز دیدهٔ حسود انت | خدنگ چرخ جفا پیشه را مباد هدف
همار ه نسل بداندیش و عمر و دولت تو | هراس مرگ در او گشته باد همچو علف

بادج سعد درخشنده مهر طالع تو
گرفته روی مباد از گرد باد کسف

در مدح جناب مستطاب ملاذ الانام حاجی میرزا جواد آقای مجتهد ادام الله علینا برکاته

آمد چه نور نیّر حق بود در کجا | در ملک ری بسان چه کالبدر فی الدجی
بهر چه رفته بود بطهران شهریار | از روی قهر بود نه با رغبت و رضا
منظور شه چه بود ملاقات آنجناب | مقصود آنجناب چه دیدار پادشا
کردند این دو نیّر با هم قران بلی | تأثیرشان چه شد شرف دین مصطفی
در بارگاه شه سرپا ایستاد نی | کرسی نشست آری چو عرش کبریا
سلطان چه کرد با وی تعظیم و احترام | از وی چه دید سلطان در دولتش بقا
در مصر ری چه دید چو یوسف عزیز شد | با اهل وی چه کرد ببین ریزش و عطا
از خدمتش چه ریزد الفضل و الکمال | از صحبتش چه خیزد المجد و العلی
داند کسی که کنه کمالش کجا رسد | آری خدای داند و دیگر انبیا
لعلی مجال نیست سؤال و جواب را | کاینجا عنان طبع شد از دست من رها

منت خدای را که چو ماهی برآمدی
روشن شد از تلألؤ روی تو دیدها

یعقوب وار دیده بی نور مردمان
بینا شد از فروغ تو ای یوسفی لقا

گفتی که آفتاب ز مشرق طلوع کرد
از سمت شرق رو چو نهادی بدین ولا

دیدند حاسدان تو آنانکه مقبلند
مستقبلین کوی تو گشتند تا کجا

گیرم که منکران تو در عرصه زمین
گشتند همچو اختر انبوه در سما

تو آفتاب وار ز مشرق چو سر زدی
پنهان شد اختران همه در گوشه خفا

در هر دو حال ماضی و مستقبل جهان
در پیشگاه علم تو دارند هر دو جا

ماضی چو حالی ایستاده در حضور
مستقبلت چو ماضی استاده در قفا

این رتبه را بجهد نبخشند با کسی
فضل خداست ذلک یؤتیه من یشاء

شک نیست زین سفر که تو کردی بسوی شاه
معراج بد ولی نه چو معراج مصطفی

زانجا که مصطفی را در شرع نایبی
او بر خدا رسید تو بر سایه خدا

هر جا که شخص محترمی آید از سفر
خلقش برسم تهنیت آرند تحفه ها

اما به نو سفر چو مرا تحفه نبود
من هم برسم تهنیت آوردم این ثنا

در شاعری منم که مضامین شعر من
آرند در حضور تو خوانند بر ملا

آنکس که در فنون بلاغت بلیغ نی
خود را بشعر بستن می بندد افترا

هر کس نزد ز طبع دو بیتی بیان کند
او را رسد که طعنه زند بر ابو العلا

هرچه

هرچند شعر گشته کنون کمتر از شعیر
خود کیست آنکه فضل و هنر را دهد بها

دارم بیاد از کسی این مطلع متین
خاکز و فواید در شعر من صفا

معدوم شد مروت و منسوخ شد عطا
زین هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا

ما دامت الکواکب ما قامت السما
ما فاحت الزواهر ما هبت الصبا

در مسند شریعت غرا بخاص و عام
قول تو باد رهبر و رأی تو رهنما

با سبطیان کلام تو چون نغمهٔ کلیم
با قبطیان عصای تو چون کام اژدها

ایضاً

بلند قدرا گردون در آستانهٔ تو
بپاسبانی ایوان نشاند کیوانرا

که تو بزرگ جوان بختی او چو پیر کهن
همی بباید پیری در بزرگانرا

بطبیب خلق تو هر کس مدیحه پرداخت
چنان بود که کنی زیره بر دکرمانرا

چو نام تو لعلی در میان جود فزود
جواد گشت بیان کرد نام پاکانرا

حساب نام تو شد وفق چارده معصوم
چنانکه قول تو طبق است قول ایشانرا

سمند سرکش طبعم عنان ربود از کف
بسر گرفت رهی کرم ساخت جولانرا

یکی بشکوه درآید بطرز گستاخان
بشرط آنکه نگیرند نکته آنرا

ز من شکایت آیند ور اثر کون دارم
که شکوهاست از او حشمت سلیمانرا

امید کاها آخر تو آگهی کامسال
چه جور بود و بهر دو ر چرخ گردانرا

چها کشید تنک مایگان ز حسرت قوت / که قوت قیمت یاقوت یافت مرجان را

ز بهر دانهٔ جو تا دره بها دکرد / به پیش سنبله خباز خرج میزان را

تهی نبود کنون زنده از صغیر و کبیر / نخستی ار تو ولی النعم فقیران را

بدستگاه من اکنون چو نیک درنگری / دگر نه بینی جز دفتر و قلمدان را

دگر مبین بچه من شکل سیم شوان یافت / چنانکه در دل بوبکر نقش یاران را

مبین که همچو قمر روشن است ظاهر من / که تیره کرده کدورت درون پژمان را

نه زاهدم که اجیر الصلوة مرده شوم / نه قاریم که فروشم ثواب قرآن را

و نیستم من از آن شاعران هرجایی / که قدح و مدح کنم گاه این و گه آن را

امید من بعطایای تست میدانم / امیدوار تو هرگز ندیده حرمان را

شنیده اید که اجر هزار کعبه دهند / بمؤمنی که بسازد دل پریشان را

الا همیر بر شریعت قرارگاه تو باد / قرار تا که بگیتیست عرش رحمان را

مطیع تو نشود گو حسود بی پروا / که کس بسجدهٔ آدم ندیده شیطان را

ایضا

علی الصباح بفرمان خالق اکبر / که جرم نیر اعظم عیان شد از خاور

ز خط منطقه پیمود کمترین قوسی / بنقطهٔ حمل از حوت بست رخت سفر

حمل چو گشت منور ز نور نیر شمس / جهان پیر جوانی ز فکر وش از سر

ز ار تخت حمل رفت شاه خور چونان — که بر سریر خلافت وصی پیغمبر

امیر کشور ایمان خدیو ملک وجود — امین دولت یزدان امام جن و بشر

اخ الرسول و زوج البتول ابو الایتام — که اوست واسطهٔ فیض مؤمن و کافر

خداپرست علی ناشناس مؤمن نیست — اگرچه دفتر توحید را کند از بر

بروز عید چو بر مسند رسول نشست — از آن همیشه بود روز عید جشن آور

چنین کنند محبان علی تولا را — که روز شادی شادند روز غم غمخوار

چنانکه حافظ ناموس شرع پیغمبر — محب یکجهت خانوادهٔ حیدر

تویی که شرع نبی از تو در جهان مجری است — چنانکه دین حسین از کنندهٔ خیبر

فضیلت و ادب و علم و حلم و زهد و ورع — بدیگران چو عرض باشد و ترا جوهر

مهیجی تو ولیکن بمسلک احمد — مروجی تو ولیکن بمذهب جعفر

جواهری که در اعراض تست در یکدم — بیان علم الهی کند دو صد دفتر

عبارتت چو عبارات بو علی مکنون — اشارتت چو اشارات فلسفی مضمر

کند چو قاضی امر تو نهی بر مجرم — بچرخ زهره نگردد دگر قرین با مزمر

چو مدح سازمت از علم و جود میگردد — دلم چو بحر و دهان چون صدف سخن گوهر

زند چو شحنهٔ منع تو بانگ بر خمار — شراب آب شود شیر فرو هلد از بر

همیشه پیشهٔ من مدحت جناب شماست — اگرچه هست جنابت ز مدح من بالاتر

ولی ز بهر دونان ببار ذلّ نم
فغان ز گردش این روزگار دون پرور

کلامم از همه بهتر نصیبم از همه کم
عیار سیم ندارد چه کلامم چو زر

پس از مراجعت ری ز بهر تهنیت
قصیده‌ای که سرودم شگرف چون شکّر

صدای جنّت آید هنوز اندر گوشش
نوای بخ بخ پیچد هنوز اندر سر

مرا که خلعت و انعام وعده فرمودی
از آن نوید بهر نحو صرف گشت نظر

خدا گواست که از لفظ وعده بیزارم
مگر ز وعده غلمان و جنّت و کوثر

کنون تو نایب پیغمبری و من حسان
بمدح کوی تو گشته‌ام بشهر سمر

همین است که هر طبع را تقاضایی است
سخن خوش است ز حسان عطا ز پیغمبر

از آن تفوّق لعلی بود برامثالش
که جز ثنای تواش نیست گفته دیگر

چو عید باد مبارک جمال میمونت
خدای عید بشریف کند مبارک‌تر

مدار دولت بر آستان تو باد
الا مدار کند تا که قطب در محور

وله ایضاً

ای بکاخ فضل تو برجیس حاجب
پاس ایوانت بکیوان فرض و واجب

نه طبق در خوان تو جام بلورین
نه فلک با کاخ تو نسج العناکب

در برابر اعداد قدرت چرخ عالی
نقطه صفر است بر خط مراتب

فهم تو در مشکلات فن حکمت
بر معانی نیز است مغناطیس جاذب

نامه لوح ضمیرت وحی خامه — خامه رای منیرت وحی کاتب
جوهر ذاتت مجرد از مناهی — گوهر پاکت منزا از معایب
کوه پیش علم تو چون کاه لاغر — ماه پیش رای تو چون صبح کاذب
ای ترا در مکتب تعلیم حکمت — صد هزاران بوعلی طفل ملاعب
جان پاکان از تو ای فرخنده هیکل — روح ایمان را تویی زیبنده قالب
ای لبت گاه دعا عیسای ثانی — وی کفت روز عطا کنز المواهب
ملجا بیچارگانا مدح ذاتت — عالمی را چون فریضه فرض و واجب
خاصه اندر عید میلاد پیمبر — کش مدیح و تهنیت باشد مناسب
هادی ملت خداوند شریعت — ناسخ احکام و ادیان و مذاهب
کاسراً للکفر فی الاسلام ناصر — حارساً للدین عوناً فی النوائب
احمد محمود آنکه از نام پاکش — منبسط گردد قلوب اندر قوالب
گاه با جبریل بر معراج طالع — گاه با عفریت اندر غار غارب
گاه سبحان الذی اسری بعبده — ایزد او را خواند که با خویش صاحب
تا ز دستش جمله عاطل گشت باطل — مذهب آتش‌پرست و دین راهب
مسند ار اکنون پیمبر ماند باقی — بر تو بسپرد او نه یاران خلاق واهب
زانکه در فضل و کمال و زهد و تقوی — نیست مانند تو هرگز در جوانب

مقصد

مقصد اهل طریقت را تو هادی — مسند پاک شریعت را تو باب

حکم تو هنگام ترویج شرایع — سکه‌بند با هنرکران کار تو صواب

امر تو نافذ چو حسام بسیط — از بسیط خاک در جرم کواکب

کار مهرت فتح اقلام بهشت — شغل قهرت حزم اعناق نواصب

قول تو هر جا بود برهان قاطع — فعل تو هر جا شود بذل الرغائب

رای تو تابنده‌تر از برق لامع — دست تو بارنده‌تر از مزن سحائب

گر بود لفظ جواد از جود مشتق — تو جوادی وکه جود از پشت شاعب

جود باشد جوهری اندر وجودت — با همه فعال و اعمالت مواظب

نزد ارباب هنر نیکو شنفتند — نسبت جود تو دادن تا بجانب

او همی گرید همی بخشد عطایی — تو همی خندی و می بخشی مواهب

گرچه می‌گریند بر گردت حسودان — ما همانا بی تو حسودانت عقارب

کی رسد جهتاب را انقضی عجزت — با که شیر از اگر زندی از ثعالب

گوش کن لعلی دعائی باز گوید — مدح تو الغا نشد زاین مطالب

خسرو سیارکان تا هست طالع — با سپاه انجم و خیل کواکب

حکمرانی بر سلاطین و خواقین — کمترین منصب ترا باد از مناصب

طالع فرخنده و پاینده دولت — آن مساعد باد و تو را مصاحب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

آن کند با خصم تو دست حوادث

کو شنیدی طغرا رسد از تیر شهاب

وله | **ایضاً**

سحر کهان که ز تقدیر ایزد داور
نشست بر سر تخت حمل شه خاور

نظر پذیرد دولت ربیعی گردد
ز جور بهمن و دی دید گشته زیر و زبر

سپاه نامیه را دید گر تطاول دی
فرار کرده همه در شکاف کوه و کمر

ز چیره دستی سرما نمانده در سر و تن
مخدرات چمن را غلاله و معجر

کشیده اند نقاب از رخ بنات نبات
ربوده اند کلاه از سر بتاج شجر

دلش بحالت نورستگان باغ بسوخت
کشید آه از او گرم شد دل آذر

بنظم ملک ربیعی گماشت همت خود
نطاق منطقه را بست در میان چو کمر

بهار نام که سلطان فوج نامیه بود
رسید تا که با فر فرودین آذر

جنود دارد بهشتی که قشر بودند
ز اجتماع طبیعی شدند مستحضر

دو نخل بند طبیعت بهد کر پیوست
قوای نامیه را گشت قوه افزون تر

بپای تخت بهاری که بود صحن چمن
لوای جشن بر افراختند سرتاسر

همه بخلعت نوروز کرده آرایش
بسبز و خرمی آراسته تن و پیکر

بسی عروس ریاحین ز زیر پرده خاک
نموده چهره چو خوبان ز شقه چادر

نسیم عیسی دم در دمید دم بهوا
هوا مسیح نفس شد ببوی جان پرور

سپهر چون خبر جشن نوبهار شنید | نجوم نقل فشاندو نهاد قرص قمر
من از تفرج نوروز در ترنم و وجد | بنطق ناطق رطب اللسان چو سوسن تر
جناب جود نشان میرزا جواد آقا | که جود گشته باسم شریف او مصدر
تویی که شرع مبین از تو در جهان مجریست | زهی مروج احکام شرع پیغمبر
عدالت تو چو خط معدل فلکی | گرفته از فلک العرش تا حضیض مدر
بنزد اهل شریعت کلام کافی تو | چو نازلات سماویست هادی و رهبر
زبهر آنکه جهانی شوند شیرین کام | بتهنیت که خاص نوروز عید اندر
زسوی مصر برآمد یکی سحاب مطر | شکر فشاند بهر رهگذر بجای مطر
مپیچ زین سخنم زانکه ابر همت تو | طلا و سیم فشاند بجای نقل و شکر
اگر زنام تو حرفی رسد بگوش سحاب | همی ببارد زر تا بعرصه محشر
مبرهنست که امروز روز بذل و سخاست | مراست چشم عطا زین جناب کر و فر
همیشه پیشه من مدحت جناب شماست | که نیستش بجهان نعمتی از این بهتر

بعز و جاه الهی تو در جهان مانی
هزار عید از این بهتر و مبارکتر

ایضا در تعریف حاجی رجبعلی خان میرپنجه توپخانه مبارکه

شایسته نیست کاری ما را در این زمستان | الا شراب و شاهد شمع و کباب و بستان

هنگام

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

هنگام دی سحر می با هگشان بسازد — زیرا که آتش آید از عمده زمستان

ور پور آذر ایدون سازد مکان در آتش — حاشا کند تمنا کاتش شود گلستان

خرم کسی که دارد آنروز خلوتی خویش — از یار آتشین رو وز جام آتش افشان

مجبوب ساده در بر مینای باده در پیش — این گویدش که می ده و آن گویدش که بستان

امروز را نشاید کاری که غم فزاید — کاین طرفه روز باید خرم نشست و خندان

یوم الغدیر خوانند این روز نیک پی را — ایزد در او نموده تکمیل دین و ایمان

بارسم چو جبرئیل آمد ز سوی ایزد — گفتا که یا محمد این است حکم یزدان

کامروز فاش گردان شأن ولای او را — حکم خلافتش را بر خاص و عام برخوان

و آنگه رسول اکرم بگرفت دست او را — فرمود هر کرا من مولایم از دل و جان

باید که این علی را مولای خود شناسد — هر کس که منکر آید عاری بود ز ایمان

دانی چنین که او را ایزد ولی شمرده — و آنگه کند خلیفه پیغمبرش بدوران

قولی نباشد او را جز گفته پیمبر — فعلی نکرده او را جز مستفاد قرآن

آیا چنین کسی را شایسته است انکار — آیا چنین کسی را زیبنده است عصیان

ای منکر ولایت در جهل چند کوشی — تا چند پرده پوشی بر آفتاب رخشان

حقا علیست شمع قندیل آفرینش — حقا علیست نور خورشید اوج امکان

وصف علی نگنجد در ضمن این مطالب — حرفی از آن نگفته آمد سخن بپایان

آن به که لب گشایم در وصف دوستانش — هرچند عاجز آید نظمم ز وصف ایشان

لاسیما سپهر تمکین و مجد و شوکت — فخر تبار قشار حاجی رجبعلیخان

صندوقه مبانی مجموعهٔ فضایل — سیّار چرخ دانش غوّاص بحر عرفان

دریای نکته سنجی کان گهر بگنجی — در شأن میر پنجی در حکم میر تومان

بر لوح خاطر تو مشهود آنچه غایب — بر رای باهر تو معلوم آنچه پنهان

در کسوت جنیدی صوفی صاف مشرب — در مسند بزرگی سرخیل اهل ایران

هر سالک خرابات از مسلک تو خرم — هر طالب مناجات از مشرب تو شادان

سر دم نشین جاهت صد دودهٔ جلالی — گو شاه نعمة الله تا محو باد و حیران

خالی ز رشک عیبی همچون دل موحد — عاری ز مکر و کیدی مانند تیغ عریان

از تیغ پرخشم تو شد راست پشت دولت — در آتشین دم تو صد توپ آتش افشان

تا دیده راست جنبش تا بر دلست خواهش — تا عشق راست کاهش تا عقل راست فرمان

چشمت بروی دلبر کام دلت میسّر — شورت ز عشق در سر عقلت دلیل برهان

در تعریف باغ جناب میرزا رضا خان جنرال قونسول واقعه در تفلیس

حبذا ساحت بهیضه که کلک نقاشش — نقش از رنگ نگارنده دو انگلیونش

دست استاد در این قصر نگارین گوئی — پر طاوس نشانیده و بوقلمونش

جمهوری اسلامی ایران

حوضها لعبیه در سایهٔ بیدو بادوام
برگ گل باد پراکنده به پیرامونش

آن کدام است کزین گوشه گذر کرد و نکرد
نکهت سنبل و گل واله و دیگر گونش

آن شنیدید که آدم شده بیرون ز بهشت
این بهشتی است که آدم نرود بیرونش

لوحش الله چه شکوهی و چه منظر دارد
که پدید است همه بوم و بر و هامونش

هر کجا بنگری از روزن و سقف و در و دیوار
سبزه روییده و گل رسته به پیرامونش

وصف این دایره و وسعت طبع ذاتش
من بدین حوصلهٔ تنگ نیارم چونش

درخور همت او ابر که و دریا چیست
که خدا داد به او همت روز افزونش

گفتم ای طبع روان جزره تاریخ بگوی
گفت این نکته که در ذیل بود مضمونش

نه مگس بر در این کفشه که لعلی سفته
قصر الماس زهی صحن زمرد گونش

در مدح حاجی میرزا محسن آقا وزیر ارومیه

باز در وجد آمده سکان افلاک و زمین
از نشاط جشن میلاد امیرالمؤمنین

وه چه روز است این تعالی الله از این فیروز روز
کز نقاب آمد برون آن شاهد غیبت گزین

دست قدرت بین طلسم گنج مخفی را شکست
گوهری آورد بیرون رحمة للعالمین

از حجاب نور وحدت گشت رویی جلوه گر
وه چه رو آئینه دار قدرت جان آفرین

در حریم لم یلد تولید ذاتش گر نبود
فاش گفتندی لم یولد مراد از مشرکین

قرنها با یازده فرزند خود بیهوده بود / گاه آدم و حوا در اصلاب عدم بودی جنین

گر نه از ایجاد عالم ذات او مقصود بود / بود آدم تا هنوز اندر میان ماء و طین

او ز قرب حق شرافت یافته بر کاینات / کعبه از تولید وی دارد عزت بر زمین

اندر آن معراج کو را اوج قرب قاف بود / دست او آمد فراز دوش خیر المرسلین

مصطفی و مرتضی نور چراغ وحدت‌اند / او بدین آمد چراغ و این چراغ افروز دین

مصطفی را جانشینی کی تواند جز کسی / کو بقصر قدس باشد در ازل مسندنشین

مالک ملک سلونی تاجدار لو کشف / عالم علم لدنی کاشف حق الیقین

بیرق انا فتحنا را ز هر سو راست کرد / نعرهٔ أین المفر آمد بگوش ملحدین

سنن ثابت بود صمصامش عدو فرآیان / خاصیت در سنن ثابت عقد فرآیت مبین

ضرب صمصام علی را قوت تقریر کو / این سخن را رو بپرس از شهپر روح الامین

تا ز بازو صد جهان لشکر چو کرد حمله ور / شیرزه شیر بیشه ایجاد رب العالمین

گر ز دامانش بیاویزند اصحاب الشمال / در دو کون آسوده گردد همچو اصحاب الیمین

هشت جنت یک ده در جنب قصرش کامجد / هفت دوزخ شعله در جنب قهرش کمترین

عسکر انزا چاک کرده دل ز اوصاف علی / آری آری خستگان را مهلک آمد انگبین

جنبد از جشن تولیدش که هم لاهوتیان / از شعف گسترده فرش عیش در عرش برین

دور عیشست ایها الساقی سقاک الله بیار / تا ز شادی سر ده که فیه لذة للشاربین

تا بمدح ساقی کوثر سر انجامی دهم — خاصه در بزم وزیر بی نظیر و بی قرین

خواجهٔ عادل دل و فرخ رخ و فرخنده رای — کامکار و کامبخش و کارساز آن و این

رای فرزینش نگه دارد همی شاه را — شاه مات آید گرش فرزین نباشد در یمین

یا وزیر الملک انت المحسن فی کل حال — انّ ربّی قال واللّه یحبّ المحسنین

خود نه دریائی نه معدن می ندانم در کجاست — انت اندر آستان و هیئت اندر آستین

نامهٔ اعمال مردم را چو در حشر آورند — هی کرم خوانند ز اعمالت کرام الکاتبین

ای بدین جود و سخا وای بدین بذل و عطا — آفرین ها آفرین ها آفرین ها آفرین

گشت لعلی غوطه ور در وصف جود تو بجاست — وصف آن دریاست لعلی طالب درّ ثمین

تا بود سیارکانرا سیر در هفت آسمان — تا ثوابت را سکون باشد بچرخ هشتمین

هفت چیز تو همیشه در جهان سیار باد — هشت چیز تو هماره مستقر و مستکین

بیک و موکب نعل و مرکب حکم و کوکب صیت عدل
علم و حلم و بذل و فضل و اصل و نسل و ملک و دین

در تعریف جناب میرزا عبد الحسین آقا پسر حضرت مستطاب حاجی میرزا جواد آقا مجتهد دام اقباله و اتمّ افضاله

سحر که شاه جم نشان نهاد بر سر افسرا — ببست بر خط زرنشان بتخت چرخ اخضرا

نهاد با جلال و فر بزیب و زین و زیورا — بهارگاه کهکشان نشست شاه خاورا

هما چو روی مهوشان زمانه شد منوّرا

بریخت هر دو بدره زر به پرش مظهری — بدره به برفشاند بر ز ذره بیشتر همی

بچشم کیمیا اثر نمود یک نظر همی — زمانه گشت سربسر برنگ آب زر همی

شکفت چرخ و بحر و بر چو زر ناب احمرا

گشود کف زادمان بجود تا کران گرفت — بریخت گنج شایگان بروز زر جهان گرفت

بحکم زور زر پی جهان همه ستون گرفت — ز جود خود بجود مکان فراز آسمان گرفت

که شد فراز آسمان ورا مقر و منظرا

من آن زمان که دیدمش زمانه بست طرح نو — ز وجد خود پرید او چو طایران تیز رو

بصد شعف چو دیدمش برخش خود زدم جلو — بزیر ران کشیده ام من آن سمند تندرو

چه تندرو که از پیش نمیرسید صرصرا

سمندکی کشیده قد مرال رو گوزن پو — جواد کی نجیب جد سیاه بال و نرم مو

چه پردل و چه پرکند چه جنگجو چه تندخو — نگاه پویه کی پرد پرنده زپیش او

ز کوه و دره میجهد هما چو برق آذرا

بسیر باغ و جنتی بکلبه حزن شدم — ز رفته راه ساعتی در آن بهشت دن شدم

بکرده طی مسافتی بساحت چمن شدم — ز خویش رفته تا زدم ببوی نسترن شدم

پریش گشته نوبتی چو زلف سنبل ترا

جمهوری اسلامی ایران

الا ز دیدنش مطرز جنبش هوا همی
بجوشیتن در آمدم گشوده دیدها همی
نظاره‌ها نمودمی بهر چمن سرا همی
ز هر کناره دیدمی شکفته لالها همی

ز هر طرف شنیدمی شمیم مشک و عنبرا

بشاخ سرو و یاسمن هزارگان ناله‌ها
بکف ساقی چمن پیاله‌ها ز لالها
بدور سنبل و سمن ز برگ لاله هاله‌ها
بزیر شاخ نسترن کسان بکف پیاله‌ها

ترانه‌های زیر و بم فکنده شور دیگرا

بطرف جویبارها گشوده فرش منتقش
بخدمت از کنارها غلام رومی و حبش
نشسته با وقارها مصاحبان دردکش
چه مشکبو عقارها چه ساقیان حوروش

کشیده میگسارها شراب ناب احمرا

بهر طرف که میروی مغنی و صد استی
بهر کجا که میروی همی طرب سراستی
یکی به بیت مثنوی بناله و نواستی
یکی بشعر پهلوی همی سخن سراستی

سخن طراز معنوی ز حصر و حد فزونترا

ز گردش کئوس می پریده عقل و هوششان
دو دیده در عروق پی نشاط می ز نوششان
ز جوشش خروش نی بود خروش و جوششان
باستماع نای و نی بود همیشه گوششان

ز تاب التهاب وی عذارشان چو اخگرا

گهی که از در چمن فکند پرتو لقا
که باد نفس و روح من هلا بنفسه الوفا

فرید عصر و الزمن سپهر فر حسین آقا ... که هست پایهٔ سخن ز نام او بار تقا

ز نام او توان شدن همی بچرخ اخضرا

نهاد با جلال و فر قدم بصحن گلستان ... بساط عیش سر بسر بحث غایب از میان

کسان که مست بود سر بزیر پر کشیدبان ... ز بیم حد زدن بدر گریخت خیل میکشان

غریو بانگ الحذر بلند شد باخترا

مغنیان نغمه گو بجای نغمهٔ طرب ... به لا شریک وحده ز چم بن گشوده لب

به لاله غیرت تراز گشت منقلب ... ز خجلتش کشید رو بپرده دختر عنب

لوای فسق شد نگون لوای زهد بر ترا

فغان که مایهٔ شعف شد از شراب منفصل ... زمین او بهر طرف که خم بود گشت حل

زهی وجود ذیشرف خجسته سرشت صاحب کل ... که فضل اوست معترف باعتراف اهل دل

بگو که لعل احسن سخن بود ز شمس ظهرا

در تعریف جناب اجل صدر الدوله گوید

نو شد از نوروز سلطانی بساط مرغزار ... چتر زنگاری زد اندر باغ طاوس بهار

نقش ارژنگی گرفته صفحهٔ هامون و دشت ... یا نگارستان چین استی پر از نقش و نگار

شد هوای بوستان از جنبش باد نسیم ... مشک بیز و مشک ریز و مشک خیز و مشکبار

دسته ریحان و گل شد رقاصان مست ... گاه مایل بر یمین و گاه مایل بر یسار

جمهوری اسلامی ایران

نازنینان حریم بوستان در جبهه ... هفت آیین کرده مانند عروسان تتار

لاله نورسته را در بر عقیقی پیرهن ... غنچه نشکفته را بر سر زمرد گوشوار

ساحت گلزار و صحن بوستان از ابر سبز ... فرش بوقلمون فرو گسترده فراش بهار

سبزه بر گرد شقیق اندر زمرد چون عقیق ... ژاله بر دور سمنها چون حوب خیارکار

باده چندان خورده گویی نرگس پیمان‌شکن ... نیم خیز مستی هنوز از لذت خواب خمار

طره سنبل سحرگاهان ز تحریک نسیم ... ریخته بر روی گل چون زلف خوبان بر عذار

غنچه مانند لاله رویان که از طرف نقاب ... نیم رویی کرده پنهان نیم رویی آشکار

هر دم از بهر نثار نوعروسان چمن ... باد عنبربیز گردد ابر مروارید بار

میکشد یاسمن نبات باغ را تا صبحگاه ... لاله با گرز تهمتن بر فراز کوهسار

ارغوان تا رست بلبل ساخت قانون در شجر ... ارغوان را دید قمری ارغنون زد در چنار

همچو مرآت سکندر آب شد ذات العکس ... هر چه در باغ است پیدا در زلال جویبار

از نشاط نوبهار و وز بساط جشن عید ... بی دف و نی جمله در رقصند مست و هوشیار

با خرد گفتم شرافت از چه شد نوروز را ... گفت دارد این شرافت از ولی کردگار

این همان فرخنده روز است همایون کاندر او ... تکیه بر تخت خلافت زد شه دلدل سوار

حضرت والا ولی و عالی و اعلا علی ... آنکه میدارد بدستی خویشتن پروردگار

مظهر اسرار حق آیینه قدرت نما ... شمع بزم آفرینش نقشبند نور و نار

تا نسازد مهر او بر دل نبوید هیچ گل — تا نیارد نام او بر لب نروید سبزه زار

مرکز ایجاد ذات اقدس والای اوست — ما سوا بر گرد او هستند چون پرگار وار

محور قطب تحول مصدر آیات کون — او بود هم باعث ایجاد این عالی حصار

گر خدا گویی خطا باشد ولی غیر از خدا — می نیاید در وجود او بچشم هوشیار

چون ز افراد صفات حق بود ذات علی — لاجرم او را خدا گوییم بلفظ مستعار

در حضیضش باز چند خویشتن را خسته بال — طایر وهم ار کند بر اوج اوصافش گذار

با چنین مولا تولا دارد آن نیکو نژاد — خویشتن را در چنین روزی کند بهجت شعار

خرم و خندان نشیند چون امیر نیک خلق — پر سخا میر کار صدر الدوله میر باوقار

ای مصدر بر فرازنده فرماندهی — هست آثار صدارت از جبینت آشکار

آنچنان روشن ضمیری کز صفای طینت — اقتباس نور دارد مهر و مه در لیل و نهار

دوش در خلوت بهار و بنده هم همان شدیم — تا سحر پوییم سوی میر جمشید افتخار (اقتدار)

هر دو کنون پیش تو با تحفه آوردیم روی — او ببرگ سبز آمد من بشعر آبدار

روز نوروز است فصل جود و هنگام عطا — نوبت است ای ابر همت بر سر مجلس ببار

در جهان هر چیز را حدی معین کرده اند — جز عطای تو که بیرون است از حد شمار

جاه است از جمشید ارث و تیغت از رستم نشان — عدلت از نوشیروان جودت ز حاتم یادگار

با بزرگان هر که دارد نسبت از هر جهت — خویشتن را فرد بیند در مقام افتخار

در دو

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ز دو نسبت فخر تو تا در کجا خواهد رسید — پور خاقان هستی و نواده صدر کامکار

ای ز رأی مستقیمت دین و ملت مستقر — وی ز بازوی همیمت پشت دولت استوار

آنچه دید از شصت بازوی تو قطاع الطریق — از کمان رستم دستان ندید اسفندیار

شیر چرخ از صولتت لرزد بهنگام مصاف — پیل مست از صولتت [سطوت] ماند توقف کارزار

دور نبود گر شود از صیت عدلت در جهان — گرگ و گله همنشین و شیر و آهو هم قطار

تا بکشور دادخواهی کس نگوید الامان — تا بلشکر در پناهی کس نگوید الفرار

تیغ و خصم و کام و بختت باد تا باشد جهان — تیغ بران خصم نالان کام شیرین بخت یار

قصیده بهاریه

ساقی بریز اندر قدح — زان باده مرد افکنا

درده پیاپی جام می — پیمانهای یک منا

در گردش آور جام را — فرصت شمر هنگام را

رندان دردآشام را — زان صاف کن دل روشنا

تا رفت در جان خون شود — مغز و خرد را معجون شود

گز راح روح افزون شود — وز روح روح اندر تنا

گفتار با قانون کند — طبعش همه موزون کند

در شعر صد مضمون کند — گر نوش شد از روی اکتفا

گر سهل از او آنی کند — عفریت غلمانی کند

با نا سلیمانی کند — از نوشدنش اهریمنا

سلطان گل با جیشها — گسترده فرش عیشها

افکنده طرح طیشها — در صحن و باغ گلشنا

از گلبن نوخواسته — در چارسو قد راسته

طرح چمن آراسته — از لاله و وز لادنا

قمری ز غم کوکو زنان — کبک از شعف قه قه زنان

بلبل زچه چه در زبان — دارد هزاران شیونا

فصل عجب گل در طرب — دل منقلب جان در تعب

ای غنچه لب جامی طلب — اوّل تو خور وانگه منا

برخیز در صحن چمن — جامی ز نیم ایجان من

تعجیل کن شوان شده — از مکر گردون ایمنا

در زیر شاخ نسترن — نوشیم صهبای کهن

برچیده نسرین و سمن — پر کرده از گل دامنا

تا مطرب چنگی زند — چنگ خوش آهنگی زند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بر جام غم سنگی زند — کویم که بشکن بشکنا
ای مو میان ابرو کمان — شکرلب و شیرین لبان
بوسی از آن شکرلبان — لطف بنا احسن لنا
کل با رخ محبوب تو — حاشا بود مطلوب تو
مانند روی خوب تو — هرکز نروید سوسنا
دل کر کشد پیمانه را — ویران کند میخانه را
اوّل تو این دیوانه را — وز زلف زنجیرش زنا
زلف کجت بر یک رسن — بندد دل صد تهمتن
افکنده بر چاه ذقن — از دل هزاران بیژنا
غنچه خم ابروی تو — سبزه قد دلجوی تو
وان حلقه حلقه موی تو — پوشیده بر قد جوشنا
در چین زلف عنبرین — خنجر بدست اندر کمین
در شب چه میکردد چنین — کر نیست چشمت رهزنا
دیکر غم هجران تو — در دل برنجد جان تو
وز ناوک مژکان تو — شد سینه روزن روزنا
بس کن جفا دیکر مرا — بنشین دمی در بر مرا

تا کس نگوید مرمرا — از مهر او دل برکنا

دل صرف نحو و صرف شد — وز جام می بر طرف شد

عمری که نیمی صرف شد — زآن زندگی به مردنا

کو ساقیم تا می دهد — من آن خورم او هی دهد

آری چو در پی پی دهد — باید پیاپی خوردنا

شعری که با میزان بود — سجعش همه یکسان بود

لعلی جزایش آن بود — گویند احسن احسنا

قد تمت القصاید بعون الملک العلام

بیست و نهم شهر شوال المکرم

۱۳۰۷

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتاب الغزلیات

بسم الله الرحمن الرحیم

از کعبه جمال تو نظاره دو تا … برگشته همچو کافر برگشته از خدا

ای بخت ما چو طره برگشته ات سیه … وی تیره تر ز طره تو روزگار ما

سرگشته ایم تا سر زلف تو سر گشت … سودای ما کجا است آسودگی کجا

دیوانه وار از همه لعنت برده ام … تا گشته ام بطره زنجیرت آشنا

رنگم پریده از غم آرزوی لاله گون … قدم خمیده از خم طره دوتا

گر رسم عاشقی سر و جان داد نست و بس … ما هر دو کرده ایم نثار تو بارها

بر درد من طبیب دهانت دوا نداشت … دردیست درد من که ندارد جهان دوا

گویند جوهری نبود در صفا چو روح … لعل تو جوهریست دهد روح را صفا

فرق لبت ز چشمه حیوان همین بود … کاینجان دهد بمرده و آن زنده را بها

ختم است دلبری بتو ای مصطفای من — زانسان که ختم گشته رسالت بمصطفا

با زلف خود بگو که مرا در کمند خود — چندان ستم کند که تحمل کند جفا

از مهر تو رخم شده چون رنگ زعفران — از عشق تو تنم شده چون نقش بوریا

ای شهسوار قافله آهسته ران که من — افتاده‌ام چو زلف پریشانت از قفا

در شرع مصطفی نبود می اگر حلال — می میچکد چرا ز لب لعل مصطفا

لعلی مرا ز شوق لب چون عقیق او — پیکر چو کاه گشته و رخ همچو کهربا

در عهد چشم مست که رام است جام را — چشمت حلال کرده بمردم حرام را

در دهر عاقلی نه پسندد بجز جنون — گر بنگرد آن دو سلسلهٔ مشک فام را

هر کس چو دید قامت آن سرو راستین — گفتا مگر نموده قیامت قیام را

کو منکر حسام علی تا که بنگرد — ابروی چون حسام علی حسام را

لعلی چو کرد وصف رخ آتشین او — آتش بزد سفینهٔ ابن حسام را

رخت دایم چو گل لعلت شکر باد — غذای روح من آن شکر باد

دلی کز عشق تو زیر و زبر نیست — اساس هستی اش زیر و زبر باد

ببارد هر چه تیر آن غمزهٔ تو — به پیشش مردم چشمم سپر باد

جمهوری اسلامی ایران

ترا چندانکه زلف آشفته گردد — ترا خاطر از آن آشفته تر باد

بود اسلام را تا کعبه مقصود — جمالت قبله اهل نظر باد

بگیتی هر کجا سیمین بری هست — فدای آن بت زرین کمر باد

چو لعلی وصف آن دندان و لب گفت — دهانش پر ز یاقوت و گهر باد

صبا ز طره مشکین یار میاید — که بر مشام دلم مشکبار میاید

اگر ز روی تو عکسی فتد در آئینه — شراره از دل آئینه دار میاید

دلا حذر کن از آن شوخ چشم و عاشق کش — که ناوک نگهش جان شکار میاید

قیام قامت سرو تو هر کجا بینم — ز دیده تر من جویبار میاید

خیال روی تو هر گه بگذرد ز دلم — هزار ناله بی اختیار میاید

از آن دو نرگس مست تو مست میگردد — کسی که از بر تو هوشیار میاید

نظر بحرف نخستین فکن تو در هر فرد — که نام دلبر من آشکار میاید

ترا با زلف شبرنگ آفریدند — مرا مرغ شب آهنگ آفریدند

بزاهد رشته تسبیح دادند — مرا زلف تو در چنگ آفریدند

نگنجد در دلم فکر دهانت — دلم را زین سبب تنگ آفریدند

مرا چو نقد لبیب اندیشه کردند / ترا با روی گلرنگ آفریدند

برای خاطر آیینه من / غمت را صیقل زنگ آفریدند

دل چون شیشه ام روزی شکستند / که خوبان را دل سنگ آفریدند

نظام فوج خوبان را چو بستند / سران را فوج سرهنگ آفریدند

به سلطان غمت ای شاهزاده / دلم را ظرفه اورنگ آفریدند

جعد مشکین تو یا بر سر مجمر دود است / که بناگوش تو یا صفحه سیم اندود است

مرهم زخم دلم جز خم گیسوی تو نیست / گرچه دانم خم گیسوی تو مشک آلود است

دست هر مدعی اندر خم زلفت نرسد / که نه زلف تو کم از سلسله داود است

یارب امروز در اینجا چه یار است دگر / که بهر سو نگرم در نظرم محمود است

نه سخن گویی و نی بوس و کناری داری / در امید ز هر سو بر خم مسدود است

آتش دوری و سوز دل و بیداری شب / بکه گویم که غم عشق تو نامعدود است

دوش این شگرف مژده بهجت اثر رسید / کان یار نازنین ز کجا با دور رسید

آن یوسفی که پای ز کنعان کشیده بود / سلطان مصر حسن شد و بر پدر رسید

عشاق را نداد کسی این مژده را خبر / از تلگراف تار محبت خبر رسید

یعقوب

جمهوری اسلامی ایران

یعقوب دیده را ز غبار رهت او
شد روشنی بدیده چو کحل البصر رسید

خندان فرح فزود دل غمکشیده را
برگشت زار تشنه تو گویی مطر رسید

تبریز مشک بیز شد از بوی زلف او
گویی ز هند قافله مشک تر رسید

باد صبا بگو ز من آن نور دیده را
کز انتظار وصل تو عمرم بسر رسید

چندان گریستم ز فراق میان تو
کز موج دیده آب مرا تا کمر رسید

چشمم ز گریه خون دل و دیده پاک ریخت
ای نور دیده نوبت خون جگر رسید

صورت خوبت اگر زینگونه دلبندی کند
میتواند بر همه خوبان خداوندی کند

آخر این شیرینها گر دلبت چون قند نیست
رخنه در ارکان ترکان سمرقندی کند

یوسفا رچند رخ فرزند این یعقوب را
ترسم از یعقوب کنعان قطع فرزندی کند

رخ فروزان آتش اندر خرمن خورشید زن
با رخت خورشید اگر دعوی مانندی کند

میچکد گر دیده از شوق لب میگون تو
آری از دیدار می میخواره خورسندی کند

مشک با زلفت چگونه دم زند از رنگ و بو
مهر با چهرت چسان دعوی مانندی کند

آنکه اصل طرب مستان است
نرگس مسکر صفرخان است

چین دان نافه مشک آمیزش است
همه در طره او پنهان است

مو بمو معجزهٔ داودی | اندر آن سلسلهٔ پیچان است

آنچه عیسا بدعا میفرمود | در خور یک نظرش آسان است

لب جان پرور روح افزاش | مرده کانرا بحقیقت جان است

آنچه در مذهب زلفش کفر است | اولش دین و دوم ایمان است

اگر بعارض و گیسو سنجند | قمر و سنبله اش یکسان است

آنعقیقی که سلیمانرا بود | حالیا صاحب او دیوانست

زچه رو کرده بصاحب دیوان | مگر آن خالصهٔ دیوانست

طالب نرگس و خال رخ اوست | هر که از دایرهٔ انسان است

هر که با حسن تو پیوند گرفت
چون سر زلف تو سرگردانست

تا دلم پیش نگاران نگران میگردد | اشکم از دیده برخسار روان میگردد

مدتی هست که منزلگه من سیلاب است | اشک از آنست که از دیده روان میگردد

هر چه کردم که غمت فاش بمردم نشود | چکنم راز من از دیده عیان میگردد

من ز زنجیر سر زلف تو گردن نکشم | من و آن سلسله تا دور زمان میگردد

زود بینی چو منش بسته بزنجیر جنون | هر که در حلقهٔ گیسوی بتان میگردد

آفرین بر نگه مست نرگس که ز من | دین و دل برد کنون از پی جان میگردد

عاشق چهرهٔ ماه تو زسر گردانی
همچو خورشید باطراف جهان میگردد

نیست جرم تو اگر چهره بما ننمائی
که پری از نظر خلق نهان میگردد

اسم ذات تو پدید از صفت صورت تست
گر نه چاردهٔ این نکته عیان میگردد

وه چه شیرین پسری تو که بدین حسن صغیر
جمله بر گرد سرت پیر و جوان میگردد

لعلی سوخته آرام ندارد شب و روز
بسراغ سر کویت بفغان میگردد

نمود از غرفهٔ قصرش پدر رو
یکی خورشید دیدار و قمر رو

مرا شد سینه همچون طور سینا
چو کرد آن آتشین رخ جلوه گر رو

نمیشد فاش سرّ آیهٔ نور
ز زیر زلف ننمودی اگر رو

ز طاق ابرویش دلها شنیدند
ندای فاسجدوا لله فخرّوا

ندارد سنبل از آن خوبتر زلف
ندارد لاله از این خوبتر رو

چو دیدم روی خندان محمد
نمود آنگه مرا شق القمر رو

بدین حسن و بدین لطف و ملاحت
ندارد در چمن گلبرگ تر رو

ز عشق روی تو چون لاله لعلی
بخون شوید همه شام و سحر رو

همه از نار گریزند من از گیسوئی
همه از تیغ گریزند من از ابروئی

هر کسی

هر کسی در هوس کوثر و شوق طوبی | من بفکر لب نوشین و قد دلجوئی

مرحبا زینت عشق مرا آدم کرد | شد نشیمنگه من قصر بهشتی روئی

از گل و خاک برویند همه نخل و نهال | از محبت تو چه نخلی که ز دل میروئی

رخ رخشان تو گر مشک سیه دارد خال | آفتابیست مسخر شده بر هندوئی

نعمتی بهتر از این نیست که گر دست دهد | گوشه میکده و شاهد مشکین موئی

دهنش گرچه بتقریر نگنجد لعلی
این هنر نیست ز نادیده سخن میگوئی

آنانکه بگرد طلبت در دورانند | جویند ترا لیک ز تو بیخبرانند

آواره همی سر زده بر جانب عالم | سرگشته همی بازده بر گرد جهانند

دانند نشانت نتوان یافت ز رویت | لیکن ز غم هجر صبوری نتوانند

اندر حرم عشق تو جمعیت پریشان | شمعی نه چو پروانه ولی سوختگانند

صاحب نظرانند ولی آینه نیست | تا عکس رخ یار در آن آینه خوانند

در میکده عشاق ز بهر تو مقیمند | در صومعه زهّاد برای تو نهانند

تنها نه من اندر غمت انگشت نمایم | شوریده دلانت همه رسوای جهانند

در وادی عشقت نه همین گم شده لعلیست
بسیار در این مرحله بینام و نشانند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فرو چکید ز لب بسکه آب حیوانش
نبات رست بر اطراف شکرستانش

چه طرفه طرح دلاویز ریخت دست قضا
از آن زمرد سوده بگرد مرجانش

بجز نسیم که دارد گذر بر آن سر زلف
بخوشه چین ندهد دست سنبلستانش

من از شکستگی طره‌ات چنین دانم
که اعتماد نشاید بعهد و پیمانش

خدایرا دلم از گریه گشتی خون شد
وسیله که ببوسم دهان خندانش

از آن لب نمکی گشته عالمی پرشور
هنوز کس نزده دست بر نمکدانش

بدیر و کعبه اگر بگذرد بدین رخ و زلف
کنند سجده همه کافر و مسلمانش

بهر ورق که بود از فراق وی شرحی
رقم بسرخی خون دلست عنوانش

چگونه جمع شود خاطریکه پیوسته
مقیدست بر آن طره پریشانش

نرگس مست تو دل برده ز هشیاری چند
خفته را بین که چها کرده به بیداری چند

شاه دلرا شوان برد ز میدان رخت
گرچه فرزین حشمم دهم بکند کاری چند

پند عشقم مده ای شیخ که آویخته اند
لوح رسوایی ما بر سر بازاری چند

ناله در حلقه مرغان چمن کن لعلی
خوش بود ناله که آید ز دل زاری چند

تو بدین قامت رعنا که گذری داری
صد چو منصور توانی که بداری داری

توسن عزم کجا کرد بسفر ما که منت
اینهمه تاب بد نظره بر پیچ بده
کس نگردید چو تو ایدیده که این شیوه تو

ذوکاب آیم اگر سیل اشکاری داری
که بهر پیچ هزاران دل زاری داری
یاد کاریست که از ابر بهاری داری

هرگز آن عارض سیمین تو بما ننمائی
مگر آندم که در آئینه غباری داری

موی گذشت ظلمانی بلب چشمه حیوانی
یکی بنگر در آئینه پریشان کرده گیسوانی
برآنم گر برد هدهد نویسم نامه بر کوی
مپیفکن از نظر ما را خدا را ای کمان ابرو

توای آئینه رو گو با سکندر همی مانی
چو من تا در پریشانی و حیرانی افزو مانی
که از این حشمت و طلعت چو بلقیس و سلیمانی
پی دلجویم بفرست گاهی پیک پیکانی

ز رشک عارضت آئینه را اشکستی سکندر
اگر عکست در او میدید اسکندر ثانی

نه بجنت یکی عدیل بود
چشم و ابرو و طره ات طه الله
خال در چهره فروزانت
یا که خالت بر آن لب میگون
بپسر مریمی مگر که ترا

نه چنین صورت جمیل بود
مظهر قدرت جلیل بود
نار نمرود را خلیل بود
نقش فرعون و رود نیل بود
در لب نفخه جبرئیل

جمهوری اسلامی ایران

یا بموسی برادری که زجنت | بکف دست وی دلیل بود
نکهت جان دهد بمرده دلی | زرکت همچنان علیل بود
هر کرا بنگری بگوشه چشم | جان ستانی اگر قتیل بود
تشنگان را سبیل بادلبت | که لبالب ز سلسبیل بود
نثر گفتار تو شکر بشکند | نظم من هم از این قبیل بود
گر بدست تو خون من ریزد | پدرت بضیم وکیل بود
گر مباشر شوی تو اندر قتل | همه از جان ترا قتیل بود
عاشق صادقم بقصد تنم | نسبت عشق من دلیل بود

چشید از چشمه لبت لعلی
آب حیوان اگر سبیل بود

دل از مهر بتان که دیدم حالی | سپردیم این ولایت را توالی
الا ای والی ملک ولایت | مبادا ملک حسنت را زوالی
بخوبان صاحب حسن جمیل اند | تو نیکو رو خداوند جمالی
بخال و خط نکی زیبا بدروی | ببوی موی مشکین غزالی
نگنجد شرح زلفت در ضمیری | نیاید وصف حالت در خیالی
لبت این یا عقیق گوهر افشان | دهانت این و یا درج لآلی

گرم در خون کشد از یک اشاره / من و آن تیغ ابرو لاابالی

مبادا آفت از عین الکمالت / که در خوبی بسر حد کمالی

من و سودای تو کاریست مشکل / که دل پر حسرتست و دست خالی

سر زلف پریشانت ندارد / چو من یک عاشق شوریده حالی

بسویت مینوشتم حال دل را / گر از اشک ترم بودی مجالی

بجانت از خدا میخواهم امیدوست / که یا مرگی فرستد یا وصالی

دل آئینه ام مشکن که شاید / زروی خود در او بینی مثالی

کرم فرما که جز بر آستانت / بکس نگشوده ام دست سوالی

ندیده شکرستان لب تو / چو لعلی طوطی شیرین مقالی

تو مهی یا ستاره سحری / در سپهر جمال غوطه وری

ای شهنشاه شهر بند جمال / بسته عالم بخدمتت کمری

ماه و خورشید در مقابل تو / در ضیا و جمال مختصری

کوس شاهی اگر زنی شاید / امر تو نافذست چون قدری

از سر چشم چنین رسید خطاب / ملکی یا پری و یا بشری

ایکه در بحر غم تو غوطه وری / نه ملک باشد اینچنین نه پری

زنده میکرد مرده را عیسی | از دعا و سکندر از نظری
از قدش نیست بالیقین زیبا | در نیستان هند نی شکری
بهتر از جان و دین و ایمانی | بلکه بهتر ز نور در بصری
با چنین حسن کی پذیرد تو | چون قمر هر زره که گوی ودوی
جان ز بهر نثار اندر کف | صد هزار عاشقان بهر گذری
می ندانی تو قدر خود صد حیف | هر شبی همنشین خرس و خری

لعلی از عشق تو همی نالد
سازد از لطف بر سرش گذری

بیاد لعل میگون تو چندی عمر طی کردم | بسی خون خوردم از عمری که آمد صرف می کردم
ز شوق عارضت آئینه تن در شبهای پاک نی | شراب ارغوانی ها کشیدم ناله هی کردم
با فسونم فکندی در کمند زلف خود در خم | من دیوانه میل حلقه زنجیر کی کردم
ببویم تا سر زلف ترا ساغر به پیمایم | که این پیمان بدست ساقی فرخنده پی کردم
نه از پیمانه می بود مستیها من ساقی | که مستیها بیاد نرگس مخمور وی کردم
بمن تنها رسی و آرزو ما چنین | که من در این ناقه بیابان امتدی کردم

بدین امید همچون شکرت در کام خود چینم
ز سوز ناله خود را از درد ولاغر همچو نی کردم

اگه رخسار تو با زلف گرهگیر کشید
فکرها کرد که باید چه تدبیر کشید

مدتی چند بپیچید بخویش آخر کار	ماهی را از فلک آورد و بزنجیر کشید
خامه برداشت که مژگان ترا پردازد	راست بر سینهٔ عشاق دوصد تیر کشید
بدرش نقطهٔ موهوم دهان تو فتاد	بسکه بیحوصله شد دست ز تصویر کشید
چو بپا راست بدان حسن دلفروز ترا	خامه اندر کف نقاش تو تکبیر کشید

آفرین بر قلم قدرت صورتگر تو
الله الله چه رقم کرد و چه تصویر کشید

میوزد باد مگر از سر زلف تر او	که جهان پر شده از رایحهٔ عنبر او
کام خسرو ز لب شکر شیرین نچشید	اینحلاوت که چشیدم ز لب شکر او
کو کرامین تن بیچاره فکنده است بخاک	خون روانست خدایا ز دم خنجر او
گر بود خنجر او تشنه بخونم چه عجب	خون من چون که بود تشنه تر از خنجر او
کام من ساخته از گردش گردون نشود	تا نگردم چو سر زلف بگرد سر او
وانکه آسوده دل از گردش ایام شوم	که بگردم چو سر زلف بدور سر او

گر خیال رخ چو شمع تو ای ماه چگل
او فتد در دل پروانه بسوزد پر او

سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران

بر در تو آرزویم غیر دربانی نبود
بهر من دربانیت کمتر ز سلطانی نبود

روز و شب بودم پی آن طره پر پیچ تو
حاصلم غیر از پریشانی و حیرانی نبود

کی دل ویرانه‌ام معمور میشد از غمت
زانکه آن صاحبخانه غیر از فکر ویرانی نبود

در شب تنهایی هجران من سر گشته را
جز خیال زلف تو کی مونس جانی نبود

خون من چون ریختی در خاک نسپردی چرا
آخر ای بی‌رحم این شرط مسلمانی نبود

از لب و خطت سخن در بزم ما میرفت دوش
تا سحر در بزم ما جز لعل ریحانی نبود

در صف خوبان نظر کردم بخوبی هیچکس
دلربا تر ز آن سهی سرو خیابانی نبود

در غزل پرداز زلفت من آشفته حال
مو شکافی کردمی گر این پریشانی نبود

اینهمه لطف سخن از لعل او آمیخته
ور نه لعلش را چنین طرز سخندانی نبود

بگو مه نتابد بر بامم امشب
که خورشید رویت مهمانم امشب

شب وصل و معشوقه در بر ولیکن
ز صبح فراقش هراسانم امشب

ندانم کی آمد شب و کی سحر شد
ز بس در جمال تو حیرانم امشب

ببین کز فراقت چه بر من گذشته
که در عین وصلت پریشانم امشب

چنان آتش عشق تو شعله ور شد
چو قندیل حسنش فروزانم امشب

من از دین و دل دست شستم بکلی
که قربان جان آقا جانم امشب

مستی و عاشقی و فصل گل و جام شراب
برد از خاطرم اندیشهٔ دیوان حساب

دل در آتش نهم و دیده پر از خون سازم
بامید که ترا میل شرابست و کباب

تا سحر چشم من و دیدهٔ نرگس بی خواب
عاشق چشم ترا دیده و نشاید در خواب

بیشتر ز آنچه در آتش فکنندم ساقی
خیز در میکده ام مست در انداز بر آب

باده در ده که من از دست تو چندان نوشم
که سر اندر کف پای تو نهم مست و خراب

زلف در چهره فشاندی و بسر روی هوش
تاب در طره فکندی و ز دل بردی تاب

دیده ام اشک فشان و دلم آتش بار است
لعلیا سخت غریبیم در این آتش و آب

آتشی بود در آب و گل من
چو شرر شعله نشد دل من

در دلم بسکه گران بار غمت
تا به جان نبرد محمل من

با سر زلف تو سودا کردم
آنچه بود از دو جهان حاصل من

گر خورد خنجر غم تو خوش زنم
این بکف خنجر تو این دل من

گر به تیغم کشد آهی نکشم
که دل آزرده شود قاتل من

گردد از نور جمالت روشن
همه شب خلوت من منزل من

بسکه گرید ز غمت چشم علی
همه سیلاب شود محمل من

فردادم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

قرارم از دل ربوده شوخی
بهشت رویی و فرشته سیما

فشانده بر گل دو دسته سنبل
زهی ز حسن جمالت اکمل
نبوده یوسف بدین تجمل
پر از شوق تو روح و جسم از تن
کسی که دارد متاع روشن
دل جهانی بریزه دست

یکی مجعد یکی مطرا
فکنده که در دو عالم غلغل
ندیده موسی چنین تجلا
منوش روی نکوییت از من
نکس نبندد در تماشا
فکنده خود را که بر حرا منت

بیا و بنشین که از قیامت
قیامتی شد بخلق پیدا

خیمه چو سلطان عشق بر حرم دل زند
تا بدرخشد ز دل برق تجلای عشق
گر بکشی صد چو من کیست که رو در قصاص
نشأه جام و شراب رحمت روح نخست
آب ز خون جگر دادم شمشاد را
نیست ز گرداب غم کشتی دل را نجات

عقل گشد از حیل تکیه بجهل زند
آتش بر خرمن عاقل و جاهل زند
دست مکافات را دامن قاتل زند
خاصه کسی را که می با تو مقابل زند
دست تو روز مگر شانه بکاکل زند
موجه و صلش مگر تکیه بساحل زند

دوش شد لعل سلیما رهن یکی جرعه می
کیست که آتش بدین دفتر باطل زند

هر گدایی که مقیم در یوسف رُخ توست
بیکی جو نخرد فتنه سلیمانی را

تا در این دایره هستیم فرو نگذاریم
روز نگار من و زلف تو پریشانی را

گر نداری هوس سوختن اهل نظر
از که آموخته اینهمه جانانی را

کفر زلفت نه چنان رخنه در ایمانم کرد
که توان برد دگر نام مسلمانی را

ز شکنج زلف مشوشت
من دل شکسته مشوشم

ز هوای روی چو آتشت
سپند نشسته در آتشم

همه رفت ای بت دلکشن
چه شکیب دل چه روان تن

بگذشت عمر و هنوز من
بخیال وصل تو دلخوشم

نه بکوثر است مرا هوس
نه خیال خویش کنم سپس

که بود ز کوثر و حور بس
بت ساده و می بیغشم

چو خدنگ ناز تو بگذرد
چو کمند زلف تو بشکرد

نه دل از خدنگ تو جان برد
نه من از کمند تو سر کشم

ز محیط دیده من برون
زده بسکه موج سرشک خون

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

رخ زرد من شده لاله گون — بنگر بروی منقشم

بروم دگر پی دلبری — بگذار هزار فسونگری

چو بسحر غمزه توای پری

فکنی چو شیشه پریوشم

ز دست رفته توان روان هم دل و دینم — شبان هجر تو گر دیده آه و ناله قرینم

نمود غارت ایمان نگار نرگس مستت — ضیاء روی تو زد آتشی بجان حزینم

بروی ماه جهانی بموی چو شب یلدا — بغنج کبک دری و بناز رهزن دینم

مژه خدنگ و کمان ابروی و بهشتی برو — نگار سرو قد و مه لقا و باده جبینم

توئی قرار و شکیبم توئی بدهر نصیبم — توئی بدرد طبیبم توئی بهشت برینم

فتاده چونکه نگاهم بروی ماه سکندر — فراشم شده یکسر نگارخانه چینم

چو رستمی که کند قصد اشکبوس سکندر

بقصد خون دلم با کمان نشسته بکمینم

مرا شد روزگاران با حبیبم — بجز حسرت نمیباشد نصیبم

نزار و خسته در هجر عشقم — چرا رحمی نمیآرد طبیبم

دلم در آتش دوری گدازد — بآخر آمده صبر و شکیبم

بدنیا سوخت جانم عشق جانان — یقین در آخرت نیز اینچنینم

مخز

مرا گر کشندم روز محشر — میان دلبر و صد حور عینم
زبانم لال اگر من حور خواهم — و یا تو بهشت جا گزینم

همانا لم ستمبا ان از عشق رویت
بکن رحمی که مسکین و غریبم

شیرین ز تو آموخته شیرین و هنی را — فرهاد ز من قاعده کوهکنی را
دل بردن و بکرشمه کشتن آموخته چشمت — چون آهوی ما در نخطای ختنی را
چشمت بستان مژه در دست که از وی — آموخته دزدان عرب راهزنی را
گردن زدن شمع بود واجب و لازم — پیش تو اگر لاف زند سیم تنی را

لعل لب صادق چه شبیه است بمرجان
نسبت نبود هیچ عقیق یمنی را

ای ز طبع تر تو آب خجل — در طبیعت از او شراب خجل
از لب و از طراوت سخنت — مل خجل گل خجل گلاب خجل
ریزد از لعل تو لآلی تر — مانده از وی صدف در آب خجل
ای تو مطبوع عنبر تندی طبع — که ز طبعت شود شهاب خجل
از تو ای نوعروس حجله نظم — شاهدان در پس نقاب خجل
ای که از دو لب گهر بار تو — گاه ریزش بود سحاب خجل

بجا

درج معنی کنی بصورت خوب — که از او درج در ناب خجل

میرا فی سخن بوجه حسن — اینچنین شد از جواب خجل

طوطی ار خواست همزبانی تو — گشت زین فکر ناصواب خجل

غنچه دم زد از آن دولب گویا — لال شد ماند از جواب خجل

گر کند شرح حالتت لعلی — گردد از ضبط او کتاب خجل

ابروی کج نگاه کج و زلف یار کج — من راست پیشه ام بد وای دوار کج

رامم نشد بهیچ فسون پیچ زلف او — پیچیده ام بخود من از این شاهمار کج

گر در خیال زلف توام گاه قد تو — که راستی است پیشه من گاه گاه کج

دلها بچین طره پر پیچ و تاب تو — رفتند و گم شدند در این رهگذار کج

از راستی خویش دل پنوای من — شد دستگیر سلسله تابدار کج

با دوستان بکجی همه خود راست میکنی — ای چرخ کجمدار امان زینمدار کج

لعلی نمیرسد بتو زینره که میرود — راهیست همچو زلف تو تاریک و تنگ و کج

تا بگیسو تاب دادی تاب در دلها فکندی — آه اگر پیچد بزلفت دود آه دردمندی

تا بگلشن رخ افروختی لاله را از داغ خستی — تا بناز افراختی قد سرو را از پا فکندی

بر دلم زد ناوکی از پا فکند و بست دستم | غمزهٔ ابروکمانی و عشوهٔ گیسوکمندی

خال در روی تو و دل در درون سینهٔ من
آن در آتش چون خلیل و وین در آذر چون سپندی

یکطره نمی‌بینم در سلسلهٔ خوبان | پیچیده خم اندر خم چون طرهٔ اصغر جانان

سنبل ندمد هرگز چون زلف تو در گلشن | سروی نچمد صحرا چون قد تو در بستان

جان در خور یکجلوه ای شوخ بیا برگیر | سر در سر یکبوسه ای ترک بده بستان

المنه نوراستی در شکل پری پیدا | امنظر نوراستی در نقش بشر پنهان

تا کی ز غم رویت شهره و آشفته | تا چند ز گیسویت سرگشته و سرگردان

با داغ تو میسوزم با درد تو میسازم | ای داغ تو بیمرهم وی درد تو بیدرمان

او چشم در آیینهٔ من دیده بر آن منظر
آن خلقت زیبا را او واله و من حیران

فشاند طرهٔ مشکین شبی بروی چو ماه | نشاند بیضهٔ کافور در پرند سیاه

گرفت دامن ابرو دلم ز حلقهٔ زلف | کمند من که اسیرش برد ز تیغ پناه

میان روی تو و آفتاب فرق نبود | اگر تو خویش نهادی برای فرق کلاه

ز دود آه من افروخت حسن طلعت او | زهی شگفت که آیینه میزداید آه

بحشر گو زگناهیم چه پروایست | دو چشم مست تو کافی بعذر گناه

جمهوری اسلامی ایران

اگر مصاحبت همنشین اثر دارد
چرا سپاهی عذارت نکرده زلف سیاه

نظر بقامت سرو چمن دگر نکند
کسیکه سرو قدت آورد بتنگ نگاه

حدیث زلف بتا زان چگونه گوید لعلی
که این فسانه درازست و عمر تو کوتاه

مسکین دلم چو سر بکمند رضا نهاد
سر در کمند و پای به بند بلا نهاد

زین گیرودار دلبر دلرا خبر نبود
ما را بلای عشق بدین ماجرا نهاد

روی خوشش تو لاله هزار باغ شد ولی
داغی که داشت بر دل سوزان ما نهاد

در کام غیر از لب یاقوت قند ریخت
الماس سوده بر جگر آشنا نهاد

طرحی ز رسم هنود ز ابروی دلکشت
اول کسیکه طاق حرم را بنا نهاد

زنهار بر سلاسل آن زلف نگروید
دیوانه گشت هر که در آن حلقه پا نهاد

تا دین و دل ز جلوه دیگر برد ز ما
بر گرد چهره چنبر زلف دوتا نهاد

لعلی اسیر عشق نشد ز دین و دل
گر جان گذشت هر که در این پیشه پا نهاد

ز باده روی تو گر دیده لاله زار امروز
دل فگار من از چیست داغدار امروز

شد از کنار من برم جویبار اشک روان
بیا نشانمت ای سرو در کنار امروز

نوای عشق من افکنده شور در قطار
چو خواند این غزلم یار در قطار امروز

بردر

بدور زلف تو گردیدم و سپردم جان
می از تو مست و تو از می و من از هر دو
تو مست باده و من مست یک نگاه توام
تو دوش وعده نمودی که صبح زود آیی

خوش است خاطرم از دور روزگار امروز
ترا چگونه بود طاقت خمار امروز
مرا به نیم نگاهی نگاه دار امروز
نیامدی و مرا گشت انتظار امروز

مرا به پیش خدا گر به پای پر جایم
اگر نگیرم دم از دست دست یار امروز

خدارا ای پریرویان ساده
از آن ترسم که در شطرنج مقصود
دلم در حلقه مشکین غزالان
چه آتش بر دل سوزان ما زد

به بزم غیر کم نوشید باده
شوند آنها سواره من پیاده
بدست عنبرین مویی فتاده
فغان زان نظرهای تاب داده

گرفتار کمند این دردمندی
الا ای آهوی مشکین قلاده

فدای شیوه آن نرگس سیاه توام
مگر نسیم فشاند بدامنت گردم

تو مست باده و من مست یک نگاه توام
وگرنه هیچ نیم پیش که خاک راه توام

مران ز خویش که من کشته نگاه توام
نگاهداری من کن که در پناه توام

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

دهری ز دل بهره ماهی رسانده‌ایم
کارش هنوز ما به نگاهی رسانده‌ایم

نی نی در آشیانه سرانجام خویش را
که بر نگاه و گاه به آهی رسانده‌ایم

از آه ما رسید به آیینه‌اش غبار
دود دلی بهرهٔ ماهی رسانده‌ایم

گر مفلسیم دامن شاهی گرفته‌ایم
ور بیکسیم دل به پناهی رسانده‌ایم

چنگی بزلف او زده صد زخم خورده‌ایم
تا اسب خود بقلب سپاهی رسانده‌ایم

چندی براه فقر و فنا گشته‌ایم تا
تا گرد خود بدامن شاهی رسانده‌ایم

با هجرت آشنا غم زلف تو کرده‌ایم
دست سیاه را بسیاهی رسانده‌ایم

رود گر از دهنی حرفی از وفا بیرون
زبان کشند چو سوسنش از قفا بیرون

نخیزم از سر کویت هزار بارم اگر
کنند همچو سگ از خانهٔ خدا بیرون

چه دید آهوی چشم تو از خطا یارب
که پا نمی نهد از خطهٔ خطا بیرون

چو دید جلوهٔ مستانهٔ تو یوسف جان
بر آمد از چه تن پیرهن قبا بیرون

ترک هندوچشم من در مدرسه
میکند تحصیل درس هندسه

خط را سازد مجسم از میان
نقطه را بنماید از شکل دهان

عاشقانش را چو آرد در عدد
صفر بنگارد مرا آنسرو قد

ضرب میسازو جوشش را بهم
که کند تفریق زلف مشکفام
میکند عشاق را تقسیم غم
که کند جمع بی مشق نظام
چون پیاده در نظام اید بمشق
فوج مژگانرا چو گردد نیزه پیش
شهسوار ابرش خنگ اشقر شق
عاشقانرا سینه گردد تیر پیش

هیست شکلی از هر ینش دلپذیر
احسن الاشکال شکل المستدیر

آن مونس قلب غم کشیده
آرام دل ستم کشیده
بر کرد و فاقلم کشیده
از کوی بتان قدم کشیده

صد داغ بهر صنم کشیده

آنغالیه بخش مشک بویان
سر سلسله سیاه مویان
سلطان سپاه لاله رویان
چند یست ز کشور نکویان

بر ملک دگر علم کشیده

ایگل چو تو رفتی از گلستان
من هیچو چو عندلیب بستان
دارم زغمت هزار دستان
چون ناله جانگداز مستان

در رشته زیر و بم کشیده

ای از همه کس بریده پیوند
ای بر تو همه کس آرزومند

جمهوری اسلامی ایران

همان بقول خداوند در کلام مجید — و انه لعلی حکیم خوانده‌ام

هذا

دیوان مستطاب سلطان الشعراء میرزا آقا علی حکیم ایروانی المتخلص بلعلی الملقب بشمس الاطباء

۲۲ شهر شوال ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

شوخی که هست چشم بتان حلقه بر درش — دارم دلی بحلقهٔ زلف معنبرش

گویم اگر رواست بطلعت مه منیر — خوانم اگر بجاست بقامت صنوبرش

آشفت مو بمو و بپیچید سر ز من — خواندم چو مشک عنبر زلف معطرش

مژگانش تیر کیش و دیدم بقتل من — هردم اشاره میکند ابروی خنجرش

دارد بسی دو نرگس جادو که در جهان — غیر از فسونگری نبود کار دیگرش

ساقی بیار بادهٔ یاقوت فام را — تا بر کشم بیاد لب لعل احمرش

می از کف تو نوشم و منت نمیکشم — زان چشمه که مرد بحسرت سکندرش

با من شراب آن کند از دست تو که کرد — با مرده کان مسیح و دم روح پرورش

پیدارم

غمش بناله همی گفتم ای نگار بمن
هجوم کرده چو غارتگران این کشور

هر آنچه داشتم از عقل و دین و دل بردند
کنون خبر نه ز دل دارم و نه از دلبر

اگر بکار تو افتد مرا یکی جان است
که سوخته است ورا هم محبت حیدر

چه حیدری که ز ایجاد کل موجودات
بود وجودش منظور خالق اکبر

چه حیدری که ز نور جمال انور او
در اقتباس بود شمس خاوری چو قمر

چه حیدری که بود جمله مدح و منقبتش
هر آنچه هست بمصحف تمام زیر و زبر

چه حیدری که بسوزد ز برق صمصامش
تمام خرمن هستی ز ملحد و کافر

هژبر هیبت و ضرغام جنگ و شیر شکار
پلنگ خشم و اسد صولت و غضنفر فر

امین دولت یزدان شه امیر عرب
ولی حق شه مردان امام جن و بشر

نداشت تاب یکی حمله اش بروز مصاف
نه کوه کوه سپه نی جهان جهان لشکر

رکاب تا زده بر پشت دلدل آن یل
نمیرسید بگرد قدوم آن صرصر

ورا ظفر نبود فتح خیبر و خندق
ورا نه فضل بود قتل مرحب کافر

حسام صخره شکافش نیامده ز غلاف
همی شکافد از آن قلب لشکر کافر

چنان شدی دم تیغش ز خون سرخ یلان
که گفتی از صف هیجا درخشد آذر

بروز معرکه از برق تیغ جانسوزش
بجسم خصم شدی آب جوشن و مغفر

هر آنکش غضب آلوده دید روز نبرد
بدر کره کشی از معرکه فکندی سپر

رضد

زفکر روی وصالت ربوده تر زخیالم　　　گرچه در طلبت همعنان بادشمالم

بگرد سرو خرامان قامتش نرسیدم

شکنج حلقهٔ زلف تو بود بردن دلها　　　خدنگ غمزهٔ تو میدرید جوشن دلها

شرارهٔ غم تو می بسوخت خرمن دلها　　　گناه چشم سیاه تو بود بردن دلها

که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم

من آن دمی که بگلشن رخ تو عشق رساندم　　　ز سینه خیل خیال پریوشان بپراندم

بصدر انجمن دل بدلبریت نشاندم　　　ز شوق قطرهٔ نوشت چه قطرها که فشاندم

ز لعل روح فزایت چه عشوها که خریدم

گذشت در طلبت عمر من نیافت مرادی　　　بعشق لالهٔ رویت که اوست مایهٔ شادی

چو لاله بر جگر من چه داغها که گشادی　　　ز غمزه بر سر کویت چه بارها که نهادی

ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم

مرا دلیست بخویش غبار گشته بخواری　　　گرت هواست از آن دل نشانه بمن آری

در آن حوالی خرم بکن بلطف گذاری　　　ز کوی یار بیار ای نسیم صبح غباری

که بوی خون دل خویش از آن غبار شنیدم

چو من ز حضرت عشقت کسی ندیده مصیبتی　　　چو لاله بر جگرم داغ اوست مهر قدیمی

چو نافه بر دلم از بوی او رسید شمیمی　　　چو غنچه بر سرم از کوی او گذشت نسیمی

که پرده

یدّی قرداشی الندن گیتدی عالم شورا گونه
خیمه گهدن چخدی تللّون زار و گریان اوستنه
اوخ اوراللار خنجر اوستن تیغی پیکان اوستنه
اولدی دشت کربلاده ناگهان آتش برگردباد
منتظر دور مشدی ناگه هر طرفدن آچدی باد
باخدی سمت قتلگاهه توکدی گوزدن یاشینی
گوردی شمردن کسوب تازه حسینون باشینی
سویلدی چوخ آرزو قرداشس من ایلردیم سنی
انتظاردن چوخ چکردیم بوردا گوزلردیم سنی
فکر ایدنده هر زمان آرتار بو خون دل منه
کسدیلر لب تشنه باشون اولدی چوخ تسکل منه
سینمی قرداش گرک بو محنتیله داغلیوم
زلفومی قرداش یولوم بو نعشون اوسته آغلیوم
بو تنم آخرده بزی بو شمردون الکیر ایدیر
یا حسین بوندان صورا هجرونده چوخ تأثیر ایدر
ایلیون بو بزم غمده هر زمان شور و نوا

جور دشمندن یتشدی چوخ مصیبت زینبه
گوردی یوز قویمش حسینون قوم عدوان اوستنه
ویردی یوز بو حالی گورجک اوزگه حالت زینبه
اولزمان قلدی تزلزل عالم کون و فساد
ظاهر اولدی اولزمان اوزگه علامت زینبه
گورمسون بو نوع یار هیچ باجی قرداشینی
قطره قطره قان آخار یوزدن ویردی رقّت زینبه
چکمگه آغوشه جان تک برده ایستردوم سنی
اولمادی دیداروندن آخر برده قسمت زینبه
هر مصیبتدن اولور بو محنتی افزون منه
اودکمی تأثیر ایدر قرداشس بو محنت زینبه
اولمادی ممکن اولنده گوزلریوی باغلیوم
یوز ویرور بو غصّه دن آرتوق خجالت زینبه
دستگیر الیر عیالون بسته زنجیر ایدیر
درد فرقت زینبه هم رنج غربت زینبه
اهل بیتی اوخشیون شوقیله هر صبح و مسا

جمهوری اسلامی ایران

در دجبرئه یوخدو درمان لعلیا روز جزا
تکشوخ خصمارله چشم شفاعت زینبه

اولوبدر قطره سی محشر گونی یوزمین حسنه
توکه هر کمسنه گوز یاشی امام حسنه

بر گیجه یاتمشیدی چون اوشه دل خسته
گوزنه مهر ایلیوب قویمشیدی باشین اوسته

سالوب اسما اله فرصت تپشوب آهسته
گولوب دوبب گوزنه یوز ویروب شقاوت اوزنه

زهری اولکوزیه بر نوعله داخل ایدوب
قایدوب تیز یرنه مطلبنی حاصل ایدوب

او خیالیله اوزین اولکیجه خرم دل ایدوب
که بو زهر ایلیه تاثیر او شاه زمنه

نصف شب اولدی عطش غالب اوناشدتیله
یوخودان دوردی امام حسن اول حالتیله

گوتوروب گوزنی مهر کوزه دقتیله
ایچوب اوزوز ویردی نه حالت او شه ممتحنه

یاندوروب زهر اونی نافیه تک قلدی اثر
او جگر گوشه زهرانی قلوب پاره جگر

دیدی آخر بونه اود دور بدنیمده دوندی شرر
برجه جرعه سو منی سالدی نه درد و محنه

شدت زهردن ایلردی او شه ناله و آه
تا کهان آل علی اولدی بو اشیدن آگاه

گلدیلر شیونه چون ایتدیله بو حاله نگاه
دوشدی آشوب او ساعتده هامی مرد و زنه

آتی کمی آل علی دوره سنه هاله سالوب
گوردیلر زهر اورازی عجب حاله سالوب

بر نظر چونکه حسین اوندا بو احواله سالوب
ویردی ال رقت اولوب تشنه گلکن کفنه

گوتدی ال گوزه پرزهری غم و محنتلو
ایچه همسر تک اولا قردشنه او شاه زمن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

یوز دوتوب اوند حسینه غم و درد ایله حسن
دیدی قرداشش اوزوی ایلمه همرنگ منه

سن گرک گریب ویلا بحره دم خنجر ایله
تشنه لب جان ویره سن اوغلون علی اکبر ایله

گیده سن رزمگه تشنه علی اصغر ایله
اورالار زنادوک خونریز او شکر دهنه

لعلیا بزم عزاده دل سوزان ایله
بر زمان نوحه ایله دیده گریان ایله

توک کلن اشک غم و درد شهیدان ایله
آغلا شور ایله بو ماتمده حسین و حسنه

اولسون قسم بو جان نوا
یوخ طاقتیم هجرانوا

لشکر سوسوز دور قانوا
سرورم بابا یاوریم بابا

ای شه مدینه بابا سرور سکینه

ای پادشاه انس و جان
گتسن گیده تاب و توان

قالماز داخی جسمده جان
سرورم بابا یاوریم بابا

گل گتمه بو میدانه سن
سالما منی هجرانه سن

دوزمم غم هجرانه من
سرورم بابا یاوریم بابا

قورخوم بودور شمر دنی
بوچولده اولدورسون سنی

آخر اسیر ایتسون منی
سرورم بابا یاوریم بابا

سنسیز منم اسیر ورم
آغلار اولنجه گوزلریم

شاهد دو بو چشم تریم	هر وریم بابا یا وریم بابا
گرچه تیر غم پیکرین	هر غمدن ای شاه جهان
سگلد و طنلم ساربان	سروریم بابا یاوریم بابا
نه یار و نه یاور قالوب	نه قاسیم و اکبر قالوب
اهل حرم مضطر قالوب	سروریم بابا یاوریم بابا
چوق پرخطر در بو سفر	گلمز سلامت بر نفر
گل بو سفردن قیل حذر	سروریم بابا یاوریم بابا
لعلی گوزون خونبار ایله	اغلا صوی اهلنار ایله
بو مصرعی تکرار ایله	سروریم بابا یاوریم بابا

ای شه مدینه بابا سرور مدینه

ای شامیان گریان غمیم	بن بیکس و یاور سیزه
چوق تشنه در انصاف ایدون	نیلوب علی اصغر سیزه
قالسون عبانیم دلکباب	آنا ویرون بر جرعه آب
بوقدر علی اصغر ده تاب	اولسون بو سوز یاور سیزه
سولمش دوداغی غنچه وش	ایلیوبدور آغوشمده غش
ول یوق دیه تا العطش	بو تشنه مضطر سیزه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سوایچمیوب شام وسحر | بودل دود، سـ قیی امر
آخر دیون بوسود آمز | نیلیوبدورای لشکر سیزه
چوق تشنه دور بو بیزبان | سیراب ایدون سیزالامان
اولسون حلال ایکو فیان | خون علی اکبر سیزه
بس تشنه دور بیهوش اولوب | دلدن دوشوب خاموش اولوب
احوالی چوق مغشوش اولوب | واضحدو بوسوزلر سیزه
پس ابن سعد ایدی فغان | کا یفرقه صاحب کمان
براوخ آتون اولسون نشان | حلق علی اصغر سیزه
حلقین نشان تیر ایدون | اوزقانی ایله سیر ایدون
القصه بر تدبیر ایدون | احسن دیسون لشکر سیزه
چکدی اودمده بهله | تاکه آلوب بر تیر اله
سسلندی ایدی حرمله | شصتین عیان ایلر سیزه
شصتندن اول ایلدکر | قورتاردی براوخ شیعه‌لر
واضح دیسیم تاثیر ایدر | بوقصه تا محشر سیزه
اصغر بوغازندن امان | دکدی اوپیکان آقدی قان
سویلوب حسین ایکو فیان | حق لعن ایده بکسر سیزه

سو ایچگه بو تشنه لب | تشنه‌دی سو ویردوز عجب
حضرتم اولسوان بقوم لهب | جدیم اوپچر بر سینه‌ره
قردوز بو یاره یادری | دردوز خدنگه اصغری
تا پشورما شدی بیزلری | اول شاه فیض محشر سینه‌ره
هر بزم ما لتده توکر | لعلی بو نطقندان گهر

گیم رشته نظمه دو زر
بو طرز ایله گوهر سینه‌ره

اولیرم بو گون سندن آرزو | برجه جرعه سو العطش عمو
دور تدارک ایت بر جرعه سو | العطش عمو العطش العمو
بسکه تشنه‌ام یوخدو طاقتیم | قالمیوب داخی تاب طاقتیم
یوخدور ایچمه‌وادر که جانه حالتیم | ایله فکر سو العطش عمو
دور تدارک ایت برجه قطره آب | سوزشش ایلدی باغریمی کباب
بو سکینه نون دوده سی لهتاب | عضوی موم‌مو العطش عمو
سو یولین کیدلاخ ویر نشان منه | رحم قیل عمو الامان منه
اوز ویرور عطش جه زمان منه | سولدی رنگ روا العطش عمو
تشنه اصغریم سولدی غنچه‌وش | آل مصطفا اولوب ردا عطش

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

هرچه قطره سو بو نجه گوزیاشلر
پیله ها یهوا العطش عمو

العطش سسی چخدی گوکلره
دور تدارک ایت سو حرملره

غیر سو بوگون یوخدور دیلرز
اوزگه آرزو العطش عمو

بو عطش دل و جانه اود اوروب
گل کمی منی گور نه سولدوروب

اولسا ممکنون هر قدر دوروب
ایله جستجو العطش عمو

چکمشوخ ها می محنت و تعب
قالمشوخ سوسوز نیجه روز و شب

اولدورور بیزی بیله تشنه لب
قوم کینه جو العطش عمو

جیمده ها می العطش چکر
داده کیم یتین بو خدور بر نفر

دشمنه ندن ایلمز اثر
چخدی عرشه بو العطش عمو

نبتیم هیچ وار چیمبره
تاب ایدوم نجه بو خیالره

باغلیوب منی زار و مضطر
سو یولون عدو العطش عمو

لعلیانه چوخ غملو سوزدو بو
یاندورور منی چوخ بو گفتگو

الیرم بو گون سندن آرزو
هر جرعه سو العطش عمو

ایکوفیان بیوفا کت دوز بورا جهان منی
بری دیرون بر جرعه سو اولدورمیون عطشان منی

بو یاره لر بدورمنه آز نیزه و پیکان دیرون
جانمده طاقت قالمیوب از خنجر بران اون

چوخ تشنه ام باری ویرون بر جرعه سو اوندان اوردن
آرز قالدی ای پر جرم لر آخر آتا رسولان منی

گلدوم منا عشقه من لب تشنه قربان ویرمگه
من جان وولدن راضیم باش ویرمکه جان منی

سیزده بو بابهو نه دور من جانی آسان ویرمکه
اما دام انجمتیون چوخدا نیزه ابعدوان منی

دار قدرتیم بو حالده ایندی فرقه شوم عدو
گیم ایلیوم مجموعوزی آرتندا پامال اجل

اما پیله عهد ایتمشم جانانله روز ازل
گورسون گرک اوز عهدمه قانمه غلطان منی

بو حالده عبدالله یاخوب چخدی کناره خیمه دن
گوردی حسینه نیزه و خنجر اورار هر بر تن

گلدی دوشدی اوستنه عوض ایتدی ای شاه زمن
سینونده چوخدور سکه اوخ ایلو مع جراحتنی

شیعه قلیچ الده یتوب بر کافر اوندا ناگهان
بر زخم اوردی سیکر ندن اول ایتموب افندی دن

چکدی او طفل بینوا فریاد عرض ایتدی امان
بو سینه اوستنده عمو اولدور ده دولدی عطشان منی

اولمش بو غمده شیعه لر زار و پریشان یاحسین
چکمش بو عاشورا گونی افلاکه فغان یاحسین

من لعلیم بو بزمده نالان و گریان یاحسین
بو جمیله اوز قدرده استه گلن قربان منی

ره شامی باشلادی شمر دون تشوب چو جهان
اسرانی گویا دشورلیه دوتا بر غریب شهید آسینه

نه جلالیسله کتوز و ورکوردون
بو دیاره عترت حیدری

باش آچوق پیاده اباق یالین
نه لباس باشده نه معجری

گوبروب سکینه مضطردن
دوم تازیانه ده پیکری

یری وارقان اغلیه شیعه‌لر | بیله کاروانون اساسنه
اوزمان سکینه چنوا | دیدی شمره آه و فغان ایله
من ناتوانی مدینه‌دن | گتوروبله تخت رد ایله
گیدرم پیاده من ایمدی چون | بو قدر ده جمیله جان ایله
بو دو شاخه انجیده ورمی مینی | گوتوبرجه تاری رضاسنه
داغلوردی ناقه سوارلر | یریمزدی گوردی او خصم‌دن
بیله حکم ایدوب که هر عاشقتن | چکله قبا قیجه دلبرین
بو فنون عشقده رسمدر | چکر عاشقی بلی آفرین
داسنجه سایه صفت گزر | دوشن آفتاب هواسنه
گتوروب جدالره اوردیلار | اودیارده شهدا باشین
گوروب اولرتان بو علامتی | گتوروب گوگه اسرا باشین
دیدیلر بو ناقه‌نی گور خدا | بو سواره سین بو جدا باشین
که بو شمر دون نقدر جفا | ایدوب اوز ولی خداسنه
سر نیزه‌ده گورونن زمان | او رخ منوری گهردن
دیدی لیلی شور ایله افلاک | نه ولوبدو مادری اکبردن
که قالوبدو بیله غبار ایله | سر زلف عنبری گهردن

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

بلمشوبدو خاکیله خونیله — قالتشوبدو قانی حنا یرینه

چو خباب قاسمه نیزه ده — دیدی یوزیمن آهله نوعروس

قوسلی باغلو ناقه سوار اولوب — عجب عزو جاهله نوعروس

بو سنیق کجاوه ده گور بچه — گلور حجله گاهله نوعروس

دیدی بو جهانده من کمی — دونوب هیچکمون طوتیی یاسینه

بچه بره هم اولمادی ایتملک اولمادن — اوزمان که خولی پیچیا

گل ایچنده قویدی تنورده — شه کربلا باشین اولدغا

بچه تاب ایدوب بو بالره شیعه — اوشهر بر دل بشر لا قشا

بو قدر که جور وجفا اولوب — اونون عترت نجباسنه

سنچلوب سکینه چو ناقه دن — دیدی شورله گل ای عمه جان

که طناب باغلودی قوللاریم — دورا بولمرم من ناتوان

تشنه بو حالده قورخورام — اورا قسیچی باشمه ساربان

نیتور وبدو بشر اوزمانلی — دم تا زیانه صد اسینه

اوردب ادلقدر اوستمگرون — که قلوبدو حسینی سوسنی

دم تازیانه ده سولدوروب — گل چهره سین اوسکت دونی

بلی باندوروردم حشره دین — بو سکینه ناله سی شیعه دونی

گو کوه تا بکوه منافق سیاه باش

آنرا که مهر نام علی نقش خاطر است	گرد رهش بدیده چو کحل الجواهر است
گو مظهر حقیقت بدانیه قادر است	آنرا که دوستی علی نیست کافر است

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

ای جان عاشقان بفدای تو یا علی	دارم بسینه مهر ولای تو یا علی
آه از دلی که نیست فدای تو یا علی	امروز زنده ام بولای تو یا علی

فردا بروح پاک امامان گواه باش

از کثرت معاصی و از قلت رجا	گفتم بخود کجا بروم نیست ملتجا
ناگه بگوش هاتف غیبم زد این ندا	قبر امام هشتم سلطان دین رضا

از جان ببوس بر در آن بارگاه باش

میخواستم بباغ بچینم گلی زشاخ	از کوتهی رسید مرا مشکلی زشاخ
ناگه ترانه زد بفغان بلبلی زشاخ	دستت نمیرسد که بچینی گلی زشاخ

باری بپای گلبن ایشان گیاه باش

نعلی تو رسم رفتن این راه پیشه کن	خود چاکری حضرت آنماه پیشه کن
خود از بغفلت آور و آگاه پیشه کن	حافظ طریق بندگی شاه پیشه کن

وانگاه در طریق چو مردان راه باش

اولاجاقلی شیعه‌لردن | دشمنون آه ونوا ارسنه

بوسکینه ناله‌سی اودسکی | اوحباب زینبی یاندوروب

اوبعین شیشه‌سنگ دون | ستم جفاسی اوسا ندوروب

گوتوروبدو معجبه‌سنی یورین | طرف سمایه دولاندوروب

دیدی ایخدا سن اوزون بیتون | بوجهانده شمری جزاسنه

بوحدوتیله زیاد اولوب | باخون اول شقیده شقاوته

یتوروبدو ظلمی نهایته | اهرادوشوبدو نه حالته

قیشوبدو آه وفغان سسی | سخن اوزره شاه ولایته

اوزمانده شورشش دولوب | دوشوب عرش فرش بناسنه

بوعزاده شوربله لعلیا | گلوب آه وزاره فغان ایله

عم ماتم شهداده سن | اوخی نوحه باغ یوی قان ایله

بوسرشک لعلله زیب ویر | بوعزا سرانی جنان ایله

گه حسینه بزم عزا دوتان
قیشور جنازه جزاسنه

ای مهربانیم عمو آرام جانیم عمو | ازبسکه تشنه لبم یوخدور توانیم عمو

ای کان غیرت عمو سنسن شجاع عرب | یوخدور حریف سنه یکان قهرمانیم عمو

راه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

راه فراتی کسوب کفار شام تعقیب / برسندن اوز که کسه کلمه کمانیم عمو

خار ایلدی نیجه گور دور زمانه منی / ایلوب خدنگ غم و درده نشانه منی

سوز عطش کسوب بو چولده جانه منی / نی تک جهانی دوتوب آه و فغانیم عمو

آفاقه سوز دلیم آشوب و ناله سالوب / آل رسولی تمامی درد و ملاله سالوب

من چنوانی عطش گور بو نه حاله سالوب / آذر قالدی شعله چکه بو جسم و جانیم عمو

هرچند قومیه حق بو اهل کینه سنی / یوللار فراته طرف اتا سکینه سنی

سقا قلوبدو بزه شاه مدینه سنی / امیهر بانیم عمو ای جان فشانیم عمو

معروف خلق اولان سهم و صلابتیله / عالملری دوتاسان صیت شجاعتیله

برجرعه ایچمیه سو اصغر بو حالتیله / غنچه کمی سارالا بو پنزه بانیم عمو

دوردوت فرات یولین سپاه مشکومی توتلوا / حفظ ایت عدودن اوزون بارخ ساقله صولا

سوخیمکا هیه گتور گور تکمشم یولوا / تیز کلمه سن چخاچاق عرشه امانیم عمو

لعلی بو محنت و غم اود سالوب جسم و جان تشنه / اهل عزانی عجب آه و فغانه سالوب

بو مصرعون اثری آتش جهانه سالوب / امیهر بانیم عمو آرام جانیم عمو

الدی اله تیر و کمان حرمله / سالدی حریمم و حرمه ولوله

کوردی او میدانده او شوم و لعین / صغری آلوب آغوشه شاه دین

تشنه دور از بسکه او طفل حزین / عالمه آهیله اوروب مشتعل

سوز عطشدن دلی خاموش اوکوب / حالتی افسرده و مغشوش اوکوب

بوینی دوشوب چکینه بیهوش اوکوب / پیله نشانه دیدی دوشمن اله

آلدی او دم شصته تیر و کمان / ایلدی بر یانه کمین ناگهان

حلق علی اصغری ایتدی نشان / چکدی او دم وجد ایله بر هلهله

آتدی چو پیکانی او شوم شریر / پیله فشان دوتدی او پرتاب تیر

غشدن آییلدی او طفل صغیر / آچدی گوزین ناله و افغان ایله

چکدی او پیکانی شه کم سپاه / قانیله دولدوردی الین پادشاه

سپدی گوکه عرض ایلدی بی کاه اله / شاه جلال اول که بو خوندور گله

اصغر اولور جانینی عطشان ویرور / طفل صغیرم بلنجه گور جان ویرور

سوزینه ناوک پیکان ویرور
کور نجه بیرحم دو بو حرمله

یکسه المش اله خنجر عمه / بر غریب اولدوردور شکر عمه

نولدی گور عمه شاه مدینه / بو خسته اولدوردی بو اهل کینه

بی پدر قالدی نالان سکینه / اولدی بو باشمه گللر عمه

فاش ایدر اهل کین هر خطاسین / قویز خوزام بو سلیمان اساسین

ای هر سنلر سویار هر لبا بین — قویما الده انگشتر عمه

کیم قالوریس منیم غمگساریم — چون پریشان اولور روزگاریم

اولسه گر بو شنه تا جداریم — نیلرم بس من مضطر عمه

قورخورام من بو عدودن ایچینده — ایدی قالسون بابام قان ایچینده

نعشی دستنده میدان ایچینده — چالسون آت لشکر کافر عمه

سالدیلار آیید آتدان حسینی — قلدیلار قانه غلطان حسینی

اولدورور قوم عدوان حسینی — یاردا قالمش بابام حیدر عمه

۲

نرم ماتمده با دیده تر — ایله بو مطلبی ثبت دفتر

۳

سووله بو فردی نعلی مکرر

۴

ایسر آلمش اله خنجر عمه

دوشوب زمانه ده قرداشین چوق بلایه باشون — جدا بدندن ایدوب اوردیلار جدایه باشون

دل ویروب قضایه باشون
دوزدی هر جفایه باشون

ازل کونی باشون اولمشدی همدم خنجر — کسوب علاقه سین اولدی جدا ایتیله همسر

جدادن ایچدی با تیدی گل اوسته ایدی گیدر — که خیزران سالابرا وزکه ماجرایه باشون

یمامی دشمنه باشون عجب مسلّم دور — همیشه درد و بلا حکمینه مسلّم دور

باشون

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

باشوندا شور سنون بولمرم نه عالمده دور

قویاندا سجده یه باشس اوّل شهادتده

تمام عضو قالوب سجده گاه طاعتده

دیردر بو شام یولی باشوا نه چوخ زحمت

تنوره ایچنده اولوب گرچه بر گیجه راحت

آلوب سراغ مگر بارگاه وصدتدن

اولوبدو گویکیمی عریان لباس گیرتدن

ورق ورق داغدوب اهلبیتوی عدوان

جدا باشنده باخار بر به بر بزه حیران

یوزه ولد سلسله اولدوم اسیر سلسله‌من

گلم رواد و بودر دیلیمده کیمی دله‌من

باشمه جمع قلوب بر بولوک اعادارسنی

تیم اوشاقلارودن اولمشم پرستاری

چوخ اخذوب باشوی شمر قالمیوب جانی

یقین باشون گسلنده گیدوبدو چوق قانی

منی گورمزیدی آفتاب پرده‌سی

رضا ویروب مگر عالمده هر بلایه باشون

شهادت ایلدی جاری باشون اودخانه‌سندن

اوجاکیدی ناله گتیرله جدیه باشون

گورور نه گولگه نه بر سایبان چکوردن لذّت

تنوردن بو یانا گورمیوبدو سایه باشون

توکوب گیچوب نامی اعضاسنی تجتدن

که بلکه تیز یتیشه نزم کبیریه باشون

دوباره ایتدیله شیرازه بند جو نقرآن

ایدر تلاوت قرآن آیه آیه باشون

یولوندا هر نه جفا ایتمرم کله‌من چکیشیم

منیمله ویرمیه قارداش صدا صدایه باشون

ایاق یالین گزرم جمله شهر وبازاری

نه عرض ایدوم باخور آخر بو باجرایه باشون

اوروبدو نیزه سنه گیردروبدو هر یانی

که ضعفدن دایانوب نیزه جیغنا باشون

دوا الندن بو سنون عشقون بابه هر پرده

غریب دوردر ایتمیش منی بو چوللرده
که گاه شامه چکر گاه کربلایه باشون

اوزوم اسیر و غریبم کوڭول کدرده دور
ییغیلار غمی هر درد ایله برابر دور

سنیق کجاوه یریم منزلیم مهتر دور
او دور که باجیری قرداشین بو ملیونه باشون

عزا کونده بو بعلی چکر همیشه فغان
حسین آدین ایلیوبدور اوزینه ورد زبان

او قافلو باشوا من یا حسین اولوم قربان
عزادو تاندا اکلور مجلس عزایه باشون

نظر ایله زینبه یا حسین
گور ایشی دوشوب نجه مشکله

که سوار اولور بو علی قزی
نجه ناقیه نجه محمله

نه سوار ایدر منی بر کس
نه قیتده وار منه دادرس

او علی که بره نولدی بس
که هیوز موری منی منزله

نجه شمر اسیر ایلیوب بر سنی
سن اوزون خیال ایله بو سوزیمی

من اولام برادر علی قزی ستمی
اورا شمر بو نیما سلسله

اسرا که دسته بدسته دور
نجه دسته قولتقولانسه دور

ناموسی پیاده و خسته دور
بو نه کاروان بو نه قافله

بری حیدرون اولا عترتی
نیشه پیمبره نسبتی

نه روادو خارجی تهمتی
ویره لر او بیکس و جونه

بونه دوردور بونه ردرکار — که گورنده چشمم اولور اشکبار

علی کهردن اوتور غبار — اویوزنده زلفله گاه کاکله

ایلدوم بو جسموه یوزنکه — که تاپولمری منه بو سرکه

داسخی منده ایشه کم سپه — نه شکیب قالدی نه حوصله

باخارام چو حجره اصغره — دیره وغصته یوز من مضطر

ایله اوخ دکه بیله حنجره — نیجه سخت شول حرمله

باخ ادعا بدین بلا گشته — که دوشوب جهانه نه آتشه

که اوروب دو شمر اوشتوشه — نیجه گورنده ونیجه سلسله

دوزرم شماتت دشمنه — همی جور ینه همی طعنه

نقدر ستم که یتر منه — غم الندن الیم کله

بو غمیله چوخ متأثرم — نیجه کسدی باشنی بو الیم

متعجبم متحیرم — نیله حنجره بیله قاتله

بو کلامی ایله مذاکره — او حو لعلی سامع و ناظره

که بو عمده ناظم وذاکره
او حسیندن یتشور صله

بولورم بو عرصه ده یا حسین — سنی لشکر ستم اولدور ور

جیگرم تیتیلدی ونون غمین / سینده بو دردو غم اولدورور
بزنی قور خورام ایده اسیر / قیلاشمر زمینی دستگیر
اوزمان که بو سینه پیشتر ییر / سنی ایشه الم اولدورور
منی یاندورور غم غربتون / اولو در بدرهامی عترتون
آلو جانیمی غم فرقتون / سنی فرقه ظلم اولدورور
نه یوزیله کهری اولدورن / گلو حشره ایشه ممتحن
نقدر دو نوبت یوز قیلادن / که غزاله حرم اولدورور
داغدور کومک لردن آهی شرر / بریسین نشانه تیر ایدر
بریسین نخوب یره خونجگر / ایلیوب قولین قلم اولدورور
اباپ روالا شامه جریلری / بولورم سکینه مضطری
بوخراب شامده آخری / غم و محنت و الم اولدورور
داغدور بوخیمه نی مشرکین / سالوچ لله نبی اهلکین
من بیکسی بولورم یقین / بو غمن الیشه الم اولدورور
یانارام بو دردیله روز و شب / بو فراتیله نیله ایا عجب
سنی بولمرم نیه تشنه لب / بو کرده پرستم اولدورور
بو خراب اولان فلکون غمی / سالاجقدی عالمه ماتمی

یارام

یخارام فغان ایله عالمی — سنی سشمر اگر گورم اولدورور

من ناتوان نیه بولمرم — سن اولنده بس ندن اولمرم

بنه بعشیر یه دوتا بولمرم — منی آخری بو غمم اولدورور

قازالمکه بوردا دونزاریوی — داغدور بو جسم زاریوی

گوردوم بو حالت زاریوی — منی حالتون اودم اولدورور

سنجه بعلیا بو دل حزین — رقم ایتدی اشرحنی بو غمین

منی رقت غمم شاه دین

اوخونا ندا بو رقم اولدورور

عمه جان گل ایله چاره — شورشش قیامت اولدی

دولدی خیمگاهه لشکر — وقت قتل و غارت اولدی

بر علاج ایله ایتمه — بو هجوم ایدن سپاهه

یوز قویوب توکولدی یکسر — اهل کینه خیمگاهه

قوی خبر ویردوم حسینه — من گیدوم اوقتلگاهه

عرض ایدوم بابا برادر که — تازه دن علامت اولدی

اوداوروب گلدی خیمگاهه — دوتدی جانیم شراره

بربه بریتیم اوشاقلار — گیم داغلدی کوهساره

مرخانوبرد

نه قالوبدو باشدا معجر — نه قولا خدا گوشواره

اهلبیت مصطفانون — هر ایشی مصیبت اولدی

آهو کمی بو جمله ملر — چوللره داغلدی یکسر

گهندی غارته ایمه — چادر ونقاب ومعجر

تاروا ایله گون گوردون — آخر عترت پیمبر

نولدی احترامی بس — بیله هتک حرمت اولدی

بستر ایچره زار و رنجور — قالدی بیمار عابدین

نولدی حالی ولمز بضمون — برکس اولمادی خبردار

عمه جان اماندوباری — گلیت اوشمر شومه یالوار

سونیله جنیمه گهده ناخوش — بیتوان وطاقت اولدی

دوت قولندان اولمز ابضمون — ویرکلیه اله عصاسین

چک بو شعله دن کناره — جسمی زار ومبتلاسین

دوداتش ایتمسون تار — تا اوزنگ کهرباسین

ایمک تازه دن اوزاردن — دردی بی نهایت اولدی

اهلکوفه ایلیوب لر — بو جفایه گر کفایت

تازه دن نذور ایمه — بو هجوم وقتل وغارت

ایتدیلر شهید حسینی — چون او قوم پر شقاوت

من دیدیم بزه بو محنت — آخر مصیبت اولدی

کاشکی ازلده گوریدیدوم — بوگونی چخایدی جانیم

گورمرم بابام حسینی — گتدی اکبر جوانیم

دوشدوم آتش فراقه — هم داغلدی خانمانیم

جسم زار ناتوانیم — پایمال فرقت اولدی

قالمیشم بابامدان آیری — آخر عمه نه روادور

بو سکینه بو فرقت — بولمنس نه چرخ جفادور

بو دیار کربلا دور — دار محنت و بلادور

خوش گونه بورا گلندن — بو سکینه حسرت اولدی

گتدیلر حسینی مهمان — عمه بو دیاره آخر

عزتیله اهل کوفه — قلدیلار بزی مسافر

تشنه کسدیلر بابامون — باشنی بو قوم کافر

میهمانه بور دا ایخشی — احترام و عزت اولدی

شمر شوم پیچیانون — ای الهی دا دلندن

قالمیشم یتیم دییکس — من او بد نهاد الندن

گلشن علی پوزلدی | اسدی تند باد الندن

ایچدی من یتیمه | گور نقدر ذلّت اولدی

بو گونه بزی سالانون | اللری گوروم شل اولسون

خانمانی بیله یانسون | خیمگاهی مشعل اولسون

قالسون الی قولتوقوندا | من کمی معطّل اولسون

هر اوکس بز اهلبیته | باعث ذلّت اولدی ای

دور چرخ کجمدارون | گردشی دونه آستهی

بر زمان اوشره تاثیر | ایلمز نیتیمون آهی

عمّه جان ندور بو چولده | آل حیدرون گناهی

بیله مز بسبر اسیر | قوم پرشقاوت اولدی ای

برده همتدرم مراده | من بو دشت کربلاده

عاقبت اسیر اولدوم | بو گروه پرعناده

هر ایکی قولومدار انجیر | سر برهنه و پیاده

شامه گیتمکیم ای عمّه | یدی با صراحت اولدی ای

بزم ماتم عزاده | آه‌نالا شور بله دمادم

هر گون اول حسینه گریان | آستانه محترم

غم یه جنا کوننده ‌‌ الده کی بو صفحۀ غمم

لعلیندن بشارت اولسون

توشه قیامت اولدی

علی گهر منی سالما فراقه ‌‌ حجازی ترک ایدوب گیتمه عراقه

منه فرقت علی ‌‌ نه غربت علی

ویرور ذلت علی

گوروم آچلماسون صبح فراقی ‌‌ باشوندان گل چخارت شور عراقی

جفای چرخ دون بو اتفاقی ‌‌ مبدل قورخورام قلسون نفاقه

هنیم کو کلوم دودردو غمه محلّی ‌‌ ایدیر مهر جمالون تا تجلّی

آلور کو کلوم او گل یوزدن تسلّی ‌‌ شفاسن سن مریض اشتیاقه

مریض هجره اولما زدوا ‌‌ منه صبر و تسلّی ویرمه بیجا

نجه صبر ایلیوم هجرونده آیا ‌‌ منی سالما بیله تکلیف شاقه

آلوب آرامیمی شوق وصالون ‌‌ امان ویرمز خیال زلف و خالون

منی قوی یاندورا شمع جمالون ‌‌ اولور پروانه مایل احتراقه

منی هجرونده سالما شور و شینه ‌‌ دولار گتسن فغانیم عالمینه

سنی ویرم قسم جان حسینه ‌‌ سنیله قوی کلوم منده عراقه

ویه‌دن

تا اهلبیت اطهار	اولسون اسیر گرفتار

یمونس و پرستار

زینب بو غمدن باتدی ملاله	سمره بو بیوردی آه و ناله
بو کار روانی قوی لا محاله	بو قتلگاهه دوشسون گذاری
چون قتلگاهه اوشر کافر	اول غم قطارین توش اتدی گیری
خیل اسیران جمله مکدر	افغانه گلدی با آه و زاری
دوشدی اسیران اور محملدن	هر بلبل آلدی کام اور گلندن
قلدی شکایت درد دلیندن	زار آغلادی چون ابر بهاری
آرتوردی زینب شور و شینی	افغانه دوتدی بو عالمینی
احشاره یتدی نعش حسینی	وار پیکرنده بس زخم کاری
آغلاتدی زینب غصیله داشی	توکدی گوزوندن چون قانلو یاشی
گوردی او نعشون گیسم بوخد و یاشی	زخمندن آلمش قان نهری جاری

سینه زن جناب قاسم

چون اراده میدی قلدی حضرت قاسم	نو عروسی افغانه گتدی فرقت قاسم
نی کمی گلوب درده عرض ادوب عمی غلیجان	بو نه وقت فرقتدور من اولوم سینه قربان
بو کوه دل وصال اولوندی سیوم ار رحمت اولمینوب بر آن	حشره تک نجه چکسون درد حسرت قاسم

ماشی

کاشکی آچلمیایدی بو صبح روز عاشورا واویلا
قورخورام بو هجرانون وصلی دلمیه اصلا

بو نه هجر دورده دوشدوم من آه بو هجره
بیله هجره من دوزمم جان حضرت قاسم

نه چخار بدندن جان تا اولوب اولام راحت
قلبدن چخار بردم نه محبت قاسم

بو جهاندا من چکدوم هر مصیبت و محنت
ای فلک منی قویدون برجه خوشگونه حسرت

که سنون فراقوندا کلم آه و فغانه
که مصیبت کهراو داورار دل و جانه

یاندورور بو نالاسنی هر زمان چوخ پروانه
کاه محنت اکبر که مصیبت قاسم

گوردی قاسم اولمهجور دوشمش اوزگه احواله
سویلدی بیله چکمه ای عمو قیزی ناله

با غمی منیم آقتان غمدن ای یمه چون لاله
موسم شهادتدور بو خدو فرصت قاسم

سولمشام غنچه وش ای عمو جان
العطش العطش ای عمو جان

غیرتون چوخدور ای شیر صولت
سنسن عالمده یکان حمیت

قویمیوب بو عطش منده حالت
العطش العطش ای عمو جان

قیل نظر برجه بو حال زاره
سالدی افلاکه آهیم شراره

تشنه ام تشنه بر ایله چاره
العطش العطش ای عمو جان

سنسن امداد ایدن کائناته
قدرتون وار حیات و مماته

دور گوتور مشکوی گیت فراته
العطش العطش ای عمو جان

بعلمدار

العطش ای شاه مدینه
بر علاج ایت بو زار دلخسته نه
تشنه دور العمو آل حیدر
غش ایدوبدور عطشدن او مضطر
دور سوار اول عمو جان عقابه
سوکتور سو من دلکبابه
ایله العلی بو ماتمده ناله

ایستری عم جانیم سکینه
العطش
خیمه نطقدن دوشدی اصغر
العطش
سیکلین بشکیله نهر آبه
العطش
باتب بو ماتمده درد و ملاله

سویله بو مصرعی اهل حاله
العطش العطش العمو جان

ای برادر ایله سفر عراقه
بو علیلی سالما آتش فراقه

گتمه العلی دخیلم
در دلیندن بسکه چکمشم گر کش
سنله الفت ده تشامم من ملالکش
ایخرامان قامتی چو سرو دلجو
بو سفردن ایچموریم گوزومه سو
بو خدوتاب فرقتون بو ناتواندا

زار و بیکس و علیلم
دیده گریان قالمشم سیله مشوش
زلف و رویون جانه باغلیوب علاقه
سالما قرداش چو لاله اوزون چو آتشه
اولما راضی گوزنکم ره عراقه
قالمو یاشه یاخ بو چشم چو لشاخه

کیچه عمریم بو سیاه قله جهاندا
قورخورام من دوزمیم بیله سیاقه

چون اسنونله وار ازلدن اتفاقیم
بو سببدن سخت اولور غم فراقیم

بو جماله هر دم آرتار اشتیاقیم
گیتس آخر بیلیوم بو اشتیاقه

شهر اولنجه ایلرم فغان و شیون
اولم آخر بر بو آرزو ایله من

طوی اطاقون قلمادوم بر علی تن
حسرت اولدون هم عروسه هم اطاقه

سینه‌به آرتار قلبمون علی ملالی
اولماسون بو مهر عارضون زوالی

اوندا غمدن قاتیم اولور هلالی
ماه رویون گیم دوشر بیله محاقه

بولمرم من بو سفرده وار نه منظور
ترک ایدرسن بو مریضی بیله رنجور

بر جه لحظه سندن اولسام هدی مهجور
سوز آهیم اوداورار بونه فراقه

باجون اولسون توکه آیرلوقدا قان یاش
کورمیدیم بو کونی اولیدوم اکاش

بر ده دیدار قالدی روز حشره قردش
بر دو یونجه کل قوی یاق دوداقه

اول بو غمده لعلیا همیشه گریان
سوز دلدن هر دم ایله آه و افغان

آغلاسون ملار بزم غمده قلب سوزان
کوز یاشندان سوز دل تاپار افاقه

ای شیعه یتیشدی موسم شور و نوا
اولون عزادار شهید کربلا

شوره کلون از قالدی گله عاشورا
اولون عزادار غریب نینوا

جمهوری اسلامی ایران

اولون هوادار غریب نینوا

ای اهل عزا دوتون عزا و ماتم

هر یرده قلون شور قیامت برپا

بو آیدا محبت اهلی یاتمز راحت

گوز یاشی توکوب ناله چکر صبح و مسا

گوز یاشی توکون بو آیدا با درد و الم

بو محنت عظمی ده قلون شور و نوا

زلفین یولوری ایلدی جناب زینب

فریاد و فغان ایدر جناب زهرا

حیران قالورام بو نوع ظلم و ستمه

او چکون قالا عریان بدنی وا ویلا

لب تشنه شهید اولدی حسین ابن علی

باشین بدندن ایلدی شمر جدا

که قاسم و کاه اکبر و که اصغر

اوز جانین ایدوب آخری جانانه فدا

گل بیکری اوسته آت چاپوب لشکر کین

گیون تا که قاره توکون سرشک غم

اولون

که روز و شب با خلار حسینه تعزیت

اولون

گر تشنه جان ویرمش او شاه غم حشم

اولون

بو غمده قان آغلار حسینه روز و شب

اولون

یا تا قوری یرده عزیز فاطمه

اولون

کسیلدی ظلمیله او مظلومون الی

اولون

ویروب سوسوز قربان او شاه جو نجگر

اولون

سراسر عزاخانه سی اولوب فرش زمین

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بو ظلمی گوروب جهاندا بر کس حاشا — اولون

سو ایچمدی اوچکون او قتیل العبرات — آخوب بیابانه ولی آب فرات

آخرده سوسوز باشینی کسدی اعدا — اولون

لاحول ولا قوة الا بالله — او باشی کافر دور که بیجرم و گناه

قربانی کسنده ویرمیه سو اصلا — اولون

نه زینبی قویدولار که قلسون افغان — جنازه‌سی اوسته حسینون اولز نالان

نه فرصت اولوب عزاسین ایتسون برپا — اولون

هر ظلم ایدوب آخرده یزید نادان — اوروب جفا ایله او باشه خیزران

شایسته دور باشا گورون بو جفا — اولون

جاری ایله لعل اشک خونین — که اولماز عالمده بیله دردیقین

هر قطره سنون قوشولسه وار بر دریا — اولون

اولون هوادار غریب نینوا

ای منم سروریم عمو جان — غمگسار ویاوریم عمو جان

سولدی بو آتش عطشدن — غنچه وش لبلریم عمو جان

نی کمی کلمشم فغانه — باشلارام گورنجه ترانه

سوز سینم جگر زبانه — اوددوتار پیکریم عمو جان

عرشه چیخدی منیم فغانیم | باشوا الیمسو دولانیم
گلموری برکسه حمایتیم | یوخدو بر یاوریم عمو جان

قالمیوب رنگ بو گلیده | بسکه وار غصیم و دردم گوگلده
اوددو توب یانمشام بو چولده | قالدی خاکستریم عمو جان

ای قضا قدرت و قدره جاه | گت فدا ته عموین الله
سوگتور چکمسون بیله آه | بو دل مضطریم عمو جان

نیلیوم بس من بلاکش | قالمش اهل حرم مشوش
بسکه چکمش عطش ایدوب غش | خیده صغریم عمو جان

گرچه قوینز سنی بو لشگر | سوگتور اوده گرمیستر
خیمگهده یولون مکدر | گوزلوری گوزلریم عمو جان

قورخورام ایشه مدینه | دولاروان سالسون اول اهل کینه
ایستمور سوداخ بو سکینه | ایو فا پروریم عمو جان

هرگز اولماز غمیم مصوّر | اوددو توب جانیمی سراسر
آغلارام دیده دن معطّر | اولماز اشک تریم عمو جان

ایله بو حالمه نظاره | گورکه کلمز غمیم شماره
بسکه آهیم اودوب شراره | یاندی بال و پریم عمو جان

حالمه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سالدی منی آلدن بو ناله — باتمشام محنت وملاله

دوندی بو قامتیم هلاله — ایمه انوریم عمو جان

لعلیا بادل مکدّر — قیل بو دردغمی مصوّر

سویله بو مصرعی مکرّر

ایمنیم بایوریم عمو جان

ایقاسم شهزاده قدم قویما بو جداله — قورخوم بودو قانون توکله عرصهٔ قتاله

قسم بو خطّ وخاله — او خورشید جماله

بو ابروی هلاله

بر لحظه سنوین فرقتونده تا بهم (بو خدنگ غم) — گیتمش بوغروسون قالاجاق بوسن نه حاله

قسم

من حجله عیشونده گرک ایلیدوم عشرت — نه اینکه چکوم صبح ومسا فرقتونده ناله

قسم او خطّ وخاله — او خورشید جماله

بو ابرودی هلاله

قورخوم بودو طرافون آلا هر طرفدن اعدا — نیجه که اوروب زلف سیه مه یوزونده ناله

قسم او خطّ وخاله — او خورشید جماله — بو ابرودی هلاله

بلکه ایعیم او غنچه گله سن خیمیه سلامت — یوز دوتمشام اول بارگه حیّ ذو الجلاله

قم

قسم او لب لعل و خاله او خورشید جماله او ابروی هلاله

ای یوسف گلچهره یوزون حسرتنده هر دم قان یاش توکرم سنکه قلوب عارض خندانه باله

قسم او لب لعل و خاله او خورشید جماله او ابروی هلاله

باشندا اگرکن قرمز اولا سحری جوشن سن قاره گیوب غرق اولورام اشک ویلاله

قسم او لب لعل و خاله او خورشید جماله

او ابروی هلاله

زلفون پریشان گوردوم جداده	اولدی غم او غنچه دردیم زیاده
یاتمش غم او خط لقا نه باشلان	کیچمش سنان غمزه نه باشلان
عهده ون اپارسا هر یانه باشون	منده دل غنچه تکلم پیاده
حسنون تشمش حد کماله	تکلم نظری حسنون خیاله
بو چشم و زلفه خط و خاله	دل ویرمشم سن قالوبلاده
عشقونده قالام مبهوت حیران	رنجور و خسته مهجور و نالان
گوردکن او لب لعلی اولدوم پریشان	سوزیله گلدوم افغان داده
یاندوم بو سوز هجران الینده	قالدوم بو آه و فغان الینده

زنجیر زلف لرزان الینده

آخر اسیرم ای شاهزاده

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

دوندی بو چشمیم ابر بهاره
اشکیم توکولدی هر بر پاره

کوردوم چو زلفوڭ ایاغه باره
باتشن غباره نوک جاده

اولدوم بو غمدن دلگیر و خسته
محزون و گریان خاطر شکسته

قلمش عروسی زنجیر بسته
بو رخ بر مروت اکن اجناده

اولدوم اسیر اهل مودت
عشقوڭده چکدوم یوز درد محنت

بر یاندا دولت بر یاندا عزت
قویموبسه توانا بو بینواده

هر چند بو خنده صبر و ثباتیم
بو تلخ غمدن اولمش زنجابیتم

قالمام عمودسه خلیل تا وار حیاتیم
عهد ایلده باقیه دار فناده

قان اغلا لعلی بو عهده مطلق
تا سترخلاص اولسون محقق

هر کیمسه ویرسه بو بنده رونق
بی اجر اولماز روز جزاده

مینه نه گته شهزاده قاسم
قویماسنی بو شهزاده قاسم

من بو عروسه قتیل نظاره
با فخ پر غم اوت غمی بو جان آزاره

کل اولمادی رضی چکچونله قاره
بو حجله گاهده داماده قاسم

ایرلفی سنبل رخساری لاله
قربان اولوم من بو گل جماله

بو ابری قاشون بنزر هلاله
هم نخل قدون شمشاده قاسم

هرچند اولمش زلفون زره پوش
آهوی چشمون شاهان آلور هوش

کیمه که بو چرخ ایلرسنی نوش
بر بی مروت صیاده قاسم

دومتش الینده خنجر بو قاشون
بولم جداله دار چوق تلاشون

قورخوم بودور کیم اورسونلا باشون
نوک سنان فولاده قاسم

قاسم بو یورده کاییر جهت جان
بر بیله چکمه شور بیله فغان

بو خندور علا چیمم خنجر عزم میدان
اولسون گرگ بو صحراده قاسم

بو سوزدن اولما هرگز مکدر
بو خندور سینه بر باردیاور

چون قانه باتمش شهزاده اکبر
نه نوع قالسون دنیاده قاسم

بر بیله کلمه افغان و آه
تو کمه بهر شکون رخسار ماه

بو آغلاما قون قوی قتلگاهه
اولموب اهله بو شهزاده قاسم

انفاطمه دور بو سوزده محکم
اول بو آناما هر یرده همدم

گیمه لباس الوان و خرم
بو عهده ی کوزلر عقباده قاسم

نعلی بو عالم بیت الحزندور
هر بر بهر شکون درعندندور

آغلا بو غمده مطلق تیندور
روز جزاده فریاده قاسم

ای سکینه چوق کلمه شیونه
آه و شیونون اوداور آره

اولمیوب عمون سوتاپارسنه — آغلاما آغلاما ای سکینه جان

ایلمه ایلمه گوز یاشون روان

صاقلئن عمونم

قالمیوب دنیاده منده حوصله — سالدین عالمه شور و ولوله

بو رشید عمون اولمیوب هله — آغلاما

نهر علقمه وار منیم یولوم — اوزیرنده دوروب هر ایکی قولوم

دوشمیوب یره هر ایکی قولوم — آغلاما

هرگز ایلمم ترک جستجو — گرچه دوغرویه جسمیمی عدو

گلمرم سنه آلمینجه سو — آغلاما

ایلیدی ایلرم عزم کارزار — گوزله سو بولین آلاش کاس انتظار

یولما زلفوی اولما اشکبار — آغلاما

عالمی دوتوب صولتیم منیم — وار سو آلماقا قدرتیم منیم

قولدا وار هله قوتیم منیم — آغلاما

ایتمیله حمله عرب — حالتون منی قلدی منقلب

قویمارام سنی بیله تشنه لب — آغلاما

چکمه بو بیله آه سینه سوز — قارداشون عمون اولسون هیچ

اولمه سنم سنی قویمارام تشنه سوسوز — آغلاما

رضیم حکم جور دشمنی — گلیم بو حالیله گورمیم سنی

بسکه سو دیدن واودلادونی منی — آغلاما

سوگتورکه یوخدور سوزوم — گرچه هیچ سو ایچمری گوزوم

تا سن ایچه سن ایچرم اوزوم — آغلاما

یوخدور بو زمان استراحتیم — قالمیوب منیم تاب وطاقتیم

سندن ایدیه وار چوق خجالتیم — آغلاما

لعلیم من زار وناتوان — هردم آغلیوب ایلرم فغان

من بو عصرده سویلرم عیان — آغلاما

ایلمه ایلمه گوز یاشون روان

گل سرمه چکوم بو چشم شهلایه اوغول — گت شوقله رزمگاه عدایه اوغول

ای یاور من — بو بینوا کیمن

وقتی شانه اوروم زلف پریشانوه من — دورسون تامی شام اهلی تماشایه اوغول

ای تازه جوان — ای زلف سمن

لب تشنه سنی اولدوروب لشکر کین — قانون آخاجاق سو کیمی صحرایه اوغول

آخر وه یقین — الوای بمن

چکمز او قدر که قامت موزونن — صد حیف اولا بو قامت رعنایه اوغول

میدانه دوشر — اسیر و چمن

کت قانوی قیلکهده توکسون اعدا — چون قیلدی مرخص سنی بوشاه زمن

تأخیر ایلمه — دعوایه اوغول

ایکاشس تاپیدی بو آنون کیلانی — طالب دکلم حیات دنیایه اوغول

بو و مده اجل — سندن صورامن

ابقیا سسم توکد حذا — اولما عرد سویدن جدا

اوسون سنه جانیم فدا — کیمه یاوریم کیمه سرو ریم

ایکوان عم اوغلی الأمان عم اوغلی

ایلر فلک سندن صورا — طوی حجلوی ماتم سرا

کیمه یاوریم

بو جانوه اولسون قسم — قوییان بو میدانه قدم

قانون توکر اهل ستم — کیمه یاوریم

ای یادکار مجتبا — داماد شاه کربلا

قیل ترک میدان بلا — کیمه یاوریم

کنسن ایشیم افغان اولور — بو حجله کَه ویران اولور

هجروندا باغریم قان اولور — کیمه یاوریم

دتمام

قویمارم سنی میدانه من — هجروندە گلم جانه من

گیتمه

دوزمم غم هجرانه من — داماد سن گیمه کفن

گیتمه

ای سرو گلزار حسن

ترک ایله بو میدانی سن — چوللرده سرگردان اولوم

سن سیز گرک گریان اولوم — گیتمه یاوریم

ای من سنه قربان اولوم

لعلی گوزدن خونبار ایله — اخلاصوی اظهار ایله

بو مصرعی تکرار ایله — گیتمه یاوریم گیتمه سرورم

ای جوان غم اوغلی الامان غم اوغلی

سینه زن — اولعین

گلدوم مزاروه آخرده یا خدا — جسمی لک الوقار دیه گلدی لحد ادا

ای پاک مرقد پر نور اولان حسین — ای صدری ظلمیله مکسور اولان حسین

ای نحر اطهری منحور اولان حسین — ای باشی نیزه ده کالشمس فی الضحی

هر دم گرک سنه گریان اولا جوان — شور ایله اوخشیوب نالان اولا جوان

بو توزلو قبروه قربان اولا جوان — یا شافع الامم یا منجی الوری

آه بر مزاروه اشیاه تشنگان — گلمش زیارته بر طرفه ماجرا

گردون

جمهوری اسلامی ایران

قبرون طواف ایدر بر دسته گل روان
گوربر نه چوق گلوب زوّار کربلا

هر بلبل اوز گلین چکمش کنارینه
دردولین ویر اوز غمگسارینه

سالمش عروس اوزین قاسم مزارینه
سویلر آیا قه دورای تازه کدخدا

بر یاندا کهروبن لیلای خون جگر
پروانه تک بسر قبرنده دور ایدر

کلثوم زار اولوب عبّاسه نوحه گر
هر بینوا دوتوب بریکیه عزا

بیمار رعنای بد هجرون قویوب علیل
زرد و ضعیف ایدر اولسّید جلیل

بو قبر پاکوه سالمش اوزین دخیل
بیماره چون ویرور بو تربتون شفا

آغلار گوروندوم سنه ای شاه مشرقین
نالان اولور هامی حالیمدن عالمین

ایکاش اولوب قالام قبروندا یا حسین
مشکلدو تاب ایدوم هجروندا یا اخا

نو عروس آخیاروب دیده گریان
تا پیدی داماد آیاقانه غلطان

کوردی آشفته دور زلف و کاکل
درهم اولموش او ریحان سنبل

تا گله تیدی شوریده بلبل
چکدی شوریله بر آه سوزان

کوردی نعشی دوشوب پاره پاره
زخم افزونی گلمز شماره

پیکرنده اونون چوخدو یاره
یاره سیندن آخار چشمه قان

باشلادی ناله با چشم پرنم
سویلدی اولا عیشی بر هم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ای فدا جانوه جان عالم	من اولوم بو خط وخاله قربان
زلفون آشفته چون سنبل تر	رنک اولوب رویوه خون احمر
عارضونده یاتوب قانکه سیر	طره سنبل خطه ریحان

آچ کوزون بر بیله یاتار راحت
نوغوسون سینه قالدی حسرت

چوق یابان در داولوردرد فرقت	یاندوروز سینمی داغ هجران
اچکوزون بر جه ایماه منظر	نوغوسون قلوب کوزنه زیور
سالمشم باشمه قاره معجر	ایتمشم زلفمی قانه غلطان
بستر جسمون اولنجاره خاشاک	پیکرون سر بسر زخمدور خاکا
بس نیدیم ایتمیوم سینمی چاک	زلفومی ایتمیوم من پریشان
وار قاشون نسبتی چون بلاله	الکدی بو قدیمه آه وناله
رویوه چون شبیه اولدی لاله	قالدی سینمده یوز داغ پنهان
آیریلوق طاقتی یوخدو منده	زلفویله منی سال کمنده
جان ویروم قتلکاه چره منده	بر مزاره قویولسون ایکی جان
لعلیا ایله بس بو کلامی	آخری چکدی ایش ترقلامه
یاندی موم قمر اوددو تامه خامه	دوشدی آفاقه بر بار رسوا

سینه زن

دولانا دولانا میداندن ایچنده — سنی تاپدوم اوغول آلقان ایچنده

اوروبلار سکه یاره — دوشوبسن پاره پاره

یاتوب زلفون غباره — الیدون یاغیر قانین

اولدی ایشیم آه و فغان

آچلمش گل کیمی جسمونده یاره — دوزوملمش قان بو زلف مشکباره

اوغول باخدوقجه من بو جان آزاره — یانارام آتش سوزان ایچنده

اوروبلار سکه یاره

گیدر شامه آنون با درد و محنت — منه اولماز وصالون بیرده قسمت

قالور حسرته کیمی سینه مده حسرت — یانارام آتش هجران ایچنده

اوروبلار سکه یاره

اوغول قربان اولوم بو خط و خاله — باخان حیران اولور بو نه جماله

نجه سالدی سنی عدوان بو حاله — علی اکبر اوغول بر آن ایچنده

اوروبلار سکه یاره

تمامی جسمونده بیر عضو سالم یوخ — که یاره اورماسون بو قوم کافر

نجه بو نازنین جسمیله آخر — یاتوبسان خنجر و پیکان ایچنده

اورو بلار سکه یاره

جهالون مصحفنده زخم شمشیر — ایدوب ذبح آیه سین قانیله تحریر

بلی بو رسم دور هر حینیله تفسیر — اولور ذبح آیه سی قرآن ایچنده

اورو بلار سکه یاره

پیله مسطور اولوب لوح قضاده — گرک هر ظلم اولا کرب و بلاده

گلیده شاه اوغول باشسوز جداده — قالا کل پیکرون میدان ایچنده

اورو بلار سکه یاره

جهاندا ناله چکک لعلی دمادم — که ایستر عید اولا ایستر محرم

گرک اولسون جهاندا اهل ماتم — همیشه ناله و فغان ایچنده

اورو بلار سکه یاره

آز قالدی عطشدن چخا بو جانیم عمو — رحم ایله که وار خیمه ده مهمانیم عمو

یا وریم عمو یا وریم عمو — یا وریم عمو سروریم عمو

غنچه وش سولوب لب بلبلیم عمو

تشنه لب قالوب اصغریم عمو

دور سوکتور اولماز حسنی اولاد رسول — او دوده دوندی آتشدی مو بمو جانیم عمو

اولسون نالا ملول — یا وریم عمو سروریم عمو

ولدرد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بو قدرت و قوتیله ایکان سخا	لب تشنه قالا صغر عطشانیم عمو
گل گوره روا	یاوریم عمو
سو یولارینی باغلادی بو قوم دغا	افلاکه چخار ناله و افغانیم عمو
از راه جفا	یاوریم عمو
دور سو گتور اولما رضی بیجرم و گناه	قان یاشس توکه بو دیده گریانیم عمو
با ناله و آه	یاوریم عمو
لب تشنه قویوب بو چولده کفاردنی	سندندو منیم بو درده درمانیم عمو
ظلمیله منی	یاوریم عمو
لب تشنه لره ویروم نه نوعیله جواب	جام الده آلوبلا منیم هر یانیم عمو
من باغری کباب	یاوریم عمو
بو مشکه حمایل ایله هر اسکی قولون	قولارو اقربان اولا بو جانیم عمو
ساقیله صولون	یاوریم عمو
سو اولماسا یوخدو چاره بو گشس تشنه	افلاکه چخار ناله و افغانیم عمو
درد عطشه	یاوریم عمو
لعلی اوخی بو مصرعی هر بزم عزا	آز قالدی عطشدن چخا بو جانیم عمو
با آه و نوا	یاوریم عمو

سینه‌دن

اوتانموب شمر کافر مصطفادن مرتضادن
حسینون باشنی کسدی قفادن واحسینا واغریبا

اساسی مصطفانون بر هم اولدی
علینون قاشی خم اولدی غمدن

بتوله درد و محنت همدم اولدی
کسلدی صبر و طاقت مجتبادن

واحسیناه واغریباه

تزلزل دوشدی ارکان سمایه
ملائک گلدیلر شور و نوایه

اوقان چون جاری اولدی کربلایه
او جا گلدی ناله عرش کبریادن

واحسیناه واغریباه

ایدوب روح الامین شور ایله فریاد
حسینون خانمانی اولدی برباد

لهندن بو جفاکارمتون داد
حیا ایتمزله شاه انبیادن

واحسیناه واغریباه

عمر حکم ایلدی اولدم سپاهه
جماعت اود وردون سیر خیمه‌گاهه

خدایا اهلبیت بی پناهه
نه حالت ویردی یوز بو ماجرادن

واحسیناه واغریباه

امامت خیمه‌سی ظلم ایله یاندی
حریم سبط پیغمبر تالاندی

حسین وای ناله‌سی عرشه دایاندی
او دمده عترت شیر خدادن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

باخوب اولفرقه اشراره زینب	اولوب مضطر قالوب آواره زینب
بو امره تاپمادی بر چاره زینب	کلوب اذن استیدی زین العابدیندن
داغلدی چوللره آل پیمبر	خزان اولدی بهشت باغ حیدر

او کونده شیعیان اوضاع محشر
نمایان اولدی دشت کربلادن

کیدر قارداش سنون تک غمگساریم	او دوره آغلار چشم اشکباریم

دخیلم یا وفا قرداش دخیلم
شبیه مصطفی قرداش دخیلم

مؤخر — فراقونده من آشفته حالون	کیچر بو لمنه نوعی روزگاریم
مقدم — دویو سنجا کورمدوم قرداش جمالون	یتیشدی باشه ایام وصالون

دخیلم یا وفا قرداش دخیلم

من بیچاره نی سالما نظردن	که پامال اولمشم دور قمردن
پریشانم برادر بو سفردن	کیدوبدور طاقت و صبر و قراریم

دخیلم

اولوب فغانمه باعث فراقون	سالوبدور شوره آهنگ عراقون
دریغا کورمدوم من طوی اتاقون	ملول اولدی دل امیدواریم

دخیلم

	بنفشه قامتم جسمیم چو سوسن	اسیر طرّهٔ چون سنبلم من	
	روانَدور اشک گلگون تابدان من	نجه گور لاله زار اولمش کنارم	

دخیلم باوفا

۳	یوخدور مونسم کاشانه منزل	چراغ دیدهٔ شب زنده دارم	۴
۱	اولور کوکلوم ای یو ویرانه سنسز	من دیوانه کلّم جانه سنسز	۲

دخیلم باوفا

	من بیچاره یه ایّام فرقت	گیچر بو نوعله ایّام طلعت	
	یوزوم دیوارده باآه و حسرت	سرکوینده چشم انتظارم	

دخیلم باوفا

	جمالون آفتاب با صفیا دور	ندن روز وصالون بتعادور	
	شب هجرونده قردشهن روا دور	که یانسون شمع تک جسمم برازم	

دخیلم باوفا

	برادر کرد کار اولسون پناهون	رفیق اولسون دعای صبحگاهون	
	دل غمدیده ویرتم زادراهون	زوالون ویرسون پروردکارم	

دخیلم باوفا

جمهوری اسلامی ایران

اولا عیش جهان قرداش سنه نوش / اگر اولسم منی ایتمه فراموش
سواد زلفون ایت قبره سیه پوش / جمالون صبحین وقف مزاریم

وحیلم باوفا

فراقون سخت و جسمیم ناتواندور / دالونجه طایر روحیم رواندور
منی ترک ایلمه قرداش اماندور / که دور چرخه یوخدور اعتباریم

وحیلم باوفا قرداش دحیلم
شبیه مصطفا قرداش دحیلم

اولون شیعه آماده شور و نوایه / باتون ماتم خاتم الانبیایه
خیال ایتمیون کیچدی ایام ماتم / اولون ماتم مصطفایه مصمم
قلون مجلس عیش جمله برهم / چکون تازه‌دن قاره ماتم آیه
همان کهنه‌دور گویا یوزور غم فزا / که دار فنادن کیدوب فخر طه
گیوب قاره زهرا و اولاد زهرا / ویروب یوز غم و غصه خیر النسایه
بو یوزمش اولن وقته سالار امت / سیزه اهتمیم ایلرم بر وصیت
همیشه قلون اهلبیته محبت / باخون اختر اهلیه آل عبایه
ویروب شیعه امت بو سوزه گوش / هنوز اولماشدی بو وصیت فراموش
که زهرا چکن غم و قوم ایتدی خاموش / که اودا اوردیلار در که مصطفایه

ادکن

اوکون دین اسلامدن کتدی رونق
که خانه نشین اولدی مولای مطلق

خلافت یرین قلدیلار غصب ناحق
باخون برجه بو فرقهٔ بیحیایه

بونو عیله بعد از وفات محمد
چکوب هر جفا و ستم آل احمد

فزون اولدی هر لحظه بو ظلم بیحد
چکوب تا که بو ماجرا کربلایه

نجه کربلا کیم سالور جانه اخکر
فغان اولنماز ان که سبط پیمبر

دوشوب قتلگاه ایچره بیمار و یاور
چکوب هر مصیبت دوزوب هر بلایه

دکوب بسکه اعضاسنه زخم عدوان
دوشوب قتلگاه ایچره آلقانه غلطان

ایدوب غش عطشدن او مظلوم عطشان
سالوب شعلهٔ آهی آتش سمایه

سرشک ایله جاری بو ماتمده لعلی
تا بولماز نیله فیض عالمده لعلی

کوروم قسمت اولسون محرمده لعلی
بو جمعیله زوار اولاخ کربلایه

بنای کوچ ایشه بدن
قویوب چون آل پیغمبر (که سبط)

جوانان بنی هاشم
مهیا اولدولار یکسر

کلوب قلسون وداع
قبر پیغمبر او فرقتده

کیروب اول مرقد پاکه
سلام ایتدی نجه حالتده

کلوب افغانه عرض ایتدی
که یا جدا بو تربتده

حسینون قویادی قالسون | خطای قوم دون پرور

دیوب درد دلین بربر | گتوردی شهک اودم جوشه

قلوب از بسکه آه و ناله | گیتدی اولز نالان هوشه

گوروب چکدی او نه | رؤیاده جدی جان تنگ آغوشه

اوپوب رخسار پاکندن | بو یوردی اولسه محشره

گورورم عنقریب ای می | نور دیده عرض میداندا

ویرورسن تشنه جان زخم | سنان و تیر و پیکاندا

باشون بر یاندا پیکر خون | پیکرون صد پاره یاندا

اوپاره بغشون اوستنده | چاپار آت لشکر کافر

پیاده باش آچوق شامه | گیدر اول ناتوان زینب

قالور ویرانه لر کنجنده | غمدن باغری قان زینب

اسیر لشکر کفار اولور | بیخانمان زینب

گیدر بزم یزیده چره | اوگون بی چادر و معجر

آچوب گوز خوابدن | بیدار اولوب اولسید عالم

وداع مرقد زهرایه | یوز قویدی بدرد و غم

ضریح پاک جدندن | چخوب با دیده پرنم

گیروب اولمرقد پاکه توکوب گوزدن سرشک تر
سلام اولقبر پاکه ویروب چشم خونفشانیله
جوابی گلدی ناگه قبردن آه و فغانیله
قلوب عرض و ندا یا آتا بوگون تخت روانیله
آپار آرام زینبنی سمت عراقه با جلال و فر
ولی شام اهلی قویمازلار بو عزت پایدار اولسون
گرک زینب قولی باغلو آنا ناقه سوار اولسون
داغلسون خیمهگاهی ظلم اهلیله تار و مار اولسون
جفا و جور دشمندن باشندن آتا قالماسون چادر
آنا بر زینبی گیم گون جمالندن حجاب ایلر
برهنه سر گیدر شامه یوزه زلفین نقاب ایلر
خرابه مسجد و ویرانهلر گنجنده تاب ایلر
نگه آج و سوسوز قالسا نگه طعن ایتسر دشمنلر
قوپوب بو زرخاندان مصطفایه یا غم و محنت
بویوردی زینبه باجی اولون آماده رحلت
وداع دوستان اهلون که گلدی موسم فرقت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اولاتا عازم کوفه | بویردن آل پیغمبر
دوزولدی ناقه لر زرتن | جهاز ایله معنبر وجا
ندای الرحیل اوج ایدی | اهل شهر اولوب آگاه
که عازم دور عراقه | آل اطهار رسول الله
کلوبله یکسر افغانه | توکوب کوزدن سرشک تر
دوتوبلار دهشندن اول | شیون بانالۀ و افغان
که یوخدور یا حسین زیرلرده | تاب محنت هجران
بویوردی شاه دین روز | ازلده ایتمشم پیمان
اولا کرب و بلا دشتی | مکان عترت حیدر
جهانه اوداوردی لعلی | بونه شرح مصیبت دور
کوول چاک اولدی تو غمدن | بونه تقریر محنت دور
داخی بو ذکری تکرار | ایتمه خاموش اول کفا نه تدور

الونده قورخیرام یانسون
آتشون خامه و دفتر

چهوب عرش داوره بو صدا | قتل الحسین بکربلا
کلور عرشدن نیزه بوندا | قتل الحسین بکربلا

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بونه درد وغم دکه عالمی
بوروبوبه نالهٔ واحسین

که دتپه بو سوزی کربلا
قتل الحسین بکربلا

بو سوآسی عقلدن ایلمدیم
که حسینی قتله یتوردیلر

دیدی شورلیه که بلی بلی
قتل الحسین بکربلا

ایشدنده بو سوز غصّه‌دن
توکر اشک دیدهٔ خونفشان

ندوبو ترانهٔ غم فزا
قتل الحسین بکربلا

ندن آه زینبیله جهان
دوتوب ودا آلشاری والزمان

ایشدنده کوشنه بو نوا
قتل الحسین بکربلا

۱ چو سکینه کوردی که شمردون
دیدی عابدینه که یا اخا

۲ کلور الده خنجر خونفشان
قتل الحسین بکربلا

نیه طاق عرشی توکولمدی
نیه نظم چرخ پوزولمدی

او جالاندا کوکلره بو صدا
قتل الحسین بکربلا

نه جهتدن اولمادی نفلک
کوره سن بو عالم اولوب خراب

ایشدنده روح الامین ندا
قتل الحسین بکربلا

دیدیم افلک یوزه توکمه چوق
بو سرشک آلوی سویلیه

نجه تاب ایدیم من بی‌نوا
قتل الحسین بکربلا

ویسه لرزه غذ و بو ماجرا	که کیو بدور اهل جهان قرا
وی فغان وشور یله نعش	قتل الحسین بکربلا

سینه زن

کیم سالدی بو حاله جسموی واویلا	کیم قانوی توکدی یا اباعبدالله
اولوم سنه قربان یا اخا یا شهید	اولوم سنه قربان یا اخا یا غریب
قرداش سنی ایلدی شهید اهل ستم	نبات زهرانی قلدی شمر اسیر
یاغلاندی تمام قولقولا آل الله	اولوم سنه
کیم سالدی قوری یراوسته جسم پاکون	برهنه وعریان و اصیباه
ایکوهر گوشوارهٔ عرش الله	اولوم سنه
بوچولده جدوتیله قوم کافر	باشون کسوب عطشان ویریدیله سو
عریان بدنونده آت چابوب اهل سپاه	اولوم
ظلمیله کسوب شمر مبارک باشون	سویوب تامی رختون بوفرقه لعین
کیم کسدی الون بوچولده بیجرم و گناه	اولوم سنه
زبسکه اوپروبلا یاره جسموندمنه	تاپولموری صلا جای بوسه گاه
لاحول ولا قوة الا بالله	اولوم سنه

اولوم سنه قربان یا اخا یا غریب

سینه زن

ساخلا بر قدم ایله قلوم شانه کاکلون (کاکلون)
ایسترم ره حقده باتا قانه کاکلون

گهریم اوغول سن ریم اوغول

هر چه ایستدوم طوبی سنه ایدوم گهر ای (عزیز) اوغول
طوبی لباسینی گیدوردم من مضطرای اوغول
شانه ایلیوم کاکلون قلوم زیور ای (اوغول)
ایخشی قویدی بو حسیر دل وجانه کاکلون (سنی)

اکبریم اوغول

گل جمالوا قونا توز اوغول قان اولور (گوگلوم) گوگل
گورسه زلفون آشفته دیدیم سان اولور گوگل
دوشنده نیطمدن کاکلون پریشان اولور (گوگل)
چونکه بسته دور بو دل پریشانه کاکلون

گهریم اوغول

عارضونده کی ای اوغول عجب خال هاشمی
هر نفس سالور برجه گوزنه سودایه باشی
هر دم آرتور روز دیده ده سیم قانلو باشمی
برجه بر اوغول همتیم اگر شانه کاکلون

اکبریم اوغول

زلف عارضون غصه سی ایلدی زبون (منی)
کاکلون کوکلدن آلوب عجب طاقت و سکون
آز قالوب اولا مسکینم عجب وادی جنون
ایلیوب منی برجه گورنه دیوانه کاکلون

اکبریم اوغول

رضیم شهید ایلسون سنی قوم کینه جو
قاسمون خط و کاکلی باتوب قانه مو به مو

گت سنونده بو عرصه ده توکه قانوی عدو	رضی اولمارام با تماسا گه قانه کاکلون

اکبریم اوغول

چون نگار سنی اهل شر قتلگاهه	کاکلون پریشان دوشدی قتلگاهه
زخم دل اوغول غور ایدر قتلگاهه	چون توکر اوغول مشک لر اومیدانه کاکلون

اکبریم اوغول سروریم اوغول

ایعم اوضع بو کارزاره گر	گلسن آه و زار اولدو روز مینی
بو بلا کشی قوی یا منتظر	یوخسه انتظار اولدو روز مینی
ایمدی باشلارام یوخسه نالعی	ایلرم کباب اهل عالمی
نالهٔ چکسم آبرلوق غمی	ای بزرگوار اولدو روز مینی
تاب ایدوم نجه من او حالوه	قان اولار روان بو جمالوه
ایمدی کاکل و زلف و خالوه	توتسا گر غبار اولدو روز مینی
طوی اطاقوی ایسته لر عزا	قان بو زلفوه یا خسالار حنا
دیرسه هر زمان یوز بو ماجرا	آه و زار اوندا اولدو روز مینی
بر طرف غم درد فرقتون	بر طرفده یاس اولدی عشرتون
بولمرم چکوم ماتمی محنتون	درد بی شمار اولدو روز مینی
قاسم ایلدی با غم و فسوس	نوعروسیله برکنار ره بوس

ایلدر

سوکیده آلوب فرقتون عمرومی — الیدن اختیار اولدورور منی

بو خراب اولان روزگارده — نوش نیش دور هر کنارده

چکمز اولقدر بو دنیاده — تیغ آبدار اولدورور منی

اوچ وصیتیم وار عمو قزی — خاطروندہ سن ساخلا بو سوزی

سالما باشوا شال قرمزی — چون بو قوم خوار اولدورور منی

اول بو آنامون بردہ همدمی — قویما اغلاسون چشم پرنمی

قویما چوق دسیون قاسمون غمی — ایلیوب نزار اولدورور منی

بردہ نعشمی ایله جستجو — نعشم اوسته آچ زلف مشکبو

قتلگاهده اولنزمان که بو — بو قوم نابکار اولدورور منی

باخ او پیکر پاره پارهمه — زلفون آچکله قاره یارهمه

پاره چوخ دگر جسم پارهمه — زخم بیشمار اولدورور منی

علیا سینه یوزدیر ورور فغان — هر زمان که بو دردلو بیان

بسکه الیرم اشکیمی روان — چشم اشکبار اولدورور منی

سینه زن

بو نه غم دو باندوروب عالمی — نامی بو غمیله نزار اولوب

ایکی گوشواره عرش حق — بو غزایه تعزیه دار اولوب

ایشدنده بو سوزی شیعه لر — یامی لاله تک یوزه قان توکر
نه ویروبدو عالمه یوز مکر — چو یامی چو ابر بهار اولوب
بو جهاندا زینب بی نوا — دوتوب عزتیله ایکی عزا
بر نسنده ناقه سوار اولوب — بر نسنده باشه سالوب قرا
سن اولنده سلسله حشم — دولانوردی کوفه ده محترم
چکوب اوندا آخری نه ستم — که او حشر اهیله خوار اولوب
حسینه اهل قبیله دن — چو خودی بتلی غم دیرن
کیمیدی کوروبن او غریب اولن — که عزاسی ظلمیله خوار اولوب
اونا جای شیعه لرون فدا — او دو شاه تشنه کربلا
که نه اولشهه دوتولوب عزا — نه حنوط و کفن و مزار اولوب
بو جهاندا کیم بیله غم کوروب — بیله ظلم و دور دو الم کوروب
نه زمانه بیله ستم کوروب — نه فلکده بیله مدار اولوب
کیمه یا حسین بو اولوب روا — که سوسوز باشیین کسه اشقیا
کیمسنیله بو ایشه باوفا — بو بلایه عهد و قرار اولوب

کیمسه سن کیمی بو گروه کین
سالوب اوچکون اوچکجه بی معین

آت آیاقه آلتینه پیکرین — که تمام جسمی غبار اولوب

واریدی او تشنه ده تا رمق — یارالو بدو جسمی ورق ورق

عجبا او طالب وصل حق

نه می در دو ظلمه دوچار اولوب

ای اوغول ایله عزم میدان — یوخدو لیلاده یارای هجران

رحم ایتمز دورا اوغول چون بو لشکر — یوخدو سنده علی تاب خنجر

تشنه دور قانوه شمر کافر — صف چکوب قتلوه قوم عدوان

قورخورام قانوه ای دل آرام — گیم بابا طره عنبرین فام

نوجوان اولمسن آلماش کام — گورمه مش طوی علی ویرمسن جان

اوندا آخر نجه تاب ایدوم من — قتلگهده گوروم دوشموسن سن

ایلیه بدو بسه علی جور دشمن — زلفون آشفته حالون پریشان

اورما بو جانه هجران یاراسین — قامتون چکمشم هر بلاسین

قوی آلوم گوزلرون سن قاراسین — ایلیوم جانوه جانی قربان

سویلیدی گیمرا یدل شکسته — کلمه شوره بیله زار وخسته

بو دور عهدیم گرک قوللار اوسته — تشنه لب جان ویروم ای آناجان

کلمه بیله آنا شور وشینه — هر جه باخ بوشه مشرقینه

یوق کومک برجه بابام حسینه
من نجه ایستیوم عزم میدان

جانوی حسرت ایله وصاله
بر ده دوشمز گوزون بو جماله

باخ دویو نجه بو خط و خاله
توک گوزوندن سرشکون چو باران

ای انا لیلی آغلادماوم
باشلا مجنون کمی شور دامم

عالم عشق اولور اوز که عالم
عاشقی یاندورور هجر جانان

سویلدای اوغول قیل نظاره
باخ بو لیلا ده بو آه و زاره

ایله بو درده هجرانه چاره
اوتر آخر بو درد یله نالان

قوی سالوم زینته بو عذاران
خوش دوزوم طره تابداران

بو جمالون عدو گورسه باری
رحم ایدوب ایتمیه قانه غلطان

باخ علی برجه بو سوز و آه
امید یکه گیدیسن رزمگاهه

ممکن اوله قاییت خیمگاهه
منتظر دور دیولونلر بو نالان

آغلا لیلی بو بزم عزاده
توک سرشکون صباخ و مساده

آل حسیندن شفاعت جزاوه
اولموسان غرقه بحر عصیان

ایمسو گسوب سویلین عذاره
ویرمز غیرت مصطفایه

جانیم اوددو توب جانیم عمو
العطش العطش العطش عمو

جمهوری اسلامی ایران

کوربجه سولمشام غنچه وش عمو

کور بو ناله و آه دردیمی
اینک دیده اشکباریمی

تشنه لوق آلوب اختیاریمی
العطش

سیندرن اوزکه یوق یاوریم منیم
گیتدی قاسم و اکبریم منیم

دور ایاقه اسیر وریم منیم
العطش

حمله ایله بو قوم کافره
لرزه سال دل اهل لشکره

سو گتور منی زار و مضطره
العطش

بسکه چکمشم سوزش عطش
بلبلریم سولوب گور غنچه وش

اصغریم ایدوب خنجره غش
العطش

اولمارا ضی اینمیه حیا
بو گروه بیشرم و بی حیا

ایله سون ابزه بو قدر جفا
العطش

گرچه یاتیبدو اربو التهاب
الیوب عطش یاغرنی کباب

منده یاتیبدی چوخ دو اضطراب
العطش

بچه غمدن ایتایه حیات
دور سکینه و ییر کله نجات

برجه جرعه سو ایله التفات
العطش

آتش عطش اولدی شعله ور
آل مصطفا یاندی سربسر

سو حرام اولوب بزلره مگر
العطش

بسکه غصه و محنت و الم
یوزویرور من زاره دمبدم

آنه قالوب اولا ایا یمال غم
العطش

گور نجه من بی کس و ذلیل
اشک چشمیمی ایتمیشم سبیل

خاک پایوه گلمشم دخیل
العطش

لعلیا ایدوب ناله و فغان
اول مجالس غده نوحه خوان

خلقه ایله بو مصرعی بیان
العطش العطش العطش عمو

گور نجه سویلسشام غنچه وش عمو

شیعه لر سنه صبح و شام اندر
آه و ناله هر یرده یا علی

بو مصیبت بی نهایتون
گتدی عالمی درده یا علی

اشکیله دولوب صفحه زمین
بلکه شورله آغلار قائلین

گور بو سینه ده آه آتشین
بارخ بو ناله سرده یا علی

زهرله دم تیغه ویردی سو
مشق ایلدی باشوی عدو

بولمرم نجه جرأت ایتدی بو
اول لعین کافرده یا علی

سجده ده سنی گوردی قاتلون
تیغ اگوب اله دوردی قاتلون

یا علی دیدی اوردی قاتلون
سجده گاه خدا اورده یا علی

سالدی بس سنی ایله حالته — حیفی کلمدی اول شجاعته

اول فصاحته اول بلاغته — با خمامشدی منبرده یا علی

سن اولنده ایشاه لافتا — جمعیدی باشون اکوسته قربا

قالدی عترت شاه کربلا — جان ویرنده چوللرده یا علی

دوتدی کوزلرین لخته لخته قان — شاه تشنکان جان ویرن زمان

قالمادی او دم طاقت توان — اهلبیت طهرده یا علی

آچدی کوزلرین کوردی قاتلی — تشنه ایدی بس دوتمادی دیلی

اول دوداقنه کیتدی برالی — تشنه اولدی آخرده یا علی

روز حشره دین اغلار اهتون — چوق محالیده ورد فرقتون

یاندورنبری هر بو مصیبتون — سینه لر کلور درده یا علی

هر کنار دن یا علی چکر — دیده دن یاشمی کهک خون توکر

ایلدی بو غم اودکمی اثر — جمله بو زن و مرده یا علی

حل ایدر آدی جمله مشکلی — قلبدن چکوب نعره جلی

لعلیا اولور دیده منجلی
ذکر ایدنده هر یرده یا علی

ایکو فیان بره فاکتدوز بوراصفهانی مینی — باری ویرون بر جرعه سو اولدو عطشان مینی

بو یاره لر یسدو منه آز نیزه و پیکان اوردن
جانیمده طاقت قالمیوب آز خنجر براندن اوردن

چوق تشنه ام باری ویرون بر جرعه اوندان اوردن
آز قالدی بیر حمله آه ای یار سوون قانی منی

گلدوم منای عشقه من لب تشنه قربان ویرمگه
من جان و دلدن راضیم باش ویرمگه جان ویرمگه

سیزده بو یاهیو نه دور من جانی آسان ویرمگه
آماده ام انجمیون چوخدا سیز بعید وان منی

وار قدریتم بو حالده بیر فرقه شوم و دغل
کیسیم الیم مجموعوزی برآندا پامال اجل

اما چله عهد ایتمشم جانانیله روز ازل
گور سون گرک بو عرصده اورقامه غلطان منی

بو حاله عبدالله خوب چخدی گناره خیمه دن
گوردی حسینه نیزه و خنجر اورار هر بر تن

گلدی دوشنده اوشمه عرض ایتدی ای شاه زمن
سیغنوبده چوخدور بسکه اوخ الیوب عمو حیران منی

شیعه قلیچ له هیوب برگاف داوندنا گهان
بر زخم اوردی ساقی قولندان اول شمرون

چخدی او طفل بینوا فریاد عرض ایتدی امان
بو سینه اوسنده عمو اولدورد ولر عطشان تن

اولمش بو غمده شیعه لر زار و پریشان یا حسین
چخمش بو عاشورا گونی افلاکه فغان یا حسین

من تعلیم بو بزمده زار و پریشان یا حسین
بو جمعیله اوز فترووه ایتیه گلن قربان منی

شاه لیلانی چکن عشق علی اکبر ایدی
بخه اکبر دیه سن صورت پیغمبر ایدی

اولا بلمز دی یقین هاجر یله اسماعیل
حسنده اکبره هم عشقده لیلایه عدیل

نه ایله عشق اولوبالته نه بیله حسن جمیل
بولموسوز بو بچه اکبر او بچه یاد ایدی

حسن بکمیلدی هرچند بنی هاشمده — چو خیدی طلعت لبی بند بنی هاشمده

یوخیدی کیمره مانند بنی هاشمده — که شجاعتده علی حسنده پیغمبر ایدی

بو هامی طلعت حسنیله که تقریر اولدی — تشنه لب کل بدنی طعمه شمشیر اولدی

رشته کاکلی قان شطنه زنجیر اولدی — نجه کاکل که اونون تللری مشک تر ایدی

اولدی چون صبریله مشق او ماه مدنی — پیکرین سجده یلار آتدان یره اولقوم دنی

ایستی قوم اوسته سوسوز سالدیلار او گل بدنی — که او ناسینه لیلا نجه ایل بستر ایدی

گاش ولایدی بو هامی شیعیه دور خنده مقام — اولمیشیدی سرزلفی بیله آشفته نظام

ده نجه زلف نجه سلسله غالیه فام — که اونون رایحه سی رایحه عنبر ایدی

قویمادی فرقت اکبر دل لیلاده قرار — جنده عشق چکوب قبلگهه قلدی گذار

تاپدی بر حالتیله اکبری اول دلبر زار — که سراسر بدنی زخم دم خنجر ایدی

گوردی اسرار عطش وار لب خاموشنده — لیک گوزیاشی توکوب اوتدی بیر دوشنده

او اوغول باشی گسلدی آنا آغوشنده — آخر اولباشی کسن کیمسه نجه کافر ایدی

خاک خون ایچره او گل پیکری بی سر گوردی — حشره تک خاطر لیلاده مکدر قویدی

هاسنی کافر اوسوسوز حنجره خنجر قویدی — ایخذ او نجه خنجر بو نجه حنجر ایدی

نجه تاب ایلیه بو غصیله مادر لیلا — که قزلقانه بلشدی ایله خورشید لقا

آت سالوب پیکره چاپدی گره عکلم تسم — نجه پیکر دل لیلا کیمی نازپرور ایدی

ره اهتده یتوب قتلیسی تازه جوانن
که قویوب حسرتیله بو شیعه لروان یا غریبا قان

بر شهیدون او جوان جانینه جانیم قربان
که اونون طلعتی پیغمبره چوق بنزر ایدی

اولو لعلی بو غزا درکه اکبر ده قبول
پرسش روز جزادن بو قدر اولمیا ملول

سنی قویماز یاناسان حشر گونی آل رسول
که دیلر بو غزا درکه علی اکبر ایدی

زهر کین ویردیله غربتده سنه وا حسبا
بو غم غربته یاندی دل آل عبا

یا غریب الغربا
یا انیس الفقرا

بو نیجه ظلم دو آیا سنه مأمون ایلدی
سنی زهر ایله شهید اولسک ملعون ایلدی

بو ستم حضرت زهرانی جگر خون ایلدی
ایدیده بو غم و دردیله دیرو والدا

یا غریب الغربا

سنی مهمان آپاروب بزمنه مأمون دنی
زهر ویردی سنه سبط رسول مدنی

آه او دمدن که یا خوب گوردی ابا صلتی سنی
بزمدن دیشره گلورسن و یا شوندا عبا

یا غریب الغربا

بولدی کیم زهر ایلیوب جسم شریفونده اثر
قطره قطره دوداقدن توکولور خون جگر

حال محزون پریشانوا چون قلدی نظر
یتوروب منزله آخر سنی اولکان وفا

یا غریب الغربا

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تا دوشوب منزله مصحف کیمی جسمون زمینه / واریدی جسم ضعیفونده هله جان رمقی

حاضراولدی باشون اوستنده او دستهٔ شقی / سنی جان تک باسوب آغوشه دیدی وا ابتاه

یا غریب الغرباء

سن اوللن وقته شهید ستم فرقه کین / اوغلون آلمشدی سنون باشوی غوشه حزین

برشهید وندهٔ چخوب سینه سنه شمر لعین / نجه سینه که اورولمش اونا یوز تیر جفا

یا غریب الغرباء

آه اوو مدن که حسین بن علی فرد و حید / گوردی خنجر باشی اوستنده چکوب شمر عنید

دیدی یا شمر منی ایلمه لب تشنه شهید / قورودوب بو لب عطشانمی تاثیر هوا

یا غریب الغرباء

آفرین نطق وه لعلی میله تقریر اولماز / حقدن اولمیه تائید بو تحریر اولماز

یا تماسا قلب اگر سوزده بو تاثیر اولماز / ویره گلن اجر نه بو جمعیله سن روز جزا

یا غریب الغرباء یا انیس الفقراء

یا معین الضعفاء

یا ندا غلطان سنی قلمش اوغول اهل جفا / یا شبیه المصطفا بعدک علی الدنیا العفا

یا شبیه المصطفا

حقه قربان اولدی اکبر بو جوان نوجوان اوغول / حق یولنده اکبت قبول اولسون بو قربان

جمهوری اسلامی ایران

چون سنون قانون عشقیله آخوب قانون اوکون — قانوا ایستر بو قانیم جسمو جانیم فدا

یا شبیه المصطفا

قانلون محشر گونی ایستون عدا اهل حق شیدید — سنی اولدوردی قویدی پیله فرد و وحید

سنکه اولدون منده گوسدیم دوم اوز حیاتیمدن امید — بر نفس چکمکله سینمزده کل قلبیم رضا

یا شبیه المصطفا

گوگلمه سنله تسلی هر دم ایلردوم علی — من سنی عالمده بو عالمجه اسیر دوم علی

من سنی آخر سلامت ای ایدم گوندردوم علی — قانو غلطان نجه بر آند اسلدی اشقیا

یا شبیه المصطفی

ایدی لیلا ایلدی شانه بو پر غم کاکلون کاکلان — سرمه لنده ور دوگوزون قلدی منتظم کاکلان

ایدی قانیله دولارهم گوزلردن اهم کاکلون کاکلان — قان ایچنده غرق سن ای نور چشم مصطفی

یا شبیه المصطفی

یا تموسان آلقان ایچنده بو نه حالتده ور اوغول — قانتون دوشمش بره بو نه قیامتدور اوغول

قتلوه باشونده یاره کفا تیدور اوغول — جسمو قلش نچون صد پاره قوم بحیا

یا شبیه

رنگ رخسارون عطشدن زرد اولوبدور تمن گلگون — اولدور بو عطشان سینی سو ویرمیوبدور قانلون

ای اوغول کتمز گوزون حشره تک نشکلکون — قالدی بو حسرت سینم قلبیمده یار ور حرا

رباب

یا شبیه

غنچهٔ تنگ سیدینه کوندردی سنی لیلا آنان … ایدیکه بو حال زاردن بولموری اصلا آمان

نیلسون کورسه سنی بو حالده آیا آنان … پیکردن صدپاره جسمبون

یا شبیه المصطفی

بو یردن هر قصه سی اولموش یاروشن منه … تشنه جان ویرّم سو ویرمز شمر ذی الجوشن منه

ایلرم یوز شوقله جانانه بذل جان و تن … قانمه غلطان دوشوب قالاّم قوری یرلرده من

پیکریم مجروح جسمیم پاره نعشیم بی کفن … بیله جان ویرّم ویسون جانان اوزی احسن منه

بین مصیبت یوز ویره تاب ایلرم بر جانیله … روز عاشورا شهید اولاّم لب عطشانیله

اوچیکیجه قالاّم قوم اوسته پیکر عریانیله … اعلار آه ای بابا اوکون هم دوست و هم دشمن منه

قیلکیهدن چون قطار غم اولور شانمه روان … کون اوکنده جسمی عریان کوررسن یا کهان

ایله زلفونی اوعریان جسمیمه بر سایبان … بو تکم آخر ای بابا چوق مهربان سن منه

ال کوتورمز جور و ظلمندن بو قوم کینه جو … هر طرفدن اهلبیته سو یولین باغلار عدو

عالمی سو دوتسا تیمز اصغر عطشانه سو … ای بابا بو غم خیتسیندور هر مصیبتدن منه

بونه ماتم دورکه کوز یاشنی افشان کورورم … عالمی عالمم معناده پریشان کورورم

اوداوروب اهل نفس آفاقه کنه شور حسین … نی کمی ناله چکر عاشق رنجور حسین

کوردیلر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کورونور اهل محبت گوزنه نور حسین سینه سین سینه سینا کمی سوزان گورورم

بونجه ناله و شیونده که مرد و زن ایدر هرکمی دیندورم ناله چکوب شیون ایدر

کربلا حالینی بو قصّه منه روشن ایدر چون حسین عاشقنی چاک گریبان گورورم

باخورام هر طرفه زمزمهٔ ماتم دور همه پیر و جوان غرقهٔ بحر غم دور

که بو ماتمده غم کرب و بلا مدغم دور دیدهٔ شیعه‌نی بو نوعیله گریان گورورم

عترت فاطمه گویا ایلیوب عزم عراق ییرلی چولعالادی نایرهٔ نار فراق

هر گوگلدن اوجالوب نالهٔ جانسوز فراق آیرلق وقتی یتوب محنت هجران گورورم

آه او گوندن که حسین ابن علی ییر بدن ایستدی عزم ایلیه کوفیه با درد و محن

بو یوروب زینب بیچاره‌یه کی ای خواهر من بو سفرده سیزی فهرده و نالان گورورم

ناردادو قرداشیم عباس کوچ کلوب ایلسون عترت حضرت زهرایه نگهبان گتسون

کربلا منزل آخردو گرک تیز گتسون که او منزلده عجب غربت مهمان گورورم

اکبر و قاسم و عباسی باجی قیل حضار چکه‌لر سمت ره کوفیه بر طرفه قطار

ایلسونلر سنی بر هودج زرّینه سوار که او گون آخرینی ناقهٔ عریان گورورم

سال جوانانی بولا غرّتیله شأنیله سرمه چکمش گوزلره زلف پریشانیله

که صف کرب و بلاده لب عطشانیله
اوزومی اوغلومی قرداشمی قربان گورورم

کاه پروازه ده او گلشنده گرک جطا پر روح
تیغ ظلمیله اولور صدر امامت مشروح

بیله طوفانه دوزنمز اولا یور کشتی نوح
بو سفرده باخی دریا دولوسی قان گوروم

زینب عرض ایلیه با جون سنه قربان اولسون اولان
زهرا ابوی رضی ولماپیله ویران اولسون اولان

داغلوب هر بیری بر یانه پریشان اولسون اولان
آخرین بو سفردن بسکه پریشان گوروم

گیدیرم ایدی جوانان بنی ماتمیله
بر بولوک عترتله بو نچه قرداشیمله

قالورام یالقوز او صحراده بو گوز یاشیمله
اوزومه اوردانه بضاره عونان گوروم

گوروم بو سفره تشنه دل رنجور اولان
نه دو قارداش بو سفردن دیگوروم منظور اولان

کسلور اوردا او حال انکه سربر بور اولان
قوری یرلرده قالوب بیکرون عریان گوروم

مجلس ماتمه لعلی نغیشو ر اهل عزا
ایده لر شو قیله تا مجلس ماتم برپا

اولا هر کمسه عزادارشه کرب و بلا
عاقبت مسکنی روضه رضوان گوروم

با تو بدو قانه او غول زلف عنبر فشانون
آلوب قرارمی بو حالت پریشانون

اخو بدو قانون او غول کیدوب توانون و عنبر
کیدنجه خیمله که سو حنجار بوجانون و اوغول

سنی بویتوبدی آنان روز و شب نه زحمتله
یتوردی بو بویا اون سکز ایل نه محنتله

آیا رسام ایدی سنی خیمه بو حالتیله
ویرروم جواب نه آخرنه نوعی لیلانون اولان

اخو بدو

آخوندو قانون اوغول گدوب توانون اوغول

اوغول اویان گوزون آچ ایشیمه پنجمبر		که گلشوبدو یانوندا حسین تشنه جگر
باشووی قوی دیزوم اوسته اوغول عالمگیر		اولنده باری قویری یرده جهانسوز جانون
	آخوندو	
اوغول زمانده ناکام و ناتوان اولدون		نشانه قالمادی سندن گیجی نشان اولدون
سنه طوی ایلیمدوم اوغول جوان اولدون		گوروم وفاسینه لعنت گله بو دنیانون
	آخوندو	
منم یانمدا سن اسیر گلشن عصمت		دوراردون آخر ایاق اوسته ایشهی قامت
سبب ندور یخلوب یاتمسان بیله راحت		نه یوز ویروب اولوم ای نور دیده قربان
	آخوندو	
زبسکه چوخدو وجودونده ضربت محکم		داخی بو یاره لره سود ایلمز مرهم
سالوب اوغول سنی بو درده بو گروه ستم		که اولدو ور سنی بو دردیو چخدو درمانون
	آخوندو	
نه نوجه قالا بوتم داخی زمانه ده من		که قانوا سنی غلطان گوروم بو یوندا گفن
توکرمنده بو قان اوسته قانی دشمن		اوغول ایچه قاریشور ایمدی قانیمه قانون
	آخوندو	

دوشوب بلایه باشون کربلا بلاسندن — سو ایچمیوب سن اوغول اهل کین جفاسندن
دوداقلارون قورویوب بو چولون ایسیسیندن — سولوبدو غنچه کیمی بو عقیق عطشاندن

آخ بدو

عجب جهاد ایلیوب حق یولوندا جهد ایتدون — شهید اولوب سر کوی مراده تیز یتدون
منی بو چولده گویلکسیز قویوب اوزون گئتدون — ولیک سینده قالدی بو داغ هجرانون

آخ بدو

جهانی اولدی لعل نو نطقم شورافزا — اولا همیشه گرک نطق ناطقون گویا
بو نه ترانه دور ایتدی به لبیب باغ عزا — که عالمی گتوردی شوره آه و فغانون

آخ بدو قانون اوغول گیدوب توانون اوغول
گیدوب و نجه خنجره چخار بو جانون اوغول

گیم سالوب جسمونی قارداش نیله میدانه سنون — نعشوی هر طرفه باشوی بریانه سنون
بو سنون پیکر پاکوندو که عریان گورونور — اولمیوب غسلی کفن قانه غلطان گورونور
گوزیکیمی نیزه ده باشوندو درخشان گورونور — پاره پاره جسدون اولوب قانه سنون
برنی بو مهلکه ده قارداش اوساندوردی عدو — ویرمدی سو نجه گون تشنه دولاندوردی عدو
اوداوروب خیمه لرون آخر یاندوردی عدو — اهلبیتون دولوب هربری بریانه سنون
سینه سنده باشوی سیلدی زهرانجه اهل — سل ... بیله بودی گرد غبار بن خبر بل

ایدی غلطان ایلیوب قانه بو قوم رذیل … گیچوب آخرده باشون نیزهٔ عدوانه سنون

ای سلیمان حشم اعدا اعدوب لشکروی … قویوب عریان قوری یرلرده اول پیکروی

ویردون اهریمنه انگشتروی انگشتله … افتخار ایندی و بو معناده سلیمانه سنون

دشمن دشمنین اولدورسه اگر عالمده عیان … بوکونه سالمازاودون پیکرین ای شاه جهان

ایتیوب قومیه سندن دا بو قوم نشان … نعشون اوسته چخوب آت کتدیله جولان

برجه قرداش نظر ایت دیده گریانیله … سنمه شامه آپارور زینبون افغانیله

باغلیوب قولقولا بر جمع پریشانیله … ایمدی فکرون ندو بو جمع پریشانه سنون

سنی بو دشته کیتورمشدیله آخر مهمان … نیه بس قویدیله بو اهل عیالون عطشان

حق بولور کسدیله ناحق یره باشون دامدان … توکدیلر قانونی بو عرصهٔ میدانه سنون

بو خموش ذره جه انصاف دل عدوان … سنه باخدوقجه بو فکره دوشرم هر آندا

باشوی شمر کسوب ظلمیله بو میدانده ایذا … بس کلوب اللره بولمورم آیاغینه سنون

یری وار غم بو گوزوم اشکینی خوناب ایلسون … سنی بو نوع گورن دیده نجه خواب ایلسون

بو قدر محنته دوست نجه تاب ایلسون … آغلار احوال پریشانو نجه کانه سنون

نیلیوم کربت و بلادن چکلور شامه قطار … قوبالار کاشکی قالام کربت و بلاده من زار

دفن ایدم نعشوی بوردا قیرم برجه مزار
دولانام شمع مزار اونده چو پروانه سنون

سنون عشقون سنی بوتمنه سر انجامه چکر
که کلیتا گهی انجمن عامه چکر

بولکه زنجیرده اولسا مدا اگر شانه چکر
گیدرم شمر آپارا باشوی هر یانه سنون

قسمت اولسون گلن اهل مه محرم لعلی
کربلاده قوراسان مجلس ماتم لعلی

قیلاسان اوردا بو اوضاعی مجسم لعلی
هم یانوندا اولا بو اهل عزاخانه سنون

بلشوب قانوه بو طرّه فشانون اوغول
یاندورر قلبمی بو حال پریشانون اوغول

گیم توکوب قانوی ای مظهر حسن ازلی
سنی هر کیمسه ساتوب بو گونه شل اولسون الی

گوزلری خیمه‌ده لیلا یولووی ایدی گوزلی
خیمگاهه یتشنجه چیخاجاق جانون اوغول

قانه غرق سن ای آهوی مشگین گیسو
سو گیمی گورنه ایچوب قانوی بو چولده عدو

ویرمیوبدور سنه آتا بو اولن وقتده سو
ساراروب غنچه کیمی بو لب عطشانون اوغول

بد نظر یتدی مگر حسنوه یو وجه حسن
خیمدن ایدی سلامت سنی گوندردوم من

قامتون سجده ایلار طرفه‌ده اسیر و چمن
عرصه قتلگهه توکدوله بو قانون اوغول

گوره بو حالوی هر کس نجه مغموم اولماز
ایعلکی کهر اوغول سن کیمی مظلوم اولماز

بدنون یاره‌سی چوخدور شماره‌سی معلوم اولماز
بر بیله زخمله ممکن دگل دورمانون اوغول

چوخ موشش یاره اورانون یوخ موشش دادرسون
آتا روبدور سنی قان کلمه‌ری بالینده سنون

دور گیدک خیمیه ایدی تیز آخر نفسون
گوزی حسرت قالوب دیدار لیلانون اوغول

سینه زن

مدینه دن کیدورم کربلایه یا جدّاه — بو شرطیله که دوزم هر بلایه یا جدّاه

قلام بو عهده وفا ایدم قبول جفا
اولام بو چولده رضا هر قضایه یا جدّاه

منی آیرماز یدون بر زمان کنار وندن — آیردی بو فلک آخر منی جوار وندن

اوزاق سالور سنجه کورمیدیم مزار وندن — کرک تحمل ایدم هر جفایه یا جدّاه

دیار کوفیه چون عترتون مسافردور — بو پر خطر سفردن ماجراسی ظاهردور

بو کون وداع ضریحون طواف آخردور — کلنمرم داخی من بو دیاره یا جدّاه

قیلنجه مقصدیمه ترک خورد و خواب ایدرم — بکمال شوقیله جان ویرمکه شتاب ایدرم

شفاعت ایتمکه امت یولونده تاب ایدرم — اگرچه کیچه بو باشیم جدایه یا جدّاه

یازوبلا نامه منه اهل کوفه خورد و کبیر — که یا حسین بزه سن بو کون امام کبیر

ولی او چولده منی اولدورور ولیه تقصیر — اولور عیالیم اسیر اشقیایه یا جدّاه

تمام ظلمنی چون فرقه شریر ایلر — بنات فاطمه نی شمر دستگیر ایلر

منی شهید قیلوب زینبی اسیر ایلر — سالور بو غم منی آه و نوایه یا جدّاه

اولور شهید بو عباس و قاسم و اکبر — هجوم ایدوب منی آتدن سالور بره لشکر

دولار چو خیمه لره اولمز زمره کافر — بیوراو کون اوزوی کربلایه یا جدّاه

اولور

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

او گوزکه آغلیه بر قطره بزم ماتمده   یقیلمیه یا نمیه جاری آتش جهنمده

غزا دوتارمنه لعلی سه محرمده
شفاعت ایلرم اهل غزایه یا جدّه

خاموش ایلدی دوده زهرانی زمانا

کوچ ایستدی یثربدن ایده عترت زهرا   یکسر گیده اهل حرم و زینب کبرا

راوی دیر اولوقده بیماریدی صغرا   رنج تب و بیماری گتورمشدی امانه

چو بخوردوله اولماز سفرا ولنا خوشه مقدور   یثربده او بیمار قزی قویدولا مهجور

اولنزاری وداع ایتگه باخاطر رنجور   بر بر تشوب اهل حرم گلدی فغانه

چون میر حرم قلدی او بیماره عیادت   عرض ایتدی یوخمدور بابا هجرانوه طاقت

اولدورمسه بودرد منی اولدوری فرقت   آز قالدی بو غمدن بابا باغریم دونه قانه

گویا بیله فرمایش اولوب شاه ولادن   غم چکمه قیزیم قورتولوسان درد و بلادن

گوندرم علی اکبره سن کرب و بلادن   گلسون سنی تا اینگه گتورسون او مکانه

صغرا دیدی گرگیته بامی عترت اطهار   بس کیم قالو من بیکس و بیچاره پرستار

قوی بار سیم زینبی قالسون منه غمخوار   تا دادرس اولسون منِ بیتاب و توانه

قالسون نیجه اولشه بو یوروب زینب و مخزون   دشمن قویا جاق بر بولوک اطفالیمی دلخون

اطفالیمه جانسوز نجه زینب خواتون   گلمز داخی اولعرصه ده بر کیمسه کمانه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

چون زینبی گوردی آپاروشاه یدینه   عرض ایتدی بابا چاره مدور بس بو حزینه

قوتی بار منیله قالا شیر بده سکینه   شاید که تسلی اولا بو درد نهانه

شاه شهید سویلدی اولماز بو میسر   قرداش عینین عالمده گرکدور چه جواهر

گر قالسا سکینه ویره کیم کیمسه ده زیور   میدانه گیدنده کیم ایدر زلفنی شانه

القصه گلوب فاطمه گفتاره یدیده   عرض ایلدی آخر بیله اول شاه شهیده

تاپشورمنی بو یرده علمدار رشیده   بو عرضیم اجابت اولوشدن بابا یا الهی

یاندوردی او بیمار قزون دردی او شاهی   نه نوع جواب ویروم عرض ایتدی الهی

آخر بویوروب تقدیم اهل سپاهی   تکمش گوزینی برجه علمدار جوانه

راوی دیرام ایلمه یا دل مغموم   عرض ایلدی اول سروره کاتب مظلوم

قیل بو سفرون منزلی آخر سنه معلوم   قصدون بو سفردن ندور ای دریکانه

کشف ایتدی او شه پرده مرآت شاه لین   معلوم ایلدی آئینه حالده حالین

گوستردی اونا گویکیمی اوز قانلو جمالین   بربر شهید صورتنی ویردی نشانه

بر شیشه تربت او زمان قویدی ودیعت   تاپشوردی او خواتونه دیدی ساخلا امانت

اوندا که دونوب قان اولو بو شیشه ده تربت   میدانه یقین ایت بابا بوتورلار منی قانه

فاش اولدی فلکدن جومه روشن ماتم   تعویذ ایله جان حرز یده بو جوشن ماتم

لعلی نقد رسبز دو بو گلشن ماتم   بلبل کمی فریاده گلوب یا مرآت

بیسه زنان

بند دهم

وادی کرب و بلایه چو حسین ایتدی نزول | باغلادی سویولین اتول یوزنه قوم جهول

کوفیان کورنجه مخلوقیدی بی شرم و صفات | کلدی مهمان اولارا داورس مخلوقات

جاری اولمشدی و حال آنکه بیابانه فرات | ادچکنجه قویمدیلار سو ایچه اولاد رسول

سالدی چون باراقامت اویره میر حرم | بویوروب حضرت عباسه اوردن ابوردی خیم

برچو خور پرده ولی خیمه‌لر اولسون محکم | الغرض اولدی ولا ترتیب خیامه مشغول

زینب عرض ایلدی هر پرده آتام سر خدا | خیمه سین بر اوجا تل اوسته ایدردی بر پا

نه دوستری اولونور خیمه چو خور پرده نشا | بوچکونه ایلدی باغریمی محزون و ملول

ویدی اولشه چون اولوب بوزدا شهادت تعیین | که چو خور پرده یکیمدن بوده منظور ضمیر

خیمه‌دن قتلکهی گورمسون اطفال صغیر | که نه ذلتله منی اولدوره جک قوم ذلول

بو ایشون تنهرباحی ایلدون چونکه سوال | بس ایشت بویرون اوصافیل برجه خیال

بویر اهل ستمیله اولاجاق مالامال | باجی مین قاتل الهنده قالاجاق بر مقتول

شاه دن صادر اولور کوفیه چون حکم یزید | هر طرفدن تغشور بوریره کفار عنید

ایدر آخرده منی شمر بو صحراده شهید | داغلور چولکره بو عترت زهرای بتول

بو عمیله کلور خانه بساط لاهوت
اولاعریان بدنمده نه عبا و نه رخوت

قانلو نعشیم قوری یرده نه کفن نه تابوت
آخری نعشیمی پامال قیلار چرخ جهول

اولمارام زلف علی اکبره تور قونسه جدا
ایدرم بوردا ولی عازم میدان بلا

قیلار اولوقته علی اکبره یور لیلا
زلفنه شانه چکر گوزلرین ایلر تکحول

قاسمون مجلس عیشی اولو بوردا ماتم
دکه حجلت حلق علی اصغره پیکان ستم

اولاجاق بوردا علمدار قوچونکه دستلی قلم
هر نه ظلم ایتسه له باجی ایلیرم منده قبول

سیزی بر ذلتیله شمر قیلار داخل شام
که سیزون حالوزه آغلار سیه پوش تمام

آل سفیان قوراجاق شادیه بر مجلس عام
گیده راول مجلس عامه حرم آل رسول

نه که مذکور اولو لعلی بو غم ابن مطلب
برایله قلب تانی ناله چکه روز که شب

سن اوزون بزلره توفیق عزا وریارب
هیکیله جمله عزادار عزاسینی قبول

یا حسین امداده یت بو لشکر کافر منی
سالدیلار قولسوز بو چولده بیکس و یاورسینی

یور قویوب لشکر مین زاره هجوم آور گلور
هر طرفدن تیر و تیغ و نیزه و خنجر گلور

بر مسلمان اوستنه گورنچه مین کافر گلور
دستگیر ایلو بله کفار ستم پرور منی

دوشمشم قولسوز امان دور یا اخا فریاده گل
داد خواهیم یوخدو سندن اوزگه فریادرس داد گل

آز قالوب چخسون جانیم یوخ طاقتیم فریاده گل
کیم قویار حسرت سنه بو فرقه ابتر منی

چون بو فریادی اشیتدی اول شه گردون بنا
خیمدن چخدی کناره اولنما بی اختیار

بوندر

سویلیه‌ی بر بیله قرداش الیمه قهان وورار
یاندورور بو آه و نالون تا دم محشر منی

الغرض یوز قویدی میدانه او شاه کربلا
گوردی عباسی سالوب قولسوز یره اهجفا

لیدی باشین تا دیزی اوسته بو بیوره‌ی یا اخا
آچ گوزون گور باشون اوسته یا دل مضطر منی

سولدی عباس او دمده کاشکه بیلیادیم
سلمکه بو قانلی گوزدن حیف یوخدور الیم

کاشکه چشمیم دولوب قانیله گورمز گوزلریم
الیوبدور گوزلریمه غرقه بو خون تر منی

گوزلرندن سیلدی قانی اولشه لب تشنگان قوزان
قان ایچنده دیده‌سین عباس آچدی آه اولمازمان

شاه دینون گل کیمی مه چهره‌سین گوردی عیان
سویلدی یاندوردی قرداش فرقتون آخر منی

یا حسین قولسوز منی اهل عداوت قویدولار
خیمگاهه گلمگه یوزاری حسرت قویدولار

ولیکنوندن منی قرداش خجالت قویدولار
منتظر دور خیمه‌ده تشنه لب گوزلر منی

سویله قرداش خیمه‌ده منتظر آل حیدره
قالما سونلار منتظر دیدار قالدی محشره

پاره‌لندی مشک قول دوشدی توکلدی سو یره
وار بیر معذور دوتسون عترت حیدر منی

شدت سوز عطشدن آز قالوبدی بیهوش اولام
تا دوشوم بو نطقدن بلبل کیمی خاموش اولام

ایسترم بزم وصال حقده خاموش اولام
الیسون سیراب کوثر ساقی کوثر منی

قیلقدن اولزمان چون اهلبیت ایلر عبور
اوز گلی اوسته ایدر هر بلبل فغانیله شور

شوقله جوش چکسون یا اخا شور طیم نزدور
زینب نالان سنی کلثوم غم پرور منی

نعلیا بزم عزاده دیدهٔ خونباریله
اوخشا آل مصطفانی هر دم آه و زاریله

شعله سال افلاکه یاندور آه آتشبار ایله
غم یمه حضار ایله اوز قبرنه ایستر منی

لیلا ایلدی زلف علی اکبری شانه
قلدی او جوان اوغلینی میدانه روانه

بو گیرون اشیعه ایشیت حسن جلالین
اوزگیزدی گیز لعلی اونون عارض و خالین

بی پرده گورنمزدی اونون کمسه جمالین
حاشا کله بر بیله جوان برده جهانه

اکبر دیمه هرگز بیله گلپرهن اولمانه
کاکل دیمه حاشا بیله مشک ختن اولمانه

قامت نجه قامت بیله سرو چمن اولمانه
شبدیزده خرام ایتسه طاوس خبانه

راوی بیله مسطور قلوب شیعه گره سابق
اولمشدی بری صورت پیغمبر عاشق

اولدکه وفات ایلدی پیغمبر صادق
بر شبه پیغمبردن اوکس دوتدی نشانه

تا قویدی حسین بن علی درگهنه سر
عرض ایتدی هنم عاشق رخسار پیمبر

ویرمش سنه گویا بر اوغول خالق اکبر
چوق شبه پیمبر دو دیه‌تر اونکانه

پس اکبری حضار قلوب اولشه ولا
با اینکه یوزه بنده واریدی بو رخ زیبا

گورجک یوزینون نورنی غش ایتدی چو موسی
گویا اونا بر وادی طور اولدی او خانه

شیعه بو همان گیردی ایله تأمّل
آخر واریدی کرب و بلاده بو تحمّل

بس قانه بلشدی بدن و طرّه کاکل
نه گلدی کس اول سلسله مشک فشانه

چون کسمیشدی سویولینی فرقهٔ عدوان
هیدنه سوسوز گتدی او شهزادهٔ عطشان

سوویرمدیله سویرینه اوردیلا پیکان
سوز عطشدن جگری چکدی می زبانه

مشغولیدی دعوایه او شهزاده که ناگاه
بریاندن کمین ایلدی اول منقذ گمراه

بر تیغ اوروب فرق علی اکبره ناگاه
بس کارگر اولدی بو جراحت او جوانه

غش ایلدی قان ولدی زبس سوکمی جاری
بوینین قوجادی اوندا عقابون دیدی باری

لیلایه یتور خیمه‌ده ای یار من زار
باعزمی دونوب ایلدی آناسون خیمه‌ده قانه

توش ایتدی عقاب اکبری بر قومه او ساعت
پیغمبریله دشمنیدی بس او جماعت

چونکه گوزدیله پیغمبره اکبرده شباهت
ال قویدولا بو کینیله شمشیر و کمانه

گوندی کمی خنجر کمی شمشیر و کمی تیر
قتلنده او صید حرمون قلدی لاتقصیر

اوردی کمی خنجر کمی نیزه کمی شمشیر
مین زخم دگوب بدن اوپتاب و توانه

بسکه اوردولوب پیکرینه ناوک پرپر
بال و پر آچوب اوچدی عقاب اوستن او هنرور

چون دوشدی هوادن یره اول پارهٔ پیکر
قان پاره‌لرندن آچلوب اولدی روانه

بریاره میمن گوردی اول دشت محن‌ده
آهو کمی آخر دولانوب دوشدی کمنده

شمشاد قدین گیدیلا ناگه او چمنده
بس تیر و سنان اوردیلا اول قاشی کمانه

لعلی بو علی اکبره قان آغلاشب وردی
یان صبحه کمی هر گیجه چون شمع شبانه

باتوردی

باندوردی منیم قلبمی بو قصهٔ جانسوز
خون جگریم کلدی گوزومدن جریانه

سینه زن

بر غریبون حالنه قان آغلیون فغانیله
جان ویروب غربتده یاران محبت هجرانیله

دیده دن جاری ده مادم بر شط بغداد ایدون
خاک بغداده چهره بر کس غریبی یاد ایدون

ماتمنده هر قدر مقدور اولا فریاد ایدون
آغلیون اهل محبت سینهٔ سوزانیله

حضرت موسی کاظم زینت عرش مجید
اولدی شیعه چون اسیر قید هر دون اکر شدید

قالدی زنداناً بلاده ایل فرد و وحید
دوردی هر درد و غمه بو مدتده بر جانیله

شوقله جانان یولنده ترک جان و تن قلوب
احتجاجین اهل کفره کوستریجک روشن قلوب

حضرت یوسف کمی زندان ایوین مسکن قلوب
مثل یعقوب عمری کیچدی دیدهٔ گریانیله

هر مصیبت باشنه کلدی او قوم بی حیا
قلمیوبله بو نا ملایمته لیکن اکتفا

آخر او مظلومه یاران ویردیلر زهر جفا
عالمی یاندوردولار بو درد بی درمانیله

زهر جسم ناتواننده آلوب صبر و شکیب
نه طبیب اولدی دوا ویرسون نه مونس نه حبیب

عاقبت زندانده جان ویردی او مولای غریب
نعشنی یرده خوار قالدی طعن عدوانیله

کوردیلر بی کس قالوب نعش امام ممتحن
هر شماتتدن صورا اولقد بی امان شکن

نعشنی بردیلر تغسیله قلدیلار دفن و کفن
گوش ایدون بو دلخی من شرح ایدم افغانیله

هر زمان حیران بو غمدن عالم لاهوت اولوب
حالت تشییع نعشندن ملک مبهوت اولوب

دورت نفر حمّال او نعشه حامل تابوت اولوب
بولمرم حشره کیمی بو فرقه نه عنوانیله

بر نفر بو بینوایه نه عزا دوتدی نه یاس
گرچه نعشین خوار ایدوب اول فرقه حق ناشناس

نعشنه اما کفنه اورتولدی بر کهنه لباس
قالمادی اوچکون کفنسز پیکر عریانیله

یا حسین بر کمسیا نموب جالوه صلاسین سنون
قالدی اوچکون پیکرون چوللرده یا مولا سنون

بولمرم نعشونده آت چاپدی نه دن اعدا سنون
پاره لنمشدی او نعشون خنجر و پیکانیله

اهل عشقه سن نشان کوی جانان ویرمسن
اکبر و قاسم کمی لب تشنه قربان ویرمسن

هر مصیبتدن صبور اولسه اچمیوب جان ویرمسن
اولمسان آغشته غلطان لب عطشانیله

یوز ویروب بو قصه دن نعلینه سن درد و ملال
کاش بو درد ایلیون عالملری پژمرده حال

اولیه هر کیمسه شها دست تصوّر بر دم خیال
روز و شب آغلار بو غمده چشم خون افشانیله

قتلوه چکوب خنجر لشکر ای علی اکبر
کسمه جسمونی دوغرار خنجر ای علی اکبر

کاکلون غبار آلسا جانیمی خراب ایلر
زلفون اولسا آشفته باغریمی کباب ایلر

اوندا تو انان لیلا بس نه نوع تاب ایلر
گورسه دوغرانوب جسمون یکسر ای علی اکبر

عشقون ایلر آخرده لیلینی او غول مجنون
یا غلانورا اوز چهره مسکنی اولور هامون

سر برهنه و عریان چوللری گزر مجنون
صبح و شام اولور وردی آه ای علی اکبر

گوردی مادرین گهر دوشمش اوزگه احوالی — بو داغ عشقی یکنوندور سینه سنده چون لاله

کثرت حیاسندن ظاهر ایلمز ناله — زیر لب ویراولسون اکبر یعنی اکبر

طرفه زینته سالدی سرو قد بالاسین — چین بچین دوزوب چین طره چلیپاسین

سوللوب آچدی بوجانیم گوزلر یعنی اکبر — سرمه لیندزوب اوندان دور چشم شهلاسین

هجر ووه بو چرخ دون توش ایدوب من زاری

آتش فراقونده یاندور بونا چاری

ایدیکه گیدورسن گت تیز قاییتگله باری — خیمه ده یولون لیلا گوزلر یعنی اکبر

حافظون بو شکر دنحق لایزال اولسون — گت اوغول عمر ابدو گون حلال اولسون

کیم بو هجر قورتولما زگر هزار سال اولسون — قالدی بر ده دیدارون محشر یعنی اکبر

گلدی سوبلدی اوندا بو سکینه اولسون — اولماسون باشوندان کم بر چه توک

رحیم که زنجره باغلانام من گلباش — نه قتلوه گلسون لشکر اعدا اکبر

مجلس عزا ایچره با دو دیده گریان — گوز یاشی توکوب ایلر آه و ناله و افغان

حاضر ایتدی لعل شوقیله گلن قربانت

شوط مرقد پاکون ایستر لیلی اکبر

گیچدی راه عشقده جاندان رئیس اشقیا — آفرین هیدی بو عشقده حضرت جان آفرین

عاشقه جانان یولنده جان و دل — جلوه معشوق اولان بردو پرویپرندور

عاشق شوریده بولمز باش مذور چنبردو — گوسترنده شاهد غیبی جمال نازنین

طالب جانان گرگ اوز قانینه غلطان اولا — نعشی عریان پیکری صدپاره غسلی قان اولا

یا حسین عالم سنون تک عاشقه قربان اولا — سن کیمی عالمده جانان کیمیوب بر کس یقین

عشق باشون که مقیم کعبه گاه دیر ایدوب — آشنای حق اولوب بالمره ترک غیر ایدوب

گوکیچه منزل بمنزل که جداده سیر ایدوب — گاه ایدوب شوریده باشون عشق خاکسترنشین

بر بله جور جفایه کیمده وار تاب و توان — رسم در عاشق ویرور جانان یولینده باش و جان

باشنی قاتل کسر کسمز لبینده ساربان — یار الونعشنده چاپار آت گروه مشرکین

یا حسین اوندا اولایدی کاش بو عالم خراب — پیکر دون دوشدی یره آتدن نگون چون آفتاب

سوگلیدی عرش برین یا تسنی گهنت آب — گوردی چون اوز گوشوارین زینت فرش زمین

فرش ایدوب قاندان یره سجاده راز و نیاز — ذکر معبود ایتدی که قانیله آلدی دستماز

دوشدی آتدان سرنگون توبر قیه هنگام نماز — اوندا ویردی باشی که اول سجده یه قویدی جبین

باشنی عاشق عشقدن بر بله چکدی کشمکش — قلدی کیم طور تجلاده گوردن بر بله آتش

قان اولانمعا جار بدن مجروح بر یاندن عطش — یوز قویا اللرده خنجر هر طرفدن اهل کین

کاش اولایدی خانمان چرخ بر باد اوز زمان — کیم قرا ایللر اهوب هیدینا تار اولدی جهان

دوشدی سمت قتلگاهه چشم زینب ناگهان
نه گوروب بر قانلو باش لهده کلو شمر لعین

آچدی یا شبین یولدی زلفین ایلدی شور و نوا
سو یلیردی قرداشی دگلدور سن بو قومه پیشوا

بولمرم بو ظلم اولوبدور هانسی مذهبده روا
ولدوره امّت امامین یا امام العالمین

حق یولنده بذل اولوبدر حیدر کمی جان و سر و تن
وار سنیله بو قدر عالمده فرق حیدره ن

سن ویروبسن یا حسین انگشتله انگشتر و ان
بذل ایده سن بو یره خاتم امّا امیر المؤمنین

شو قدر حقدن کلن فرمانه تعظیم ایلدون
باش و جانندن کچمگی عشاقه تعلیم ایلدون

عشق میداننده جان جانانه تسلیم ایلدون
آفرین بو عشقوه ای صد هزار آفرین

مجلس ماتمده لعلی دیده گریانیله
اوخشار اهلبیتی آغلار سینهٔ سوزانیله

قسمت اولسون یا حسین بو ناله و افغانیله
زائر اولسون قبروه حضّار یله بر اربعین

عرش زین اوستدن انگلیه قرشه چون شهنشه حجاز
حضرت معبوده قلدی راز و نیاز

کاینجه ابو عرصه ده من نیچه قربان ویرمیشم
جمله سین یا شینیز مدینه قولسون عطشان ویرمیشم

بو نامی تسلیم و طاعتدن صورا جان ویرمیشم
عرصه گاه عشقده وار بر نیتم تکلیف ماکیانز

شو قدر لب تشنه یاتّم عشق اوونده چون آن سپند
اگرچه هم سو گرچه من حکیم عطشدن بوزنه گریزنه

ناله چکمم نه کمی دوغرنسا جسمیم بند بند
باش وجان ویررم ولی اغیاره قلمم کشف راز

قائلم قالوا بلی ده ویردوکوم مکتوبمه
بیله عهد ایدر که تشنه جان ویررم محبوبمه

تشنه جام وصالم بر تیور مطلوبمه
باخ بو سوز سینمه حضرت قاضی نواز

ایچرم

چکرم جان گرچه دشمن زیر دست ایلرمنی
گورا اهل کفر چکمک حق پرست ایلرمنی

نشأه جام شهادت ایله مست ایلرمنی
ویرمرم بو حنجر ایله خنجره من امتیاز

من شهید کوی عشقم ایلرم غسل و نماز
تشنه کام عشقه شیرین گلمز آب خوشگوار

آنچه‌یه اندورمز قیمه بو تیغ آبدار
نیزهٔ خونریز دورجا نمدا بر عمر دراز

قویمارام پامال هرگز مذهب اسلام اولا
قانمه هرچند تشنه شمر خون آشام اولا

نیزه دن باشیم جدا ولسا اگرچه شام اولا
خنجر اندان بولب دوندانیم ایمرا احتراز

اوندا کیم غلطاندی الق انه شاه کربلا
دوشدی بو حالیله همت فکرنه اول با وفا

استدی اهلدن قلسون نماز او سنه دعا
شاه دین بو نیتیله آلدی قاندان دستماز

قید جسمانیدن اولدم تا پدید تجرید تمام
استدی معراج ایده او لشاه او ادنی مقام

بر نمازه ایلدی قاندان دستماز ایله قیام
حضرت باریده چو معراج مؤمندور نماز

انجه قلدوم فدا اوغلوم علی اکبری
ایلدوم قربان بو چولده جمله یار و یاوری

یا نماسون نار جهنمه جدیمون امتلری
اولکلن بو امره شاهد الکریم کارساز

رحمیم چکسون دمادم محنت و غم زینبیم
یار درد غمدن ایتسون قامتین خم زینبیم

اوددوتوب یانسون چو شمع بزم ماتم زینبیم
شامده هر شام قلسون صبحه تک

عاصیان امتی عفو ایله ای رب جلیل
باشنه قیوب بو خاک خون اکجره سنه قلدوم دخیل

باش گوتورمم خاک راهوندن من زار و ذلیل ... نیزه دشمن منی هرچند ایلر سرفراز

ذکر معشوق ایلیینده عشق اولور آتش فروز ... ایلر آثار محبت آه عاشقدن بروز

ناله عشاقه آرتورر بو شور سینه سوز ... عالمه اود اورر لعلی بو حدیث جانگداز

سینه زن

آتهی شاه اول اهل عزایه ... که قان آغلار علی المرتضایه

دوتوب بو نفس وآفاقه ماتم ... گیتورمش درده عالم قلبنی غم

مگر آلقانه باتمش قلب عالم ... که آنه قالدی گیده عالم بلایه

فلک سالدی خلل ارکان دینه ... یتیم اولمش بوگون شاه مدینه

دوتوب ماتم امیر المؤمنینه ... یولار زلفین گلوز زینب نوایه

گیوب بیچاره زینب غم لباسین ... باشندان آچمش زهرا قراسین

علی المرتضانون دوتدی یاسین

بو یاسیله گیدوب کرب و بلایه

بولمورم عالم واودم نجه رخ تهد و بوگون ... قلب عالم تیشوب قتله قیامتده بوگون

گورمیسیدی چله گون دیده عالم اکلانش ... توکدی بو صبح عزا چشم شفقدن قان یاشن

گلون ای شیعه دیوم من بوگونون سرّ فانتش ... ساقی کوثر عزاسندن عبا ریزد و بوگون

اود اوروب بیشه امکانه غم شیر خدا ... غم اللذن یورولوب سلسله ابجد

چو قارشوب بربره شیون ایدر اشیای کبار
بو خیمه که ماتم سلطان ولایتدر بو گون

دردو غم صورتنه عالم اولوب آینه
یاندوروب شش جهتی آتش ظلم و کینه

اهل کین بو خیمه سالوب رخنه اساس دینه
شه دین قبله‌یتوب زور شهادتده بو گون

گرچه زینب غمنی ایلدی بو قصه مزید
آه او گوندن که حسین ابن علی فرد و وحید

یوز قویوب خیمه که غارت ایده شمر پلید
شمره زینب بو قوروب سنده دیدی ای شقی قدره

الستمگر بو قدر ظلمده طغیان ایتمه
آتش ظلمیله بو خیمه نی نالان ایتمه

گل بو جمعیت اطفالی پریشان ایتمه
شهدا غصه‌سی آتشگه ایتدی بو گون

بزم غمده بو گون ای بلبل نالان آغلا
ایکوول آه چکیب ایدیده گریان آغلا

نجه سعد ورا اولا شیعه بو گون قان آغلا
حشرده عالمه اسباب شفاعتدر بو گون

سولدوم عطشدن غنچه وش
الصبا حبّ غیرت عمو

بالله منی رنج عطش
قویما زیاتام رحمت عمو

سولمش عطشدن بک دوبو
اوددوتدی جسمیم مو بمو

بو دشتده بر جرعه سو
اولموب بگمه منه قسمت عمو

گل بر جه فتح باب ایله
من تشنه‌نی سیراب ایله

بو مشکی دور پرآب ایله
قیل خیمیه رجعت عمو

ردادروادوز بو سنه | گیم یالوا روم من دشمنه
سن تک عمو اولسون منه | ای صاحب صولت عمو
بر قطره سو یوخ خیمه ده | سولموش گل رو خیمه ده
عمر العطش بو خیمه ده | یوخ اوزگه بر صحبت عمو
ای سرور صاحب علم | بو جا نوا اولسون قسم
بسکه سوسوزلق چکمشم | جانمنده یوخ طاقت عمو
سیراب ایدن یوق بر نفر | یاندی عطشدن بو جگر
من ایلسیم ده تاب اگر | اصغرده یوخ طاقت عمو
یوخدور بر اوزگه گفتگو | سندن بو گون بر جرعه سو
ایلر سکینه آرزو | قویما قالام حسرت عمو
آشفته ام سنبل کمی | شوریده ام بلبل کمی
سولام سارالام گل کمی | الدن گیدر قوت عمو
قویموب عطش منده ثبات | ای فیض بخش کاینات
دور ایله سن عزم فرات | ویرسون بابام رخصت عمو

اول سوگتور مکده عجول
قویما قالام بیله ملول

بو صبر

بو عرضمی ایله قبول
لعلی نکه تحریر ایدر

هرچند اولور رحمت عمو
عالملره تأثیر ایدر

هر کیم بیله تقریر ایدر
اولسون یری جنت عمو

بو باشوندو بیزده یا خا
که چخو بدو کو بخیمی بربلا
که ایدر ملاحظه عترتون
که آچار لسان فصاحتون
باشون اشتیاقنی هر زمان
که همیشه دیده خونفشان
باخارام بو راسی مطهره
که او دور سالان بنی خو للره
کورورم بو باشی جسدده امن

بلغ العلی بکماله
کشف الدجی بجماله
که ایدر مشاهده ذلتون
حسنت جمیع خصاله
نجه چکمشم بن ناتوان
ودمعت لشوق وصاله
گیدرم آتا پر سالا هر یره
بکماله و جماله
کلورم فغانیله داده من

گیدرم دالو نجه پیاده من
تنذکر ا بحیاله

کورنمزدی باشون قرداش
آنام زهرا کل او ستنده

کول اولسون باشیمه هردی — نجه گورسون گل اوستنده
قویوب خاکستر اوسته خوالی — سپر حسم بر باسشی
که اونی فاطمه بسلردی — مشک و سنبل اوستنده
قزلقانه بلشمش ای — برادر گل کیمی باشون
گلوب فریاده بلبل — کیمی باجون بو گل اوستنده
پیاده چوللری قرداش — گیدر بو عترتون شامه
تانی فریاده یتسون — شیر یزدان دلدل اوستنده
گتور مشدی دوران گلنده زینبی — تخت روانیله

گیدورم شامه ایدی ناقه بی محمل اوستنده

سینه زن

هر ظلمنی چون لشکر کین گتدی عیانه — نوبت یتشوب حرمله سخت کمانه
گوردی که حسین بن علی بارخ روشن — آغوشه آلوب اصغری میدانه یتشون
اصغر بچه اصغر سارالوب رنگی عطشدن — سوز جگر ندن چخار افلاکه زبانه
چون گوردی که سو چشمه سار اولمیر چاره سی — بولدی که عطشدن سولوب اول غنچه نازی
بوینی گج اولوب چوق آغار دور گوزدی بو غازی — وجد ایله دیدی دوشمنه اله یلدی نشانه
سیله سو ویروم من دیدی بو طفل حزینه — احسن دیدی بکسر منه بو لشکر کینه

كلغن

کتفدن اودم قرداشین آلوب گردی کمینه
اولکا قربپرحم براوخ قویدی کمانه

ایکاش دونیدی اوزمان گردش عالم
اولسون بوولیم لال نجه ذکر اولو بوغم

شصتندن اوپیکان بلا چخدیغی اولدم
دوتدی اونشان ایلدوکی یرده نشانه

یاندوردی علی اصغرون آهی اوشاهی
چکدی چون او پیکانی چخوب شعله آهی

عرض ایلدی بو حاله گواه اول ای آلهی
گوزینه بو چیخسون بلشوب اصغری قانه

تیری بوایدی سپهر سماواته اوقانی
قویمادی که دوشسون یره برقطره اوقانی

برقطره سی دوشسیدی اولوردی تمامی فانی
قالمازدی سلامت نه زمین و نه زمانه

اوداوردی بوغم بو دل غمپروره لعلی
یاندی جگریم حال علی اصغره لعلی

شرح عطش اصغری بو دفتره لعلی
یازدوقجه تکلور سیل سرشکیم جریانه

ای باجی بوده یارده
چون گیدر غریب تیم منیم

دشمنه دستگیر اولور
ظلمله عتریتیم منیم

صرصر ظلم و کین اسر
دیده یه دوجبلا لوه

کنج خرابه ده قونار
توزاو گل جمالوه

آرتار اوده مجنتون
چونکه دوشر خیالوه

شهر مدینه دن گلن
شوکت دغریتیم منیم

صاحب بیدقون اوگونلی — قوللاری چون قلم دوشر

قوللاری برکنارده — برطرفه علم دوشر

اوندا اسنار منیم بلیم — گوکلمه بار غم دوشر

چونکه گیدر الیمدن اول — صاحب صبر تیتیم منیم

سالام علی اکبرون — قاتلنه اوزوم کفن

عازم قتلگاه اولور — شوقیله چون او گلبدن

بربا خارام او جهو شون — حسرتیله دانیجه من

شعله چکر او وقتده — آتش فرقتیم منیم

اللریم اوسته سودام — اوغلومی تیر نا بله

برجه کمیندن قوپار — اوندا انشانه حرمله

بسمل ایدر او بلبلی — گورنجه گلمه مش دیله

تاکه سولار او غنچهٔ — باغ اماتیم منیم

چونکه هجوم ایدر عدو — آل پیمبر اوستنه

اوندا اورالا ظلمله — خنجری خنجر اوستنه

تازه جوانلارون دوشر — پیکری پیکر اوستنه

ظاهر اولور بو عرصه ده / روز قیامتیم منیم

آرتار اودو قنده گونون / شعشعهٔ حرارتی

گرم قلار تنور تک / عرصه که شهادتی

سو یولنی عدو کسر / چون گوره سن بو حالتی

اوندا یقین ایله بیلوب / وقتت شهادتیم منیم

فیض شهادتیله من / خوشدل و خرّم اولمشام

شوقیله راه حقده / عاشق هر غم اولمشام

حقّه بودور که هر غمه / ودرده مبتسم اولمشام

هر نه مصیبت اوزویره / یوخدو شکایتیم منیم

گیچدی خلیل اکبر ره / عشقده بر قتیلدن

گیچدی من کمی بچه / سرو قد جمیلدن

جمله مصیبتیم منیم / آرتوخ اولور خلیلدن

باجی علی الخصوص بو / غصهٔ غربتیم منیم

سیز داسخی استراحته / جانوزی حسرت ایلیون

تشنه و خسته قالمقه / ای باجی طاقت ایلیون

بو قورسی یرلر اوسته سیز / یاتمقه عادت ایلیون

چرامه

چونکه خرابه لر اولوز — سکن عترتیم منیم

ایلیه جک اسیر چون — سیزلری شامیان اوگون

قولقولا باغلیوب قطار — شامه طرف روان اوگون

باری سسن اول عیالیمه — ای باجی پاسبان اوگون

بو خدوسنه بو امر ذیشان — اوزگه وصیتیم منیم

یا مذور وراول سکینمونی — آتش دردی سینمی

شامه چون پیاده چکر — شمردون اول خزینمی

سالما گوزوندن شهک تک — اوندا باجی سکینمی

جمله عیاللردن اونا — بو خدو محبتیم منیم

غم یمه بعلیا ویرور — اجر یوی خالق جهان

فیض تا یار بو غم فزا — بزده جمله نوحه خوان

قبروه یا حسین اوزون — ایسته بوجمعی میهمان

وارد و بو حاضر ینیلله
شوق زیارتیم منیم

ای باجی ایله مدارا بو گروه شاملیه — هنده رفتار ایلرم بو شرخون آشامیله

سینه اهل محبت تا مقام عشق اولور — الحمسه شهید شهادت تحکام عشق اولور

یدی ضربتله باشیم سرگرم جام عشق اولور
عاشق شوریده مشکل مست اولا بر جامله

من رە جاناندە ویررم بر نو غسله جان وتن
نه قالور باشیم بدنده نه تنمده پیرهن

قان ایچنده پیکریم صد پاره نعشیم بی کفن
اویلەجە قالام قوری یرلرده بولنده ابله

پیکر مجروحیمه چون یوز قویار اهل ستم
گرچه ایلر قتلیمه اهل جفا تعجیل اودم

اوزگه قاتل باشیمی کسمکله قویماز قدم
یتمز انجامه بو ایش بو شمر بدفرجامله

اوندا کیم اطفالمی بیتاب ایدر سوز عطش
اصغری آغوشده آلام اوندا سولمش غنچه و سبز

تا همی گورسون عطشدن ایلور غنچه شمده
تا بیان اولسون بو قومه حجتیم اتمامله

گر لنور غم ظلمتنده چه هلال هاشمی
فرقت گهر سالورمین درده آل هاشمی

چون باباز گهر یوزونده قانه خال هاشمی
کاکلی الوان گیسوی عنبر فاطمه

که غم غربت جگر که محنت فرقت عروس
درد فرقتدن اولور برجوشگونه حسرت قاسم

استر اولسون حجله عشرتده برر احسنت عجز و کر
شمر کامه قویمازمیتون قاسم بکامله

شمر بیمار اوغلومی چون بسته زنجیر ایدر
شانه تنگ بو غصه آل حیدره دلگیر ایدر

ویرسه یوز بر درد و غصه سینده حق تاب ایدر
درد چون دمساز اولور محنت کشن ابله

دونسه عاشورا گونی قدن کمانه سهلدور
دستگیر اولسان باجی شمر ونشانه سهلدور

شو اگر او رسالارمین تازیانه سهلدور
امر مشکلدور ولی دورنگ خلایی شامله

شامده بر گوشهٔ ویران اولور منزل سنه
غصهٔ اطفالدن آرتار ملال دل سنه

اول سکینه دردی هر غمدن اولور مشکل سنه
گوشهٔ ویرانده یاتمازدی گنجه آرام ایله

آل حیدر سر برهنه کنج ویرانده مقام
اولکه غربتده دادرس یوخدر چوخ طاقتی تمام

سنکه چوق ذلت ویروب اهل شماتت الشام
شامده بیسر نکااولورای یا صبحون شام ایله

شیعه لر بو غمده مشکل راحت اولسون یا حسین
جانمز بو غمده غرق محنت اولسون یا حسین

بو کلن ماه محرم قسمت اولسون یا حسین
قبرون اوسته آغلاسون لطف بو فیض عام ایله

ایتیم سروریم عموجان
عمه گوزی یادریم عموجان

سولدی بو آتش عطشدن
غنچه وش لبلریم عموجان

نی کمی کلمشم فغانه
باشلارام کوررنجه ترانه

سوز سینم چکر زبانه
اوده دوتار چکریم عموجان

عونه جکمش سنیم فغانیم
باشوه ایتیم دولانیم

گلمورای برکه کمانیم
بو خدو بر یادریم عموجان

ای قضا قدرت و قدر جاده
گلمت فرا نه عموسن الده

سوگنوز چکسون بلاه آه
بو دل مضطریم عموجان

سلیوم بس بمن بلا گشت
قالمش الحرم متوز شش

بسکه چکمیش عطش ایدوب غش	خیمه ده اصغریم عمو جان
گرچه قویماز سنی گوشکر	سو گتور ادلسا دامیسر
گیتمه یولون مکدر	گوزلوری گوزلریم عمو جان
قوز خورام ابیشه مدینه	قولاریوسے سالا اهل کینه
ایستمور سو داغ سکینه	ایوفا پروریم عمو جان
ایله بو حالیمه نظاره	گورکه کلمز غمیم شماره
بسکه آهیم اورار شراره	یاندی بال و پریم عمو جان
سالدے الدن منی بو ناله	باتمشام محنت و ملاله
دوندی بو قامتیم هلاله	ایله انوریم عمو جان
لعلیا بادل مکدر	قیل بو دردغمی مصوّر

سویله بو مصرعے مکدر
ای منیم سروریم عمو جان

در ذکر کفن پوشان کشته شدن

گلرنگ قوی ادرقاننله پیراهن الشدن	تا عاشق اولان گهره گلگون کفن الوسون
هر عاشقے قویمازلا کیده مجلس عشقه	عشق سے بله گورک با شعله جان آتیشه دوشسون

انقانوه باتش عیسی کبر خط وخالون		قربان اولا خط وخاله بو جان وبو تن اولسون

تمت الکتاب بعون الملک

الوهاب فی شهر ربیع

الثانی

وانا الاقل علی

[illegible] هشترودی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ترک نمکین لب شکرخند   بر آن نمک لب تو سوگند

مرو از غمت این ستم کشیده

آشفته‌تر از شکنج مویت   تنها نه منم در آرزویت
شب تا بسحر بجستجویت   داغ شفق از فراق رویت

در سینهٔ صبحدم کشیده

ای نغز نگار دلپذیرم   در عشق تو با که انس گیرم
از عشق تو پند کی پذیرم   اکر ده غمت ز غیر سیرم

ایونس قلب غم کشیده

امروز نه من بحضرت تو   دم میزنم از محبت تو
سوگند بحسن و طلعت تو   کز روز ازل مودّت تو

بر دفتر جان رقم کشیده

گر خلق کنند ریز و ریزم   از خاک ره تو بر نخیزم
از دیده چنان سرشک ریزم   گوئی که دو چشم سنگ ریزم

از بحر محیط نم کشیده

ایشیخ برو مرا مرنجان   دیوانهٔ زلف و روی جانان
پروا نکند ز کفر و ایمان   عشق صنمی مرا کنجان

رب نسیده از حرم کشیده

عربیت که اتنسی نذا	و اعین مراد و مقصد ما
هرکز نبود معتقد ما	یا رب ز چه رد مجد ما

دست از همه ام کشیده

غزل مخصریت در لف و نشر مشوش

بکل ریزد ز کل خیزد	هوا بیزد بیا میزد
سحر شبنم معنبر شم	عبیر از دم کل و عنبر
بکل ریزد سحر شبنم	ز کل خیزد معنبر شم
هوا بیزد عبیر از دم	بیا میزد کل و عنبر
عروس کل سر سنبل	لب بلبل کنوس مل
مبارک رو مسلسل مو	بشارت کو نشاط آور
عروس کل مبارک رو	سر سنبل مسلسل مو
لب بلبل بشارت کو	کنوس مل نشاط آور
یکی بویان یکی خندان	یکی ریزان یکی نوشان
بکف سنبل بدامن کل	بصهبا مل بلب ساغر
یکی بویان بکف سنبل	یکی خندان بدامن کل

یکی ریزان بصهبا مل | یکی نوشان لب ساغر
برزم اندر بعزم اندر | بحزم اندر بعزم اندر
بزر براوژن فلک توسن | فلاطون فن فریدون فر
برزم اندر بزر براوژن | بعزم اندر فلک توسن
بحزم اندر فلاطون فن | ببزم اندر فریدون فر

چه قوی بود کوکب من (دوش) | کامد از در بت شکرلب من
با رخ همچنان مه تابان | با دو زلف چو تیره کون شب من
شیشه می بدست و از می مست | هر یکی بر خلاف مذهب من
متمایل بسوی من گردید | آنسیمین چهره وسیم غبغب من
ریخت پیمانه ز باده صاف | از برای صفا مشرب من
بادب لطف کرد نوشیدم | گفتم ایدلبر مؤدب من
چه شود گر ببوسمت لب تو | ایلبت ساغر لبالب من
متشنج شد از پی بوسه | عضل مستدیره بر لب من
تا دهن غنچه کرد پس گرفش | که رساند مرا بمطلب من
لب و رویش گزیدم و گفتم | قمرت کن قرین عقرب من

لاف باطل بود همه لعلی
نسخهٔ شعر نامجرب من

هر جامه که بر تن ما استیهان برید
رنج تن و جفای دل آشوب جان برید

آن لعبت لطیف که بر زلف چون حریر
خیاط حسن بر سر او سایبان برید

هر جامه که بر قد موزون خود برید
در چین آن فزوده و لاغر میان برید

مریم بدست خویش از آن زلف خم بخم
بر فرق آن مسیح نفس طیلسان برید

هر کس خرام وی بزمین دید باز گفت
عیسی نزول کرده و از آسمان برید

خیاط بچه بین که به سوزن مژه
دلها بزلف دوخت چه رگها ز جان برید

بینند اگر جمال ترا خود کشی کنند
آنانکه در نظاره یوسف بجان برید

با زلف و روی تو چه دم از کفر و دین زنم
پیوست هر که با تو از این و از آن برید

طبعم ز تنگی دهنت خواست دم زند
جای سخن نماند ز گفتن زبان برید

ز چه رو تو چهره نهفته
ز من ای بدیع عذار من

بخدا که از چه شکفته
که نپرسی از دل زار من

منم و کشیدن ناز تو
منم و نهفتن راز تو

منم و دو زلف دراز تو
که یکیست با شب تار من

جمهوری اسلامی ایران

رخت از بهشت حکایتی | بصفا معاینه جنتی
توکه در قیام قیامتی | به نشین دمی بکنار من
نه بهشت بایدم ای پسر | نه بهار شایدم این قدر
بتو و بهشت و بهارم ار | تو بسی بهشت و بهار من
دل مهوشان همه بند تو | چو مگس بر آن لب قند تو

همه آهوان بکمند تو
تو کجا و دام شکار من

هر دلی در خم آن طره جانان افشد | آخر آن دل بچنین روز پریشان افشد
نا گزیر است دل از چنبر گیسوی بتان | گوی هر جا که رود در خم چوگان افشد
گر بیفشد نگفم دامن وصلت شب و روز | اشک خونین من از دیده بدامان افشد
منم آن بلبل پر سوخته کز بهر گلی | هر دم از ناله ام آتش بگلستان افشد
اگر از جانب گلشن به تبسم گذری | غنچه را چاک ز حسرت بگریبان افشد
غمزه ات خنجر کین آخته و میگوید | کیست آن عاشق پر دل که بمیدان افشد
تا ابد شیفته نرگس جادو گردد | هر کرا دیده بدان نرگس فتان افشد
دل جمعیت پریشان ز غم طره تو | کاش جمعیت آن طره پریشان افشد
یک پری چهره نیفشد بدر از چنگ رقیب | کاش این دیو بزنجیر سلیمان افشد

هرکه بشنید زلعلی سخن لعل تو گفت
یاد از آنگونه سخن سنج و سخندان نشد

بهر دوری که گردد چرخ گردگرد
پدید آرد زنی در صورت مرد

بدو پوشد لباس دلربائی
بشهر دل کند فرمانروائی

چو بیند خویش را فرمان ده و ناز
بدعوی خدائی گردد آغاز

بدلها داغ زروی لاله او
همه افتاده در دنباله او

شود چندان بحسن خویش مغرور
سلیمان را شمارد کمتر از مور

بحسن خویش چندان بیخد آگاه
که با یوسف ننوشد آب یکجا

یکی را شهد عشم در کام ریزد
یکی را زهر عشم در جام ریزد

بمژگان خدنگ و تیغ ابرو
زخون جاری کند صد چشمه هر سو

بریزد خون اهل درد چندان
که گردد غرق خون دردمندان

چو در هنگامش آید خوشان سخت
از او آهسته روگردان شود بخت

پی تاراج حسنش از پس و پیش
بگیرد روی او لشکر کشد ریش

بمنظرگاه آن خورشید رخسار
یکی ابر سیه گردد پدیدار

بجای قطره گرد و یشم بارد
چه پشمی گرد وی اشک چشم بارد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی جمهوری اسلامی ایران

گرد طبق روی تو آن ریش مزخرف
مانندهٔ زنجه که بر دائرهٔ دف

تا مجلس روی تو قدر ساخت پریشان ... چسبیدت ز میان رفت قضا کهف سرف
آنشاده پسر کو سنجاق پنجه همی زد ... بگرفته کنون ریش بکف کو بدالعف
وآن روی که چون بیضه همی بود مصفا ... چون بیضهٔ من گشته پر از پشم مزخرف

ای ز تو ختم گشته خطبهٔ حسن ... خاندان خطیب باشی را
زلف لرزان تو بر انگیزد ... از دلم صوت ارتعاشی را
عارضت یاد داده بر آذر ... بت پرستی و بت تراشی را
گل رویت چو دید گرد شعار ... دیدگانم گلاب پاشی را
ای تو در فن دلبری استاد ... باز گو اشتغال ناشی را

درس وصلت کسانکه میخواهند
متن خواهند یا حواشی را

از مه روی تو در خلوت دل تابی بس ... بیت الاحزان مرا پرتو مهتابی بس
شکر خنده از لعل لبت خرسندم ... تشنه را ز لب آب حیات آبی بس
دل سودائی ما را که مریض غم تست ... از شفاخانه یاقوت تو جلابی بس

دیم

دلم از لعل لبت بوسه تمنا دارد
دل غمدیده صاحب نظرانم از جهان

خون بجوشش آمده از شرم عنابی آب
چون خیال رخ زیبای تو همخوابی با

روی خاطر سوی ابروی تو لعلی آورد
صوفی را زجهان گوشه محرابی بس

ترکا زوجه فطره یکی بوسه فطیر
وز فطره می بخواهی دادن زبوسه کاه
عضو بهر منت از همه عضو بهتر است
کردم زوجه فطره من آن عضو قبول
بر عترت پدر چو ولی النعم توئی
پرسیده ام ز مؤمن همسایگان تو

تهبه بمفلسان تو از مبلغ خطیر
هم میشود زعضو دگر لیک بر حقیر
مطبوع شکلهاست بی شکل مستدیر
با من بی حساب کن از قیمت شعیر
داری بذمه فطره هم خورد و هم کبیر
باشد ترا برادر و همشیره بس کثیر

خواهم کشید یک بیک از تو حسابشان
صد شکر تا بعشکر دگر دارمت اسیر

بوسی کی فطره چو نان از نعمت

که در قناعت خود بوده بی نظیر

ای نازنین صنم قمری یا فرشته
حور و پری و ماهی و یا آنکه آفتاب
یکره گذشته بتماشای بوستان

یا از گل بهشت وز کوثر سرشته
از حد آدمی بلطافت گذشته
صد داغها تو بر جگر لاله هشته

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حوران خلد حله زرتشتی بسر زنند
بی پرده از بهشت مگر برگذشته

در هم نشسته و پریشان و بیقرار
گویا خطت رسیده که آشفته گشته

خطی نیست بر رخ تو که بر ظل آفتاب
سطری ز مشک بر ورق گل نوشته

سوختم از دست آتشپاره
الحذر یاران الحذر یاران چاره

آه از این آتش که جسم و جان و دل
مشتعل شد مشتعل شد مشتعل

آتشی زد بر دل چو عود ما
گر نهاد جان بر آمد دود ما

و آن در آن آتش دل پروانه را
دید هر کس گفت این دیوانه را

کیست این آتش بجان انداخته
قدر جان خویشتن نشناخته

گفتمش نشنیده از اوستاد
هر که این سودا ندارد مات باد

رو تو مخبر نیستی از حال عشق
با تو چون گفتن بود احوال عشق

عشقبازی کار اهل دل بود
این هنر نا اهل را مشکل بود

آتشی کو را بدل جانان زند
دل بسوزد شعله بر ایمان زند

ای صبا ای قاصد آوارگان
وی انیس خاطر بیچارگان

یکزمان بگذر بسوی کوی دوست
تا بر پیغام ما بر سوی دوست

کای ز قربانی کویت جان خجل
وز نثار مقدمت دل منفعل

آنچنان سرو تو نخل طور ما — شمع رویت آتش مسطور ما

ای پریشان گشته کاکل عنبرت — من فدای روی و موی عنبرت

رخ برافروز و برون آ از نقاب — خوش نباشد آفتاب اندر حجاب

تا رخ گیسو پریشان کرده — غارت عقل و دل و جان کرده

خوش بود نالیدن ما زار زار — بلبلان را خامشی ناید بکار

کام ناگشته ز تو حاصل هنوز — ز غمت آشفته دارم دل هنوز

رشک خور از طلعت روی تو بود — باغ جنت غیرت کوی تو بود

کی بود در سر هوای جنتم — من که اندر قرب کویت راحتم

هر دلی کو از غمت محزون شود — اشتیاقش هر زمان افزون شود

آنکه سوزد خستگان را در فراق — اشتیاقست اشتیاقست اشتیاق

عاشقان را در غمت ای ماه رو — هر که دارد اشک دارد آبرو

ناله بس کن ناله بس کن عاشقا — مهربانا مهربانا صادقا

لعلیا دم درکش و خاموش باش
ساغری زن مست شو مدهوش باش

ایکه با تن چو روح مانوسی — غنچه وش در حجاب ناموسی

شمعی اندر میان فانوسی — نیز مانی که بجلوه طاوسی

لاله روی تو چون فسرده آید داغ
آنزمان روسیه شوی چو کلاغ

ای بطلعت ز ماه برده گرو
آفتاب از رخت یکی پرتو

ابروان تو غیرت مه نو
فاش میگویمت سخن بشنو

گر تو خورشید حسن را حملی
روز دیگر چو خانه زحلی

گر بدین حسن صاحب گنجی
گرچه شاهی ولی به نیرنجی

حکم آن سه روز و پانجی
از تو خواهند برد شطرنجی

بفنونی که خویش مات شوی
تا ز آلات حسن لات شوی

حالیا در تمام صفحه رو
موی زلفت و مژه و ابرو

آنچه داری تو از نشانه مو
آنهمه نگذرد که از هر سو

مو بهائی بگیرد رو یابی
مایه چند ساله مو تابی

چرخ میریزد آبروی ترا
نتوان بست راه موی ترا

کس ننوشد زلال جوی ترا
موی خواهد گرفت روی ترا

لطایفی

بطریقی که سمع از کله ها
بسر استخوان برد همه را

نوخطانی که هست در بر تو　　همه بودند صد برابر تو
جمله گشتند صدقه سر تو　　همچنین است بودن آخر تو

حال ایشان ببین و عبرت کن
از جفا بگذر و محبت کن

زشت کم گو بروح آزرده مباش　　روح ما را ز پی مضره مباش
آفتابی بقصد ذره مباش　　چند گویم سخن غره مباش

کاین صباحت ترا نخواهد ماند
وین ملاحت ترا نخواهد ماند

آنکه گوید ترا که باده مخور　　باده با اینچنان ساده مخور
هان فریبش از این زیاده مخور　　باده با نجیب زاده مخور

جو حریفی درست پیمانی
که نیارد خیال شیطانی

می کشی کار مرد شیرزنست　　هر که او می نخورد مرد زنست
نه همین اعتقاد پاک منست　　حکما متفق در این سخن است

می خور و می خور و خموشش مکن
پند هر خام را بگوشش مکن

تا توانی بره و جوانی کن — میخور و عیش جاودانی کن
آشنا جوی و جانفشانی کن — دل بدست آر و مهربانی کن

با کسانیکه با نظر بازند
نه بقومی که با دگر بازند

محرم صحبت تو چند کسند — که بصورت حقیر چون مگسند
با تو هر که بخلوتی برسند — ارشد یاران آتشین نفسند

در زمان رشته تو قطع کنند
نفسی ناکشیده بلع کنند

هر که پند ترا بحسن و جمال — بدل آرد هزار گونه خیال
نقشها میزند بوقت مجال — من بیچاره در همه احوال

نقش رویت بلوح دل بستم
ساده لوحم چه آید از دستم

کار ما با تو جز محبت نیست — غیر ازین شیوه مروت نیست
عشق اگر وحیله عادت نیست — هیچکس را زما خیانت نیست

پیش بابا کی آی و بانگ برد
از سمک تا به سماک برد

من نه آنم که از ره دغلی — رسد از من بعصمتت خللی
زانکه خود گویمت بلفظ جلی — هان مکن در زمانه بدعملی

ساده بدعمل چو ریش آرد
رسم دریوزگی به پیش آرد

اینزمان خاطری مکن ناشاد — تا بروز غمت رسند بداد
از غم ریش روسیه فریاد — همچو گورت فشار خواهد داد

برگ عیشی بگور خویش فرست
کس نیارد ز پس تو پیش فرست

ای ترا کاخ حسن کاشانه — آتشم سوخت همچو پروانه
پندها گفتمت ادیبانه — مشمار از قبیل افسانه

من چو نعلی نه شاعری کردم
رنجها برده ساحری کردم

گرچه آخر نمیخری مفتم — رنجها برده ساحری (بهر تو در نسفتم)
اندرین نامه دُرها سفتم — حال و مستقبل ترا گفتم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تا چه باشد اثر ز آیت ما
ختم شد آیت هدایت ما

در طبابت حاجی عباس ترکمان گوید

حاجی عباس ترکمان غریب
خواست گردد بروز کار طبیب

بود در جستجوی یک استاد
یافت یکتن طبیب مادرزاد

لقب او حکیم الهی بود
علم در ماه او چو ماهی بود

پی تحصیل طب کرد آغاز
از گلستان سعدی شیراز

فهم او گشت هر دو را مشکل
هر دو ماندند همچو خر در گل

گفتش استاد نان باش آگاه
که گلستان پر از گلست و گیاه

گیه و گل متاع بازار است
درس آن علم کار عطار است

هست شایسته طب زاد و کتاب
مثل تاریخ نادر و ابواب

آن یکی طب را کند تصریح
و آن دگر مبنی است بر تشریح

طالبی گر بحکمت یونان
قصه حمزه نامه را برخوان

گر بخوانی تو الف لیلا را
دانی از نبض درد مرضا را

الغرض ابتدا شد از ابواب
زانکه استاد دیده بود بخواب

بود

بعد تحصیل مدت سی روز | گفت ای اوستاد دستورآموز

نبدکی تو گره دم از همه بیش | بردر تو سفید کرده دم ریش

اگر از تو اجازتست مرا | وقت وقت طبابتست مرا

تا تو آموزکار من هستی | نیست بالای دست من دستی

حال اذن طبابتم ده ده | دستخطّ اجازتم در ده

تا فلاطون روزگار شوم | تا شفابخش هر هزار شوم

اوستادش چو این سخن شنید | اندکی فکر کرد و پیچ بخود

گفت آن اوستاد نیکو فال | آنچه از من شنیده تا حال

همگی قولهای مشهور است | آنچه باید شنید مستور است

چون توئی در میان شاگردان | از همه سر پوشش تیز تکبان

دادمت علم ظاهری را یاد | گردمت چشم روشن و دلشاد

لیک بعضی نکات مستور است | که زادراک تو بسی دور است

گویمت چند نکته زان اسرار | بشنو و یاد گیر و پنهان دار

گویمت نکته که خود گنجست | قدر صحت بدان که بس گنجست

اولا تندرستی و صحت
بهتر از درد باشد و علت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

هر که او یکدو هفته چیز نخورد / عاقبت او گرسنه خواهد مرد

هر که شد از گرسنگی دلگیر / بخورد یکدو لقمه نان و پنیر

هر که باشد ز تشنگی بیحال / آب باید خنک خورد فی الحال

ور نبوشد سکنجبین با یخ / به بود از آب چاله مطبخ

اگر آید سکنجبینش درد / دفع آن میتوان بصفرا کرد

هر کرا تن بلرزد از سرما / حکمش این است در عقیده ما

که نشیند بزیر کرسی گرم / یا بزیر لحاف بستر نرم

بستر خسته پر ز مار از میخ / در غذایش حذر کن از زرنیخ

خوش نباشد بخستگان بینش / خود اگر منعم است و یا درویش

ملک الموت داده یاد مرا / که بود بهتر او ز استاد مرا

هر مریضی که مرد و رفت بگور / فارغش کن ز مسهل و دستور

مرده را دادن دوا جبر است / خاصه آن مرده که در قبر است

تجربتها نموده ام بنده / نشود مرده از دوا زنده

اوستادم که غرق رحمت باد / یادم از اول طبابت داد

خواهی ار دفع سستم عقرب را / بشنو این نسخه مجرب را

هشت مثقال مرگ موش بنوش / تا تجدی ترا کند بیهوش

که رود دسته عقرب از یابت — پیش چشم تو آید اجدادت

پیش افعی مرو که میزندت — فاش در تربت عدم فکندت

چند چیز ند قاتلند همه — تیر و تیغ و گلوله است قمه

مکن اندر دواش با سمّ دم — گرچه باشد بقدر یک ذره

چون طبیب احتیاط کار بود — همه جا صاحب اشتها بود

سنگ قلیا و خورده شیشه — خوردن هر دو را نباید نشه

هر کرا تلخی دهان باشد — گر خورد قند در امان باشد

هر که از تشنگی شود بیتاب — چاره درد او شود از آب

هر کرا شد گرسنگی غالب — بود از جان بخوردنی طالب

هر کرا درد سر پدید آید — همچو دندان کشیدنش باید

هر کرا زور پیچ فرسوداست — پیچ واکن اگر خورد سوداست

هر کرا موی ریش میریزد — کلّه بره خورد بپرهیزد

هر کرا موی سر سفید شود — گر مرکّب خورد سفید شود

چون مداوا بضد باید کرد — رفع صحّت توان نمود بدرد

میل هر کس بر آب نیست زیاد
باید او را سکی معطّش داد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نکتهٔ دیگری بشنو از من — تا شود دیدهٔ دلت روشن

هر که خود را بیفکند ز منار — شکند عضو از تنش ناچار

تا بیفتد یقین شکسته شود — یا بمیرد و یا که خسته شود

هر که شد مبتلا بزحمت قی — بطپانَن پنبه بر گلوی وی

که ازاو راه قی شود مسدود — که نیارد بزور قی و نشود

هر که را باشد شش در او سهال — گو بمیت سهل چاره فی الحال

گل و آهک بکن چو معجونش — بطپان لخت لخت بر کونش

ساعتی کون برهنه بنشانش — در بر آفتاب تابانش

آنچنان خشک کند آهکش در کون
که دگر نم نبیند هیچ درون

تمت الغزلیات

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فی الظرایف واللطایف

بسم الله الرحمن الرحیم

گردش چرخ محقق بدو چیز است نه غیر | همه دانند که آن هر دو بود شام و نهار
هیچ جائی نبود در همه تحت فلک | که بجز شام و نهار آنجا یابند مدار
خانهٔ جود تو از تحت فلک بیرون است | که در آنجا نتوان یافت نه شام و نه نهار

قطعه

ایها المسکر و من فرط الجدر | بر تو مکروهی چو نقش اندر حجر
از مجدر بودنت کم کن کله | عار ناید زشت را از آبله
نیست در روی تو هر گرا برو | گو بیت محکم دلیلی روبرو
گشته رویت ز آبله غربال وار | آب در غربال کی گیرد قرار

قطعه

قالب فضلهٔ موش است غذا رچو مهش | نیست‌اش مرگ مفاجاة خدا یا بدهش
اثر آبله در صورت مکروه تو نیست | جای منقار غراب است که خورده چو گهش
بر هر سنده که از ابر تگرگی بارد | هر که بیند بجمال تو کند مشتبه‌اش
روی تو یا کشف افتاده بدام ماهی | گر پس دام پدیدار دو چشم سیه‌اش
رخت آن پوست انار است که وارونه کنند | وانچه آلوده نماید بعبیر سیه‌اش
یا خود آن کهنه کلاه نمدیست زرخت | که مگر ریزه نپید نماید ته‌اش
سنگ پا میزند از آبلهٔ روی تو دم | میکند سختی روی تو و تالی خاک رهش
چهرهٔ آبله دار تو ندارد آبی | هر چه غربال نمودیم در آنچند گهش
دست مولا چو بیک سمت بسبیلت خورده | هر کس آنجا نکشد دست بریده کنهش
گشت از صورت بد بوی تو امروز عیان | آنچه فرعون نهان داشت بزیر کلهش

قطعه

زائران ناجی در کاظمین است | مرا تعریف او بر ذمه دین است
چه ناجی اصل و از نسل شمر است | اگرچه خود مسمّی بر حسین است
شنیدم از عرب در صحن میگفت | یزید از این حسین صد باره بهین است
خود آن عمامه و نعلین تیز دو | همان عینک که فوق منخرین است

شهادت میدهد یک یک که هر دو — شریک دزدهای کاظمین است
معاش نایب و فرزند نایب — که از عمامه و کلاه زیر دست است
چنین نامرد دیوان کش ندیدند — تو پنداری ز شاخ چنین است
اگر بر سبزوار افتد گذارش — ابو بکر و خبابش نخستین است

قطعه

برات نامچه میرزا ابو الحسن — نوشت در شب جمعه برسم احسانا
بستراح که بر جد امجدش وقفنت — حواله کرده که بستان ورحمتی خوانا
سوال کردم در حق کیست این خیرات — جواب داد فبالوالدین احسانا

قطعه

بعالمیست مبرهن ابو الحسن که ترا — بروز کار رسد تن خال بوده ماه جمال
هر آنسه را بجهان جنس آدمی کاده — چه مسلم و چه فرنگ و چه زنگی و چه بلال
شنیده ام که حدیث است از جناب رسول — که خود شبیه نخالند زادگان حلال
حرامزاده تو هرگز حلال زاده نئی — بحیرتم که چرا گشته شبیه نخال

قطعه

اینچه بوستان صدر الدوله — افزوده شد از حسن تو قدر الدوله
در دولت ما نیست کسی چون تو جمیل — امروز جمال تست بدر الدوله

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قطعه

ایدل چو مه روزه شود روزه مخور | یاقوت روان ز جام فیروزه مخور
در شرع بود چو خوردن روزه حرام | برخیز دگر برو بخور روزه مخور

قطعه

معشوق چو پیر گشته قرمساق میشود | عاشق چو پیر شد بنهر طلاق میشود
آرد چو ریش از نظر عالم او فتد | هر ساده که شهره آفاق میشود
خود متصف بود بقرمسا انکه گشت | عاشق چو پیر گشت قرمساق میشود

قطعه

در صحن مقام صاحب الامر | آنجا که محل احترامست
دیدم روزی زنی نشسته | کش با مردان اصلای تمامست
گفتم بیکی که اینچه وضع است | اینزن که و منزلش کدامست
قایم بکجا شود شبانگاه | گفتند که قایم مقام است

قطعه

از سهی قدان مارا سرو قامت والی | سایه بر سرم افکند مدظله العالی
عشق او وجودم را کرده از همه فارغ | خال او خیالم را کرده از همه خالی

قطعه

تن سفید و جامه آلت شکوفه — فی المثل یک کله قندی ای
گریه ات چون بارش اندر فراش — خنده ات در خنده چون شیر و شکر

قطعه

روی آتش سرخ و افیون بنفش است — حقه را در ده که هر هنگام خوش است
ما کشم دودی که در نزد حکیم — فرقش از می فرق آب و آتش است
ز آتش و وافور و نقل و دود و دم — شکر لله مخلص مینوش است
خوردن می نیست در هر جا روا — زانکه غماز است و بویش ناخوش است
میتوان وافور را هر جا کشید — نشأه بی زحمت هر جا کش است

قطعه

مخلصت سنبل و گلت بنده — گل از این افتخار در خنده
سوسن اوصاف ذات ماکرتر — هست رطب اللسان و گوینده
بنده کیست مگر بنفشه نگرد — که سیه روشد و سرافکنده
ما خدا هست و بندگان خدا — تو خداوند باش ما بنده

قطعه

در مساق نیست آنکه بر دگران — زن خود برد یا زن غیر را
بتحقیق گویند اهل خرد — و مساق متاع للخبیر را

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قطعه در باب صله بر سیم کله

مرا بدرگهت ای قبله جهان عرضی است | اگر بعرض رسانم بکد قبیه حوصله است
سخن بحسن تقاضا بیان کند طبعم | اگرچه حسن تقاضا نتیجه کله است
همیشه پیشه من مدح آستانه تست | بروزگارم از این خوبتر چه مشغله است
از آنچه رونق دنیا و اجر آخرتم | ز مدح و منقبت این جلیل سلسله است
اگرچه طی شده تا این زمان قصیده چند | میان یک صله و من هزار فاصله است
بهیچوجه نیم من کم از من موصول | ز من مبر صله در بین اگرچه فاصله است
مگر بعین عطایت خدای کرده دوات | چو صاد دیده من باز بر سر صله است

قطعه

ابوالبشر که بگندم بهشت را بفروخت | از این معامله آتش بدل بشر بگرفت
سپهر عهد ولیعهد داور دانا | پی تلافی این قصه در نظر بگرفت
بداد گندم و از نو بهشت را بخرید | ببین چگونه قصاص پدر پسر بگرفت

قطعه

مات آن شهسوار قضا قسمتم | که برد فیل را برخ ز بساط
لعل یاقوت اوست روح افزا | خال مشکین اوست حب نشاط
گرد لعلش نوشته با خط صنع | پس شلوارش از خط خیاط

اسپیل اسپیل با عطشان	اللوط اللواط با الواط

قطعه

گرد گندم مگر اهد حریفان ز نهان | که بسی شوم بود خوردن و انباشتنش
آدم از خوردن گندم شده بیرون ز بهشت | گشت رسوای شکوهی ز نگه داشتنش

فرد

آن شکوهی که بجنب حامی او است | قرعهٔ خر بنام نامی او است

قطعه

بودم چو طلبکار رضا تی ز آن لات | گفتم که عطا کن ای پسندیده صفات
گفتا که قسم بعزت لات منات | هرگز نشود وصول زین لات منات

قطعه

پسرک من از حیا تا چند | گوش فسانهٔ تو خواهم کرد
سبحه ام را اگر فرستادی | ذکر مردانهٔ تو خواهم کرد
ورنه از کیر خر سفارشها | بجر مخانهٔ تو خواهم کرد

قطعه

زلف و رخسارت که از هر سو شوشش ریخته | هیچ دانی بر سر دلها چه آتش ریخته
شانه بر زلف پریشان بهر آن پس ما مزن | کان خود از باد صبا بر عارضت خوش ریخته

دست حسن افشانده چین زلف مشکین بیرخ
الله این طرح پریشان را چه دخش بخیت

قطعه

گردیکشب گذر بگوشه چشم
سر زلف کجش که پرچین است

گفت چشمش بزلف کاشبگرد
اسم شب ده که رسم شهر این است

سر فرو برد زلف در گوشش
گفت آهسته اسم شب چین است

قطعه

لوطی زناد مشرب افعی خوشخط و خال
آنکه بر فعلش عوام الناس مفتون آمده

علم طب و فن جراحی و کحالی که خود
هر یکی در شان مردی چون فلاطون آمده

مدعی این سه فن هرگز نشد شیخ الرئیس
مدعی آن هرسه را در حیرتم چون آمده

یا بخواب از عالم غیبش کرامت کرده اند
یا که از علم لدن آن سینه مشحون آمده

یا که بوده فرنگاه مادرش دار الفنون
خود از آنجا فارغ التحصیل بیرون آمده

قطعه

ملک الموت رفت پیش خدا
گفت سبحان ربی الاعلی

یک حکیم است در فلانه محل
من یکی روح گیرم او صد تا

یا بفرما که قبض روح کنم
یا مرا کار دیگری فرما

قطعه

چیست آن پیکر نگار و قوی قطر و درشت — ران بکمر دحسابست بدستش انگشت

هیکلش بسکه لحیمست و شحیمست و سطبر — دنده اش را نه لگد کارگر آید نی مشت

موی اندامش اگر بودی فی الواقع زرد — سجده میکرد بپرش از جان قوم زردشت

اینچنین (دابة الارض) ندیدست کسی — گاه پشتش بزمین گاه زمینش بر پشت

درحقش گرچه خداوند بقرآن مجید — (دنبوها) گفته مشوان ورنه آگشت

قطعه

داشتم در بغل شب دوشین — کفل نرم چو کف صابون

کفلی چون بنرمی و تنگی — همچو گور مرادی ملعون

ایر بی پیر من زفرط شبق — تا بنجایه دویدش اندرکون

خایه را گفتم ای رفیق دگر — تو چرا ایستاده بیرون

گفت من حاجبم در این درگاه — نرود هیچ حاجبی بدرون

قطعه

تو مپندار که من در طلب سیم و زرم — تو بفکر دگر و دل بخیال دگر است

دلم از بهر وصال تو طلبکاری کرد — ورنه از دولت تو سیم و زرم بیشتر است

نیست جز وصل تو ای دوست خیال دل من — قصه کوتاه کنم طول سخن دردسر است

قطعه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ای نور چشم قصاب باشی — از دنبه هر که خایه نباشی
ما کهنه گرگکان یکسر گرسنه — زان دنبه بر ما و چه معاشی

قطعه

یابوی آبداری من گرچه لاغر است — لیکن دو دست و گوش و دمش از که کمتر است
با اینهمه که سخت ضعیفست و ناتوان — سوگند میخورم که ز پشه قویتر است
چشم امید جانوران بر جراحات او — چون گوش روزه دار بر الله اکبر است
چون دید زخمهای تنش را کلاغ گفت — دولت در این سرا و گشایش در این در است
امروز گفت فکر بغدای خود کنید — کامروز بار میبرم و روز آخر است

قطعه

داشتم دوش در بغل پسری — خفته بودم چو غنچه اندر پوست
خواستم کام دل در آرم از او — دیدمش تند خو و عربده جوست
پاسی از شب گذشت و خوابش برد — گفتم اینک محل کار دن اوست
چونکه از خواب باز شد بیدار — مهره ام را بحقه دید فرو
گفت با خنده غم مخور بطیبان — هرچه از دوست میرسد نیکوست

قطعه

شنیدم حکیم زنا زاده — خبیث و خطاکار و گوزنده او

زن

زن مسلمی را بافسون و رنگ ❊ همی برد تا کاید او را فرنگ

نمود اول از باده بیهوش و مست ❊ که تا برد بر کوی او بت پرست

چو خود را در آنخانه زان مست دید ❊ سر رشته را زرقه از دست دید

گرفت آن زمان رو بسوی حکیم ❊ که ای کهنه دیوث و خبث قدیم

اگر من زنا کارم و ور لوند ❊ بود تا رپودم باسلام بند

ندانم ترا اینچه غیرت بود ❊ ترا باب و ما در چه ملت بود

جوابش چنین داد آن بدگهر ❊ مکدر مشو از من ای خوش سیر

نه عار است اینکار در کیش من ❊ که اینکار سهلست در پیش من

اگر کیر عالم بکس زنم ❊ رود مو نمی جنبد از این تنم

قطعه

گویند بکربلا علی اصغر را ❊ زد حرمله اش ز حلق پیکان بلا

بر عکس ز خشم من علی اصغر زد ❊ با ناوک دلدوز بر انداخت ز پا

قطعه

گویند که میرزا علی بود رسول ❊ آنانکه بفسق من رقم بنهادند

یا چند پریوشی که در باره من ❊ مضمون رقیمه را شهادت دادند

استشهاد لوط کاری بستند ❊ زد مهر براو هزار تن کبراده

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بُردند به تفتیش که مُجری اسا زد	آمد بحضور شاهدان ساده
مُفتی چو ثبوت خواست اینجا بگفتند	ثابت به از این بود که کار دم

قطعه

پیرمردی بود فلان الملک	که قناعت کند بنان الملک
روزی او نگشته تا امروز	استخوانی ز استخوان الملک
گذرانیده روزگارش را	با دو سه لقمه نان الملک
بسکه هر ماه کشیده در مه قوس	گشته آن قامتش کمان الملک
گوش دشمن دِرَد بانگستان	که نباشش بود بنان الملک
در بر و دوش او ندیدم من	بجز از کهنگی نشان الملک
کس نداند زمان عمرش را	بجز از صاحب زمان الملک
منکه ذاتش قدیم میدانم	گرچه حادث بود جهان الملک
گردن از دوی دراز شد به مقصر	چند طول ریسمان الملک
دیگران فخر بر پلو دارند	او بود مفتخر بنان الملک
گرچه تحصیل او بسی دشوار	هست بر جمله بندگان الملک
بسکه در خدمتش صداقت کم دید	عاقبت شد ز مفلسان الملک
گر خورد از گرسنگی نخورد	رشوه مانند دیگران الملک

قامتش بسکه لاغراست و دراز — هست گوئی که نردبان الملک

تن زارش ز گور مورچه — میبرد تا بآسمان الملک

هر که پند فصاحتش گوید — ریده در حلق او و لسان الملک

هر دو از گرسنگی خوابش — هست تا صبح پاسبان الملک

تیز کرده بمصر دندانش — وه چه تیزی که بر روان الملک

هر نفس از نهیب غلیانش — بفلک میرود دخان الملک

قطعه

نی هند رونی صفهان عجوبه اینهمه دورا — چشم بصیرت باز کن در ملک ما بی شک نگر

از گنبد دوار تا بر میل جنبان پای — کون حسن بقال بین کیر حسن کرمک نگر

قطعه

آن روسپی روسیه روسپی رسوا — آنمایه عیش دگران زن میو

هر کس که تو بشناسی و هر کس که تو دانی — با وی کلکی دارد الا من و میو

قطعه

ز تاب عشق دلم شد کباب یا تحیی — خذ الکتاب فقم للشراب یا تحیی

علی الصباح در آمد ز در زنده نیستم — که این برآمده بود آفتاب یا یحیی

لب تو رونق یاقوت برد گیسو بت — شکست دبدبه مشک ناب یا یحیی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قطعه

بسر منیش که خرمن سیم است
گر ببخشی بسان ده چون دارا
داس کردی تمام خرمن را
نقد مساق خوشه چین نشناس
کاش در ماتمت سیه پوشند
کودکان تو و بنی عباس

قطعه

دو قسم است جاهلان مردی
یکی تاجری وانِ دگر یک لوندی
خریده یکی مدتی فرش کهنه
یکی بایع فرج نو گشته چندی
یکی فرش را تاجری کرده عمری
یکی فرج را مشتری بوده چندی
یکی از تجارت خساری ندیده
یکی از لوندی ندیده گزندی

قطعه

امروز جناب میرزا حسنخان نقدبه
سیمین کفلی خرید با زور زرش
در دهر خوشا بود بر جوال کسی
کاذوقه یکساله نهد زیر سرش

قطعه

گفتم بکیر خویشم کای پر سنت گردن
دارم هزار اغ گونی بتوانیش دریدن
آنهم ز روی اخلاص از روی یا بحوا سنت
از دو سه یک اشاره از ما بسر دویدن

قطعه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تو این پیام متین را زقول من برسان | صبا بگو بحسود آنکه سست پیمانند
بطبع شعر مرا خود نه افتخار بود | که جمله صاحب طبع سلیم میدانند
مرا بقول خداوند در کلام قدیم | و انه لعلی حکیم میخوانند

قطعه

خیاط مرا پیرهن نو ببرید | در وی تن لاغرم بصد رنج خزید
گوئی زن کس فراخ او دوخته بود | مانا که مرا تنگ در آغوش کشید

قطعه

نگار دلربائی را شنیدم | که بود آغاز شوخی با ادیبش
ادیب او را جواب بد بفرمود | ولی بنمود یک نقش عجیبش
برون آورد از شلوار بنمود | بدون معذرت بروی قضیبش
چو طفل بی ادب شوخی نمائی | بلی با چوب ترساند ادیبش

قطعه

تنم تشریح شد فارغ ز تشریح عظامم کن | بمشتی استخوان تا چند بودن همچو سگ براغب

گذشت از عمر من نیمی بدرس و دفتر شیمی
که ز نفحه کیلوسک بریش زشتر صاحب

تمت القطعات

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فی المفردات

خصم این خسرو تنها نه گروه باب | اینزمان خصم من الباب الی المحراب

فرد

زلف را باید بروی چون گل تر داشتن | حیف باشد زلف بر روی مجدر داشتن

فرد

نشتر کنی و مار ز سوراخ در آری | من تر کنم و مار بسوراخ رسانم

فرد

دوش در باغ نظامیه شنیدم بهما | داد کو نی که برادر نه برادر زند هما

فرد

خوشا عیش من که بود هر شبی | می تلخ و محبوب شیرین و شی

فرد

دیده را احول کنم کاه نظر کردن بروی خویش | تا بهر دیدن مکرر بینم آن روی نکویش

فرد

تا ساکن ایروان دیرانم | در کنج کلیسیا چو قرآنم

فرد

وزارت ... (marginal note)

افشار بچه گوهست فی المثل — حیکی پر از لبن مسکی پر از عسل

قطعهٔ ترکی

نعمت الوانله ممسلوایدی — هر کیجه بو خان جسا نیم منیم

فضله سالدی بو کیجه بر موش اونا — حیف صد حیف ولدی بو خان فضلهلی

فرد

نه آنقدر می ارمنی میخورد — که این پر ملت منی میخورد

فرد

پاچه اش را مشتری صد نمیکنز — عبده فرزند احمد کلهپز

فرد

بدو دو حقه قناعت کنیم وخوش باشیم — که در کمینگه عمر ند قاطعان طریق

فرد

بروی چو نقرت آن زمردین دستار — چو طوطی است که گیرد بروی بیضه قرار

ترکی

یارب بو گلدی خدا قارنی گوروم دی گلسون — جنت چمنلرنده گزسون ییسون گوگلسون

ترکی

اسکک اولمز بر زمان دالاله زندن جبکسن — چشمهدن چقال قاری لور پوسندن گوت ویرن

جمهوری اسلامی ایران

قطعهٔ ترکی

سنده هر کیم گوره بو حالتی بیحالت اولور
گوزلرون بر باخشی نرگسی گوزدن سالدی

بابی انت وا بله ده حالت اولور
سروی سسندرده قیا مون بله ده قامت اولور

فی الرباعیات

بدور نرگس مست تو کرده اند مدام
حرام گشت حلال و حلال گشت حرام

شراب ناب حلال و خیال خواب حرام
زنگ نگاه تو برگشت عادت سلام

رباعیه

تا گرفتی تار در چنگ ای پسر
چنگ در دل میزند مضراب تو

شد دلم بی پرده در خنیاگری
پرده دلها بناخن میدری

رباعیه

این آتش از کجا شد سلطان قورخانه
بگذشت دوشم از بر از چه همچه آذر

خواهد زد این سمندر آتش در آشیانه
نگذشت بار دیگر از مستیم نشانه

رباعیه

سمندت یکی شعله مهر کش است
نگه خانه زین پر از آتش است

بیاور خ ساده و صاف تو | ز در قدح باده چه بیغش است

رباعیه

قرارگاه تو امروز در کنار من است | چه عالمیست که عالم باختیار من است
سیاه تر بجهان از سواد زلف تو نیست | وگر سیاه تری هست روزگار من است

رباعیه

رواج اگر تو دهی مذهب کلیسا را | همه کنند بجای قبول عیسی را
بچهره زلف مپاش ای بت کلیسائی | بسان کعبه مپوشان سیه کلیسا را

رباعیه

لبت پنهان چرا دارد زمن اعجاز عیسی را | مسیحی زاده من هم دوست میدارم مسیحا را
خم ابروی تو با این دل سنگین اگر سازد | بوجه نذر قندیلی بزنم طاق کلیسا را

رباعیه

شهریست ازو همه پر از رومی رو | حوری بچگان همه زنگی مو
یک ساده و بی نمک نیاید بیرون | کو وادی چین است و تبانش آهو

رباعیه

خوبان ز رغنه دلفریبند همه | نغزند و لطیفند و نجیبند همه
از بسکه خورند جوهر سیب مدام | در سرخی و فربهی چو سیبند همه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

رباعیه

ای من بفدای روی همچون قمرت | دارم هوس بوسه ز لعل شکرت
برخیز بریز خون من ز آنکه کان | زانکه تو شجاع دینی و من عمرت

رباعیه

دیده بر سوی ما سر که باز کنی | جان ستانی و باز ناز کنی
باچنین حسن عاقبت محمود | هر دار ناز بر ایاز کنی

رباعیه

گر سرو چو قد تست رفتارش کو | ور غنچه چو لعل تست گفتارش کو
گیرم بسر زلف تو ماند سنبل | دلهای پریشان و گرفتارش کو

رباعیه

ز کرد خیمه لیلا بدر نمی پویند | قبیله که اسیر کمند گیسویند
فدای طرز نگاهت شوم که چشمانت | بحمله شیر شکار و بغمزه آهویند

رباعیه

آن زهره جبین و ماه سیما | هنگام طلوع صبح دزد
آمد سر بستر مرا گفت | برخیز که آفتاب سر زد

رباعیه

امشب من و دل تا بسحر نالیدیم — بر خاک درت سینه و سر مالیدیم
هجران توام مقام صد ساله کشید — در وصل تو یکشبی اگر بالیدیم

رباعیه

ای انکه بتسلیم ملاحت شاهی — اندر فلک حسن وجاهت ماهی
از معجز شق القمرت گشت یقین — بر ما که محمد ابن عبد اللهی

رباعیه

ای انکه بخیل ماهرویان شاهی — در چرخ وجاهت و صباحت ماهی
شق القمر از روی و جبینت پیداست — حقا که محمد ابن عبد اللهی

رباعیه

چشمان تو پیشه کرده خماری را — مژگان تو آموخته عیاری را
هرگز نتوان منع ز خونریزی کرد — ابروی تو و خنجر افشاری را

رباعیه

ابروی تو گشته آتش افروز دلم — وی تیره چو تار موی تو روز دلم
چندان ز فراق روی تو سوخته‌ام — تا در دل تو اثر کند سوز دلم

رباعیه

تا زلف ز رخسار تو کم کرد دیده — این قصه عجب بابه غم گردیده

هم مردمک چشم تو پوشیده سیاه	هم قامت ابروی تو چون خم گردید

رباعیه

آنانکه بماه روزه تمجید کنند	تحقیق نفرموده و تقلید کنند
ماه رمضان اگر نکو بود و سعید	در روز وفات او چرا عید کنند

رباعیه

آن سید موسوی که عیسی نفس است	هر یک نفسش برای صد مرده بس است
دل برده ز ریشش ها و پس می ندهند	هر چند که پیش رفت کارش ز پس است

رباعیه

جویند همه هلال و من ابرویش	گیرند همه روزه و من گیسویش
در دوره این دوازده ماه مرا	یکماه مبارکست آنهم رویش

رباعیه

هر دیده که محو طلعت روی تو شد	حیران خط و زلف سمنبوی تو شد
هر سینه که خورد تیر مژگان ترا	مشتاق کمانخانه ابروی تو شد

رباعیه

بر گرد مهت مشک سیه میروید	از نرگس مست تو نگه میروید
با مهر جمال تو اگر جان سپرم	در تربت من ز خاک مه میروید

رباعیه

دل برده ز من طباطبائی پسری — وه وه چه پسر ندیده چشم بشری

دستار کج سبز و لعل سرخش تنگ — گوئی بدهن گرفته طوطی شکری

رباعیه

ایستاده به پشت بام تا شام شب دوش — میجست هلال عید کیرد سر و وش

با روی چو آفتاب میجوید ماه — افتاده ز پی چراغ مشعل بر دوش

رباعیه

ما بین دو عین یار تا حلقه میم — پنهی الفی کشیده بر صفحه سیم

نی نی غلطم که از کمال معجز — انگشت نبی است کرده مه را بدو نیم

رباعیه

میآمد و چهره از عرق تر کرده — چوکان بکف و اسب ز جا برکرده

اندر خم طره های گردآلودش — دلهای شکسته خاک بر سر کرده

رباعیه

این کیست که از دور چو مه میآید — با خال و خط و زلف سیه میآید

گوئی سر جنگ با غلامش دارد — کامروز بدینهمه سپه میآید

رباعیه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

یکچرخ برآنچهره قمر داری تو | یکبرج بسر سنبل داری تو
ای زهره جبین من از آنمنظر تو | دانم که بمشتری نظر داری تو

رباعیه

ترسابچه که نام موسی دارد | آئین یهود و دین ترسا دارد
اندر کف خویش مرده را زنده کند | با درنجا معجزه عیسی دارد

رباعیه

در مجلسی که یاران شرب مدام کردند | نوبت رسید بر ما آتش بجام کردند
آنجا جزای عصیان اینجا غم محبت | آسایش دو گیتی بر ما حرام کردند

رباعیه

جمشید نداشت قمر مشکوی ترا | خورشید نیافت طلعت روی ترا
نقاش فلک که ماه نو پرداخت | هرگز نکشیده شکل ابروی ترا

رباعیه

ماه از پی زلف تو شب آید بیرون | با او همه شب ز موکب آید بیرون
ور سنبله جستجوی تو بود گیسوی | دنباله او ز عقرب آید بیرون

رباعیه

خوبان که مذاق مهر کیشان دانند | حال دلم از زلف پریشان دانند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در دل هیلی که من بر ایشان دارم — من دانم و دل داند و ایشان دانند

رباعیه

شوخی که دلم مایل خال و لب اوست — روزم چو شب از طره همچون شب اوست

هر شب پی زلف عقربش میگردم — زیرا که قمر نهفته در عقرب اوست

رباعیه

بر گرد رخش مشک سیه فام دوید — زنگار مگر ز نقرهٔ خام دوید

افتاد چو عکس خط و چشمت بقدح — بر دور قدح سبزه و بادام دوید

رباعیه

با دست رقیب زلف و روی تو آه — هستند یکی بلند و دیگر کوتاه

او خواهد اگر دراز دستی کردن — بایست برید بند دستش آنگاه

رباعیه

ای آنکه فساد عالم کونی تو — هر لحظه چو طاوس بیک لونی تو

رویت ید بیضا و تو موسی اما — زین کبر که در تراست فرعونی تو

رباعیه

شوریده دلی بی سر و سامان دارم — چون زلف تو خاطر پریشان دارم

چندانکه در آتش فراقم سوزی — میسوزم و میسازم تا جان دارم

رباعیه

دل فتنهٔ آن چشم سیه گردیده — جان عاشق شیدای بچه گردیده
از مشک خطی بر آفتابت رسته — آنست که روز من سیه گردیده

رباعیه

گفتا کسی آن ستاره روشن تن — ایکاش بلند طره داشت بسر
گفتم خبر است اینکه گویی تو ولیکن — از کوکب دفع ذنب نخیزد جز شر

رباعیه

اینک زن پسر تو چرا سنگ میزنی — ما با شیشه دل ما سنگ میزنی
از چهره زدوده ما زنگ میبری — وز طرهٔ خمیده بدل چنگ میزنی

رباعیه

دل عادت جنگ جوئی تو گرفت — جان کرده عزیمت سر کوی تو گرفت
گفتم خط تو جانب ما را گیرد — آنهم طرف روی نکوی تو گرفت

رباعیه

گفتم چشمم گفت که حیران منست — گفتم جانم گفت که قربان منست
گفتم که دلم گفت که آن بیچاره — در سلسلهٔ زلف پریشان منست

رباعیه

که سرو سهی ماه تمامت خوانم	که آهوی افتاده بدهمت جوانم
زنهار دو بگو تا بکدامت خوانم	کز رشک نخواهم که بنامت خوانم

رباعیه

خوش آن دیده که از دیدار بتان باشد	بهر دیدن برد فیض تماشا
زگریه چشم من خفاش گو نشت	من و خورشید نظاره حاشا

رباعیه

دل من برده بغارت پسر درویشی	خون دل کرده عند کودک کافرکیشی
بوسی از کنج لبش بخش بگو یا مولا	برگ سبز تو همین است اگر درویشی

رباعیه

قومی صنم سرو قدت میخوانند	جمعی ملک مجردت میخوانند
این حسن و وجاهت و ملاحت که تراست	در مذهب ما محمدت میخوانند

رباعیه

ای آنکه چو مهر منجلی خوانندت	یکانه و آشنا علی خوانندت
در عالم امکان چو تویی صاحب من	آنست که عالمی ولی خوانندت

رباعیه

دارم گنهی اگر بمه رویان بخش	تقصیر مرا العنبر [illegible] مویان بخش

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در ذره صدق ندانم که خوبی — ور هست بموی زلف صادقیان بخش

رباعیه

ای طره مگر شب زمستانی تو — پیوسته قرین مار سوزانی تو
از هر چه صفت کنم به از آنی تو — در صورت سنبلی چو لغرض جانی تو

رباعیه

گر گم شده مصحف ایشه لاله رخان — روی تو چو مصحف است بگشا و بخوان
خط تو دخان و دهنت حلقه میم — ابروی تو مد میم حم دخان

رباعیه

ای آنکه سواد چشم چون قاموسی — در کلک تو شد مد پر طاووسی
صد حضرت سنگلاخ در حضرت تو — آرزو ز کجا لیاقت پابوسی

رباعیه

ای آنکه دل شکسته کاشانه تست — با این عظمت چیز تم از خانه تست
پیند که دو دیدهای من بسته شود — کاین روزن ما روزن ویرانه تست

رباعیه

ای طره ز چین هند و یا تاتاری — کافتاده بدنباله چشم یاری
دستی که بدان خنجر ابرو داری — پیداست که از سلسله افشاری

جمهوری اسلامی ایران

زنجم و خطا که میرود از دل ما / وقتی که ظاهر شود آثار طلا

روی تو چو کوکب و زلف تو ذنب / الکوکب ذو ذنب ظهوری بنما

رباعیه

آمد مه روزه عیش ما برهم شد / بنیاد هواس زاهدان محکم شد

خوبان چو ملک سجده شیخ آوردند / از دولت ماه روزه شیخ آدم شد

رباعیه

آن شیخ زحسن عالم سور عالم زاده / آنچه با وصف منعم بود بس زیباستی

فاش گویند بر سرش عمامه کرد سفید / صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

فرد

هر جا که ریش دیدی از ما دعا رسان / ور ساده بیابی او را بارسان

فرد

پور حمامی ما بسکه غرور دارد نمک / تشنگی آرد بسجدی کباب لازم میشود

من القطعات

(۱) شبی با یادت ای ملا فلان آزاد میکردم / ولی همچون سرت آخر قوی بنیاد میدیدم

ندانستم که از شانه بر ریش تو میباشد / وگرنه تا قیامت در بن شمشاد میدیدم

ندانستم که بر فرق تو ساید تیغ دلاکان / وگرنه پیشهارت [illegible] شمشاد میدیدم (۲)

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

(۳) ندانستم کدامین اوستادت میرشد هیر — وگرنه تا ابد درکوره حداد میبردم (۲)

ندانستم ممه‌ات کی شد آقازاده‌ات ورنه — بجنبیدن خوانچه از بهر مبارکبادت میبردم

ندانستم که استنشاقت از آب کدامین جوست — من اندر منبع آنجوی مادرزادت میریدم

ندانستم که از کیر کدامین خر زدی سوگ — من اندر کیر آن خر هرچه بادا باد میریدم

قطعه

غلیان بمیهمانی اندر سرای خان — از چار ساعت از پی افزون نمیدهند

غلیان او چو کیر خری هست فی المثل — براندرون چو رفت به بیرون نمیدهند

درهجو شیخ جبار

شیخ جبار رمندی زپی اجر و ثواب — دوش در کوچه همیگشت سگی رشهاب

سنگ در آن مهلکه میگفت که ای عرش جناب — خون من ریز مینه بیش زدیوان حساب

آنچه در هیچ حسابی نبود خون منست

چون شیخ جبار آمد گمراه — میکشت سگرا با تیغ جانکاه

میگفت آن سگ با ناله و آه — گر تیغ داری دار کوی آنماه

گردن نهادیم الحکم لله

جناب شیخ سگرا کمین نمود از پشت — گرفت از دم و گوید کله اش باشت

چنین هر دو سگ از ضرب شتهای درشت | مرا پلنگ بسر پنجه‌ای نگار بکشت

تو سگکشی بسر پنجه نگار رسیم

شد حمله‌ور بسوی سگ آن شیخ کلک کش | خنجر کشید تا بدرد سینه تا شش

سگ گشت گفت میکشی ابرو کمن برش | قربان خنجرت پدرت را بزن بکش

عیسی ابن مریمی تو پدر را چه میسکنی

در اطراف قلعه چو شیخ کبیر | سگی را در آورد ناگه بگیر

دوان هر دو بالا یکی یک بزیر | دو نیزه دو بازو دو مرد دلیر

یکی اژدها و یکی نره شیر

معده ملا قرار گاه ندارد | هر چه خورد بگوی نگاه ندارد

معبه نام است معده اش چو سر پل | کس بسر پل قرار گاه ندارد

سبزه تر را جوان به بینند و گویند | پیش تو گل رونق گیاه ندارد

فلفل گویده را ببینند و گویند | گیت بدل داغ این سیاه دارد

رباعی

دل شیفته شد بدلربائی | از سلسله طباطبائی

لبا ده بدوش و باده در لب | گلچهره و شوخ و مه لقائی

تمام شد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

غزلیات ترکی و قطعات

بسم الله الرحمن الرحیم

گوکلومی بر بلایه اوشرکان چکر — بر طرفه زلف پریشان چکر

اوخشادا بولمز یوزوه یوز سپهر — هر کیجه بر ماه درخشان چکر

هیئت زلفونده قالوب چرخ مات — سنبله طرحین ابو نامهربان چکر

نقش دهانون نجه مشکلدور گور — استه نقاش چکه جان چکر

جاذبه جنون چون آفتاب — ذره کمی گوکلومی هر یان چکر

دایم اولان وصلیله خندان گوکل

امدی نه گور ناله هجران چکر

تعلیمدن گلوم نجه ایدی قوجوره من — انجاق دوشونمشم ره فسق وفجوره من

گیجدی اوگونلریم که چکردیم همیشه آه — ایدی وارام گوزللر ایله اذرکه جوره من

سن گوردوگون آغاجلاری کسدوک گوزللر — دارایم ایدی بر جوره فسق وفجوره من

گرچی گلور اودوس گیدر ار مینی تاتا — ترقیه سالمشم اشیشی برادرکه جوره من

فاطر

خاطر جمع اول غروبه کمی دیشره چخماز ایدم / گیرسم طلوع فجرده دار الفجوره من

القصه باغ دلخسته منیم بو تفاقیمی / انصاف قدور بو وقتده گلسم قوجوره من

المشدیم صنما وصلوه عادت گیجه لر / ایدی سنسز منه برپا دو قیامت گیجه لر

آلور آرامی ازبسکه او بیمار گوزون / دل رنجوریمی قویمز یاتا راحت گیجه لر

روز وصلونده منیم صبر و قراریم یوخودی / نجه ممکندور فراقونده فراغت گیجه لر

گیجه لر بسکه غمونده چکرم ناله و آه / آه وفالمدن ایدر خلق شکایت گیجه لر

دوشه برده شب وصلون الیمه یا تمام / ایلرم برجه تماشایه قناعت گیجه لر

قامتون فکری آچلماز گیجه لر باشمدن / باشه گلمز بو قیامتدن عبارت گیجه لر

گوندوزوم هر نجه پر درد و ملال اولسه گیجه / اولور درد و غمیم ایشوخ زیادت گیجه لر

باخسا آئینه رخساروه ایمهر منیر / اوز جمالندن اولور ماه خجالت گیجه لر

خم زلف ایچره یوزوندن گوزوم اولمز غافل / صبحی بیدار یاتار اهل عبادت گیجه لر

صبحه تک ناله چکوب یاتارام ایسرو قیام / قائم اللیل هنی قلمش اوقامت گیجه لر

بولموسن باشیمه زلفون نه مصیبت گتورور / چکرم زلفون الندن نه ریاضت گیجه لر

خواب نازیچره اوزون صبحه لمی راحت یات / بولمسن ظاهر اولور منده نه حالت گیجه لر

گوندوز ایمه منه ممکن دگو گلمک بولورم / ایلمه باری منی بیماری عیادت گیجه لر

ایلمز

اگلکن جانمی قورتار غم هجرانوندن
بوقند ولعلده بو هجرانه طاقت کیجه‌لر

کعبهٔ رویوه اولکیمسه زیارت قلمز
کیورزین اتیمه اشکیله طهارت کیجه‌لر

بو نوا کاکلون اشوخ کمند ایلمسین
براوزون فکره منیم باشمی بند ایلمسین

پر نفس لعل لبون ذکری دلیمدن دوشمز
منی طوطی کمی تریاکی قند ایلمسین

سایهٔ مرحمتون باشمه دوشمز نه ثمر
که سهی قدوی بار بر و بلند ایلمسین

آفت چشمدن ایمنچه تشویش ایلمه
کوکلومی مجمر سینونده سپند ایلمسین

ازووه نذر دیوبسن منی قربان ایده‌سن
منه زیبنده دوسن هر نه پسند ایلمسین

بو کوزه قاشوه قربان اولوم همپاره
منی بو قاشو کوزوندن کله‌مند ایلمسین

کوکده گر چخسه مقابل دور ایلمز قاشوه
بر هلالی کونی نعل سمند ایلمسین

جمله عاشقلرون آزاد کرز عالمده
برجه نعیمی کرفتار کمند ایلمسین

حیله یاتماقون ای سیمبر الون قره‌لر
اوج دولوسی ویرم سیم وزر الون قره‌لر

ازوون کلوب بزه ناخوانده برکجه مهمان
قباقوه کتورم ماحضر الون قره‌لر

کلوب بیوب یاتاسان حجره‌مه کیده‌سن
مداخلونده اولا مختصر الون قره‌لر

تغیر ایتمه باشوندان دانغمه عشاقی
دالونجه صفت کرزه بیش نفر الون قره‌لر

بو لبلر کلوب ایچه سن ایچمش پیاله شیرین قای
بو نسخت کوروم‌ای لب شکر الون قره‌لر

چکوب کباب جواهر کمی شراب ایچه سن
کر مست اولوب دوشه سن تا سحر الون قره‌لر

بو خونده نقدا وغور لغذ کلموری الدن
عبای کهنه حاضر کمر الون قره‌لر

قاچورتما جان سنی حمامه المسم تکلیف
برادن شاهی قالاکیونده کمر الون قره‌لر

بو زووی بزدوب آیه کورزون غزاله دک نسیم
او زلف و کاکلوه مشک تر الون قره‌لر

دلمون سوروب دوداقون دیشلیمن هسته
بر ایکناس آلاسان لی ضرر الون قره‌لر

منات یاریم آلاسان ایچمش دقیقه ال ویر عکس
توتون پولون چخه بر آیه قدر الون قره‌لر

پیلون قوچوب باشوی باغریما باسوب آقسام
باشوا شانقا پیلوه کمر الون قره‌لر

خیال وصل لعلی دوشوب دلنجه دولان
وصال دیرسه ال بر نظر الون قره‌لر

بویر خسنده بو خنده ور ای صنم
سن کمی کوزل هر کز ارمنی

خاچ و ماچوا من اولوم فدا
المسیح دوم سر کز ارمنی

سندن ال چکوب کسم ایشی
کرچه شرعله وار ندمتی

بو شریعت و بو طریقتی
من نه ایلرم سنسز ارمنی

خون عاشقی ایلوسن هدر
قتل نفسدن ایتموسن حذر

بو کیشلر چکیدور مکر
یا مسیح ایدوب نماز ارمنی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

استیدیم اوپم چشم مستنی — بامدی غمزه سی گوز گلگزادینی

گوستروب منه ضرب شصتنی — اونداگوردوم قرخ سنگزارمنی

همدم آشنا فصل فرودین — خانه باصفا باده ته نشین

همت ایله گل تا برابعین — بزده ساخلیاخ پرهیزارمنی

گزلین ایشلرون کشف اوت منه — قورخورام وسیم قلبون ابانجینه

قوی صد اقتین دوزدیوم سینه — قیمیوسان یره چوخ دیزارمنی

سالکلکن منی اورطه تیفوزه — تا گشتیلر گلمسون سوزه

گل گیت ایلیاخ بربریمزه — هم سیزارمنی هم بزارمنی

خالوندان اوجدی مرغ خیالیم لب اوسته — قسمت چکوب کبوتردی نه خوش شهپر اوسته

گوگلوم خیال زلف پریشانده جمعیدی — بردن دغلدی خال و خط و غبغب اوسته

ایلر سپاه حسن رخون عالمی خراب — زلفون آچلسا پرچمی بو موکب اوسته

جولان ایدنده هر طرفه جان شکار ایدر — بو شهسوار کمند و چوخوب مرکب اوسته

قاشوندو بوگه گوشه سی زلف اوزره میل ایدوب — یا ذوالفقار دورا کلوب مرحب اوسته

بو سیمناب غذار روی سیمات تک عرق — برآیه نیز دوردوزوله کوکب اوسته

اوج اتیدی جا بدن امه نخشب لی چوخوب — جاه زنخ یوزنده مه نخشب اوسته

توکن سنه او دسته زلفوی زلفونجا توبتی
پیچیده اولمه زلفنه چوخ بوسه دان دل نشتی

عقرب چالالان یردن توتولور عقرب آتیب
لعلی ادزا تا بو سوزی گیج مطلب او آتینه

جانان که برجه بوسه سنه نقد جان آلور
آخر بو جاندان ال گوتو گیج مطلب و آتینه

کتوردی نشأه می ساقیانه شوره مینی
که شوق عارض جانان چکور حضوره مینی

جمال شاهد غیب ایسترم کلیم آسا
اماندو تیز یتوردن جلوه گاه طوره مینی

ضمیریم اولمدی پیکانه مشربندن صاف
قتیل آشنا گنه بر ساغر بلوره مینی

هوای عارضون ای آفتاب عالمتاب
کتوردی ذره صفت عرصه ظهوره مینی

قصور عقل یوخمدور منم بو عالمده
که زاهد ایلمه مشغول جمال حوره مینی

هانی ترانه سنی مطربا که ماه صیام
یتوردی تخته مساجدده حمد و سوره مینی

خیال خال ایله مغرور جانه شاقیستم
هوای نفس سالوب گور نجه غروره مینی

جهانده خسرو اهل سکوتیدم لعلی
خیال صحبت شیرین کتوردی شوره مینی

نه وار نظیری بو قاشون نه بو گوزون بدلی
بو قاش و گوز سنه مخصوص صدور محمد علی

گوزلده مثل گون اولور آبرودی سنده
وجاهت ابدی وار ملاحت ازلی

دهان عارضون وصفنده اهل ذکره اجرم
برینی ورد خفی دور برینی ذکر جلی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بوزون او گون دگو هر گونده بر زوال تاپا | اولوب ازلدن او مرآت حسن لم یزلی
حدیث کاکلون ایلمز کلام طول انجام | اوزوندا آخره یتمز بو قصه ناحصیلی
بلادن انجیمرم هر نه مبتلا قیلاسان | که ویرمشم سنه قالوا بلی گونده بلی
منه اشاره قلوب بیله قاشون اوینانته | که بو خندو منده گوزل تاب ذوالفقار علی
متاع حسنوی جانا رقیبه گوسترته | که مشتری دگو باشوندن ایله بورجلی
دولانوب آخری سنگ جفا ایله سنا چاق | الونده دور گوزورم تاب گوکلمون اجلی
او شوخی سعشر بله مکرم بو دورده حکم ادا | کمند ایلمشم اول اهزاله بو غزلی

بولعلون امکه ایشوخ بسکه معتادم
بونسبتیله منه هر گورن دیر لعلی

بوزیمه گر توکم زلف پریشانی اقام جانی | پریشان ایلرم مجموع دنیانی اقام جانی
ویرنجه عاشقه بربوسه مین جان آلام عاشقدن | بوسودایه گیرن ترک ایلسون جانی اقام جانی
کمند زلف پرچینیله سالام جنبه مین غوغا | دوزنده چین بچین زلف پریشانی اقام جانی
خیال دهلیمه بر گیم دوشه جانیندن آل چکسون تن | بودردو بوندان اوزگه بو خندو درمانی اقام جانی
بو نقوم زیبا گوزوم شهلا اوزوم شیر سوزوم شکر | دوتوب آوازه حسنیم بو دنیانی اقام جانی
اگر لیلا کمی آشفته قلسام زلفمی بالله | گتورم عرصیه مجنون شیدانی اقام جانی
دیرون بر بر دو یعقوبه که اولسون گوزلری روشن | منم بو عالم ایچره یوسف ثانی اقام جانی

شراب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

شراب ناب عشقمدن اگر بر جام ایچه زاهد
گیدر بادفنایه دین و ایمانی آقام جانی

اگر طوره تجلا ایلیم بو آب تاب ایله
شعاع حسنیم ایلر محو موسانی آقام جانی

خم زلف ایچره قلسام گوشه ابرو بیله اتمام
گتورم لرزیه طاق کلیسانی آقام جانی

گرک عاشقلردن قانین توکم بو نازک نصب باغلا
ویروبدور چشم خونخواریم بو فتوانی آقام جانی

خذر قیل کفر زلفیمدن دغلسا پرچمی باد
پوزارام رونق دین مسلمانی آقام جانی

مسیحی صوتله حکیم ترانه حسن دیر مذن
گتورم نالیه کوکده مسیحانی آقام جانی

بو زلف و کاکلون تفصیلی بر عمر دراز استر
گتورمش باشمه بر نقل طولانی آقام جانی

جهانده بر نفر مجرم گتمز بزم وصلیمدن
جمالیمدن آلور بر فیض روحانی آقام جانی

گوزو قاشمده گوز قاشی ایلمک بر آرام مسکلدور
که هر نا اهل درک ایتمز بو ایمانی آقام جانی

اوزوم اوز حسنیمه حیرانیدیم آیینه ده بالله
که یوخدور برکسون من کمی جانانی آقام جانی

منه بر عاشق مخصوص در لعلی بو جانیمده
اولور بو جان نمون شوقیله قربانی آقام جانی

مشق ایدوب آدوی دیدمده که یاشیم تاشیم
بو گلنده یوزومه نقش اولوب یاشیم تاشیم

ایلیوب حق منه شکر دهنون وجه معاش
تنگدور گوز تخچه بو وجه معاشیم تاشیم

چوق تلاش ایلرم گلشمکه یانونده دولی
منی بر یانه بیتورمز بو تلاشیم تاشیم

نونده بر دلبره تقلید ایلیوب دل ویرم
باغلودور بر منه بو شهرده باشیم تاشیم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

چلّه عشقده تکمیل ریاضت قلمک
سن آزاده که گه دولاشور سالما شوق

سنه دوشدی نظر شاه تراشم باشم
استرم منده سنه بر چیر دولاشم باشم

قبرده دیده لعلی او قدر قان آغلار
که مزارا وسته بتیم لعل اولو داشم باشم

ای قمر سیما منی زلفون چالوب عقرب کیمی
گورسه کر زاهد بو زلفون کافر محض او
عاشق زار ون گورنده کشف مطلب قیل گوزل
غبغبون کیم نسبت ویره سیمه ایسمین ذقن
هر نحوست دفع اولور زلف ایچره گوزچک عارضون
سینه تنگم قوی چکوم آغوشه سینون تنگ تنگ

عالمه روشندور بو زخم دلیم کوکب کیمی
بو نیماز تار سالام عیسوی مذهب کیمی
منده اهل مطلبم حاجی علی مطلب کیمی
کیم گوروبدور سیم اولان غبغبده بو غبغب کیمی
سعد اکبر هر کز اولمز بو قمر عقرب کیمی
کیم دوشر بالله سینون سینمه ثعلب کیمی

بوسه لعلوندن تمنا قلسه لعلی یوق دمه
بر نفر ذوق اسلی یوخ بالله بو خوش مشرب کیمی

رهبر اول عشقونده سن ای شوخ لب شکر منه
استرم بر ال ورام اول طره پرچینه

قوی دیسونلر اهل عالم جعفری مذهب منه
گوستر آهسته زلفون ای قمر عقرب منه

چشمه لعل لبوندن لعلینه بر جام ویر
کیم دیسونلر خضر له دنیاده هم مشرب منه

[illegible]

[illegible]

قاپان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قاپان دمینده سوروندوم او نوجواندن

که بوگون اوتری گیدر زمینگر قاپاندا دمینه

او مهوشون منی بر کیم یانینده گوردی دیدی
گوپک ویروبدو اوزین گوز بچه چوبان دمینه

بوگون قویوبدو لا قیمت او شوخ زیبانون
ایکی قران باشنه اونیکی آقران دمینه

دلنجه چوق دولانوب الدوم تماشاوی
دولاندوروب او ایاغی بر سالدوم دالان دمینه

بعد از حسرتیله دیل وود: قیمی ایدوم

بودیل دود قلعه یاش قو یاددوم آتان دمینه

او جالدی گنه اهل مجلس سیسی
غنیدن قوی تر دو مفلس سسی

دوکوب بسکه مس مسگر این حسین
چخوب سینه لردن گوگه مس سسی

یوروب اوزگه اشخاصی شیوخیلر
منده منا چپچینون مس سسی

او جالدی اندا صوتین او بد حنجره
گلور هر طرفدن سون انکسی

دیردی بر منده قوی اوخشیوم

که وار هر کسون بورداپر حصه سی

اگرچه یاشه وقتونده همتسن منه سن
بو بد معامله توکسوزلره گوره گنه سن

خلافدور سنه من بوجوره نصیحت ایدیم
عمو یرنده سن آخر بوستله منه سن

گیچوبدو سن شریفوندن اوتوز ایل ایکی
هنوز دوشمه سن اوزگه دوشن گوینه سن

گوید

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قویوبلا تازه، نه قیمت واری توکسونلر
گرگ نه دو پنک اولا نه سکیمش نه گرگینه‌سن

خیالی وار دلی دیوانه براوزوندن وپ
نه اهمیته فوایده نامردسن اگر دنه‌سن

نه قانسون امی ندور معشوقه گیمدورنه بر دره گیتدی
سکوت معشوقه و می‌ها دیانین نره جرگیندی گرگی

نه سرمادن تیر عضاسنه آفت نه گرمادن
هوا هر قسم سرد و گرم اولاعریان گزرگیدی گرگی

اگر هر قسم اولا نا خر چلقدا عادتین بوزمان
گیجه هشتاد ایل عمرندن گنه ایشلک سکرگیتدی گرگی

قویون ساخلار همیشه بر سوز عمرنده آت دادمان
بیر بر بسدلق جیز بز گلنده شهره هرگیتدی

یاتاریایدداش اوسته گوین قباقندا چکر جوزنا
اگر یوزقیل و قال اولسا اوبانماز بر نفر

اولاتندر باشی یا جرمن اوستی نغشین اولدمن
سکی هر بیرده دور ساآر داوین اوردا اسکر

بیر سکر فطیر اران ایچر بر مظرت اوتندن
پلودنیانی دوتسه تندر آشین چوق سوور گیتدی

دمردن برک اولور سوز یوق معاذاله نغوطندن
بنی آدم گتورمز تا بنی چوق پس تر گیدی گرگی

گیر بابرامدا آتدن تازه اوستن کهنه پالتارین
قوپاردو خسان یاشندا دورت قولاق یاقنه جرگی چیزی

قویون قرخاندا قرخار ایلده بر یوقاتتقدن قیل
سویا عمرنده گیرمز بر بچین وقیمی چیم گیتدی

فرنکستانه گتسه فی المثل قرخ ایل یاتوب کلسه
داوارداپن صحبت ایلراوزکه سوز یولمز گوددر گیتدی

یار الار باشنی قانین یومازبرهفته گیجه
دو لار باشینه چا در شب ایلر عمرده گیتدی گیتدی مثل

اوزی مکروه عالم دور سوزی بر ستم قالمدور
یانان گوز گوز مسون یارانه گیتدی بر عمر گیتدی

مطایبات

از نخل اگر خادم خواهد رطب اندازد — بر پیکر نخل آنچه صد لرز و تب اندازد

که سنگ زند که چوب گاهی رطب اندازد — سنگین بدن خود را بر پا چپ اندازد

گفت حاجی عرض ما را هم بشنو — از قدیم است این طبابت یا نو

گفت از حکمت چه میپرسی برو — از مکافات عمل غافل مشو

گندم از گندم بروید جو ز جو

هر آنکس شرح غرشی را بخواند — طبیب است و طبابت میتواند

علاج آنچه داند یا نداند — غرض نقشی است کز ما باز ماند

که هستی را نمی بینم بقائی

من آن خادم اهرمن دیده ام — بکس زن خویش خندیده ام

نه بچه نه دختر نه زن دیده ام — اگر رستم است آن من دیده ام

من او را بمردی پسندیده ام

خادم آنعطار شیخ کمره ایست | یوسف عقلش ملام اندر چه ایست
خود زلیخاسان بیوسف همرها ایست | لا ولالیب لا ولا لاشش همه آیست

خادم خسته سینه سین غصه و غمله اغلادی | گیدی الباسن ماتمی زار و نزار اغلادی
سینه پاره پاره سین کون قبا قنده یا اغلادی | تو ما نسچاق عرب آب وادی کوتنه سولو کوبا اغلادی

چخدی مظلوم منبره دوردی | دام تزویری مکریله هوردی
خادمه ادردا برتیک اوردی | تو چرا موشک مراخوردی

می نترسی زشاه موشانا ......

دوشن دیدم که خادم بدکوش | کلوراتا الهنده کاردووش
ناکهان این ندا رسید بگوش | گربه شیراست درگرفتن موش

لیک موشست درمصاف پلنگ

خادم تشنده کربلایه | برطوی دوتوب آل مصطفی
فضه یوکوروب کلوب نوایه | ایشیر عیش بوکون هرایه

امداد ایله آل مصطفایه

توکدی خادم یوزینه یاشن بوکون | آلدی طرفنی فراش بوکون

دوزما بوعصرکه دن قاش گوز گون
نجه قان آغلاماسون داش گوز گون

چو خادم زند بر کمر آینه
نماید بر دم سحر آینه
ز حالش دهد چون خبر آینه
محرّم زراست وصفر آینه

ربیع نحست آب و دیگر غنم

اهل تبریزه لاکیم نازل اولسون هر بلا
بسدو بو دورت خرس و خوک وکاو وکلب بلا
خادم و مظلوم و شیخ و شیخ علی اصغر بلا
بر مشامم میرسد هر لحظه بوی کربلا

گوردوم طویله سنده خادم روانه دور
عرض ایلدوم مگر گوزوز آر پاسانه دور
فرماش ایلدی نظریم بادیانه دور
منظور بیز نه قهوه دو نه قهوه خانه دور

دیدار یاری گورمکه بونلار بهانه دور

خادم از باباغنایت میکند
کی زکردون اوشکایت میکند
گاه گاهی میل عانیت میکند
بشنو از نی چون حکایت میکند

خادم از غصه رنج میکرد
کی بوبزانه کنج میکرد
اگر هر نکته سنج میکرد
اینزمان پنج پنج میکرد

چون شده بچاد و سلمانا

خادم شاعرم نیم زرگر	شعر نشنیده میکنم از بر
دل ندارم که باشدم دلبر	موشکی بود در پس منبر

راز دل عشاق زچشم تر پرس	کم یابی نان خادم از قیدر پرس
حال دل اهل حاله اکمتر پرس	مردی زکشنده در خیبر پرس

اسرار کرم زخواجه قنبر پرس

خادمون بر دانا مظلوم آواره سی یوخ	خادمون گوزلری یونده قیدار قاره سی یوخ
کهنه میدان چاپنون حیف که قوآره سی یوخ	اوخ که قور تولدی گاندان گیده جک چاره سی یوخ

عربی

بکره و خدعک مظلوم حال لیسه	بکیت انی بنفسی وانت ضاحکه
دو شوبد و بوبینوا باشی بلالی ماته	وانت تلعب فوق تهراب کالاطفال

م عظام خلکت تحت تهراب بالیه

بله طبابتی عالمده گورمسون گوزلر	الیجه دوا ویرب ایلر شهید گوندورلر
حاجی مریضی گورنده اماله دورلر	گر تقفص ایدر حشلقه بر به براورلر

رجوعی اوزگیه یوخ آشنالرین گوزلر

خادم اوزین واردکند ایلدی	برنچه گوان و غله بند ایلدی
آخری کند ملنه بند ایلدی	میم منی اولدوردی بلند ایلدی
حکیم باشیم عباس ترکمان نام است	مطلبتها نه من در جوار حمام است
طبابتم نه به بیکانگان ما رجام است	نه هر طرف که شود گشته سود سلام است
خادم بیچاره را بود خری در چمن	خواست که تا کایدش دست نداشس ز من
گفت که رحمی بکن بر دل نالان من	دلبر جانان من بر دل و جان من
شب قاطر خادم که در اصطبل خران بود	بیدار شد او را چو ندید و نگران بود
گشا اشر وقعه بنده همان بود	رفت از بر من آنکه مرا مونس جان بود

دیگر بچه هیچ در این شهر توان بود

من حکیم بوخمدو ذرتچه عیب	تا بوز عالم منی نه شک و نه ریب
ویردی موسا یه چون قرنی شعیب	ایکرمی که از خزانه غیب

کبر دتر سا وظیفه خورداری

حاجی عباس آدیم اوزوم ترکمان	ابنیه من کمی ایدون دربان

هشتم

من حکیم باشیم بویخود و گمان　　　تف و نشر مرتب آنرا دان

که دو نقطه آورند دو معنی

چو خادم بکاید پسر از پشش　　　نهد تا بناف و رود تا برش

تفکّر نماید بگوید بخویش　　　معتب رنج و دوار قلّه قرح ریش

وجع در دو حمّی تب و ویل وای

خادم عطّار خوش معامله باشد　　　در حکیه او که در د آکله باشد

مادر او از دو کس چو حامله باشد　　　دو دست نباید که زد و دست در کله باشد

مرد نباید که تنک حوصله باشد

مظلومه باخ اولوب دالی　　　رشته کیدر قایدی کلی

توکلسون سایح و سعلی　　　دم همه دم علی عسلی

ایضا

دوش دیدم که خادم دغلی　　　آب کلّه گرفته یک بغلی

کفتم آنرا بریجز تو ولی　　　نخوری کله را بعشق علی

ایضا

خادم خسته گرد حمّالی　　　از دکان گشت دست او خالی

اهل حالت حال شد خالی　　　بود در شهر بلخ بقّالی

طال

دل خادم بخویش حیران شد / بسکه از کرده‌اش پشیمان شد
حال معتاد قهوه غلیان شد / رفته رفته قشو قلمدان شد

ایضاً

کرد خادم تلاوت قرآن / شیخ علی اصغر رسید از پی آن
رو بخادم کرفت کای نادان / لف و نشر مرتب آمد از آن

که دو لفظ آورند دو معنی

بسکه خادم قیروب کاه اینک کاه آت / اونون حوالنه مظلوم قالور دایم مات
دیر از زا نصیحت اونا هیهات هیهات / یازلور نامهٔ اعمالنه یوزمین حسنات

دیه هر کسه برادرلاد محمّده صلوات

خادما سبد و بو کوز یاشی سینه / بسکه مظلوم آتار تلمیله هر دم اشینه
سویله مظلومه که من باخمارام ای نامشینه / بو سنه باشی سنه ایکی بولدیمی شینه

الی یوخ ایاقی یوخ بش بنجه درماشی

خادما دوشمز داخی بو وقت اله / آت کیمی مظلومی بوروب خسته له
قوردی دیدین سنه ناحق تله / ایچوه جبار دکانون تختله

قورخورام آدون سالالار دفتره

خادم گرز ایراسنی	داعند اگور مزبورانی
سکوب زنجیر قرانی	حلوای منترانی

تا نخوزسی نذی نی

خادم ایسود ساتارام	قطمه بنشره قاتارام
هرکیجه دام دایاتارام	سیله سیله داشلارا آتارام

سیله سیله قویردوق قاپارام

ایضاً

خادم چو گشت از غم تو سینه چاک گاه	نوشد همی شراب و عراقی زنا بکار
هر چند منت در عهد اهل پاک پارس	یا رب زباد فتنه نگهدار خاک پارس

چندانکه خاک را بود و باد را بقا

چو خادم گشد یک موی فرخ	نماید حمله ها بر سوی فرخ
برانندش اگر از کوی فرخ	دل من در هوای روی فرخ

بود آشفته تر از موی فرخ

(تمام شد)

بسم الله الرحمن الرحیم

گوردوم ای آگهی دونسون نیجه گردش زمانه   که زمان نوبهاری دیه سن دونوب خزانه

مه نوبهار اولاندا بو دور رسم اهل عالم   که ماهی فریقه خندان اولور هر قبیله خرّم

بو مه بهاری بو خسته تیشوب مه محرّم   که حرام اولوبدو عشرت بو غمیله شیعیانه

نکر ایلمیوبدو بلبل گنه ناله حسینی   ایشدنده چاک اولوب گل بو مقاله حسینی

او دوسر نگون اولوبدور نیجه لاله حسینی   که چکوب بنفشه قاره گنه صحن بوستانه

نجه اولماسون پریشان چمن ایچره سنبل تر   پوزولوبدو وقتکه ده چو نظام زلف اکبر

سولا گاشش برگ غنچه نیجه کیم سولوبدو اصغر   بو غمیله گاشش سروون دونه قامتی کمانه

گوتور چو تازیانه الینه چورق زرخشان   توکر ابر نوبهاردن گوزی اشک اولور خروشان

نیجه که توکردی زینب گوزی اشک گوهرفشان   النه او شمر کافر گوتورنده تازیانه

چو سکینه گاش ایچره جگر عندلیب شیون   چو هوس بخت قاره بویانوب یه سوزن قرا سن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

كه بساط فلكده سالورى خيالاتن | نجه فلكده كه بزر صفحات گلستانه

بو طرفده قد دا ماد دكلوب چو سرو موزون | كلوب آه و زاره قمرى كمى نوعروس محزون

دالسخ بر طرفده ليلا تك چو بيد مجنون | دولانور بناله دور سر اكبر جوانه

آچوب اوردا زخم غنچه شهيد تشنه لاله | خط سبز نوجوانان اوروب عارضنده هاله

گل چهره لرده آقان دوزولوب نسبان ژاله | نجه چشمه چشمه قانلار آخار اوردا هر مكانه

دولانوردى فلكگاهى سرا چو خيل بلبل | دوشه تا او گلشن ايچره اله ظرد من گل

تاپوب اوز گلين هر عاشق سالوب اوچمنده غلغل | كلوب اوردا عاشقانه نامى ماله و فغانه

ولى ناتوان گزردى او زمان خيابان زينب | تاپا غشمى حسينون قيلا تا حصول مطلب

دولانوب حسينى گوروب قلوب اوندا غرض يارب | شهيدلردن آيرى دوشمش تولوب اولوب جهانه

جذبات عشق ناكه او نى چكدى گتدى بر پاره | گوروب اوردا چو خنجر و تيغ و شكسته پاره

قالوب آلتدا بر جه پيكر اوروب اوقدر يارو | كه او نعش صاحبندن دا قالميوب نشانه

توكوب اشك ديده لعلى بويانوب دو قانه ذوقشى | كه آخوب بهر شك گلگون نجه لاله هاى احمر

بو صحيفه غم الده صفحات باغه بنزر

جگر عندليب خامه نجه شوريله ترانه

بونه ماتم و بونه عيد دور | ايكى شهريار ولايت

كه دوشوب برى بره سرنگون | برى چخدى تخت خلافته

بونه بونهاردونه خزان متحیرم من ناتوان

نجه شاداولوم نجه زار بوخلافته بوشهادته

بری مایه غم و غصه دور بری دفع ماتم وغصه دور

همی عیشدور همی غصه دور متعجبم بوعلامته

نجه عیددور که عزادور بو بوجهانده صاحب عیدوار

که دلینده ناله واحسین ساقلوب اجبانی ملامته

نجه شیعه خرم اولور کوروم که اگرچه بوزپیله عید اولا

که حسینی تشنه یخوب عدو بوگون عرصه گاه شهادته

بونه ناله دور نه دوبوفغان که دوشوب تزلزله بوجهان

شه دین ویروب قوری یرده جان

براوزسه دونوبدو قیامته

بونه بزم عیشدور بونه مجلس بونه نوبهاردور بونه موسم خزان

بوطرفده عیشه ماخ اوطرفده ماتمه نگه عید توش اولوب بومحرمه

بونه سوز عشقدور که دوشوبدور عالمه بونه واحسیندور بونه ناله وفغان

بری وار بنفشه کبی چکه قاره گلشنه نگه خاک وار صبا تقه جیب دامنه

اوتورا غبار غم چمن اچره سوسنه اولا چشمی نرگسون بوغمیله خونفشان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اد علی اصغردن چخا جانی تشنه لب | آچلا بو حالیله که غنچهٔ طرب

بونه نام ایشنکدور بونه شرم عجب | بو چکونه دن کرک اولا غنچه باغری قان

چو اولوبدو قاسمدن طوی ظلم ایلیه پایس | او دوساخلیوب عزا اوناکلشن پاپس

که بنفشه سربسر گینوب سیه لباس | دل نوعروس تک، دوتولوبدر ضیمران

که دوشدی یادیمه غم شاه شبیر فتن | بوترانه سالدی بودل وجانه شور شین

چو بیوردی شمردون سنی قتله یا حسین | الوی نه ظلمیله داغ کسدی ساربان

نه روا دو برپیله کله باشوا بلا | او بلالو باشوا اولا جانیمز فدا

که اوناتوزده قلا اسلکین جفا | که اونا یریددون اوراچوب خیزران

یره ذو الجناحدن یخلاندی شاه دین | بردو دورین اشقیا اودم آندی چون کمین

اویار الوجسمنه اوروب اوندا اهل کین | کمی نیزه و خدنگ کمی خنجر و سنان

اولا هرچه محنت والم وغم وستم | سنون آدوه یازوب اونی نشان غم

ره عشقده سنون کمی کیم قویوب قدم | که رضای حق ایچون ویره اوردا باش و جان

بو عزاده بعلیا نکه ایلرم خیال | اولور هرزمان فزون غم و محنت و ملال

بو رقیمه دن دوتار دل وجانیم اشتغال
بونه شرحدور یازار که خامه بیان

گل ادلما عازم بوکاره ره | که چو خدو لشکر غم اکبر

نظاره

نظاره ایله بو حال زاره / عزیز نادر علی اکبر

یوزدن که بنزر مه تمامه / گیورا اوزلفون سالوم نظامه

که خوشش تماشا بو اهل شامه / اولا میسر علی اکبر

که بلکه رویون آچاند طلعت / قیلا ترحم سینه بولت

گیتورا یدوم سن او زلفه زینت / او حسنه زیور علی اکبر

اولورسان عازم چو کارزاره / سالور فراقون منی شراره

گیتور یوزوندن اوپوم دوباره / علی اکبر علی اکبر

جهانی لیلا گرک دولانسون / فراقون اودینه همیشه یانسون

آنان بو حولده نجه دایانسون / غریب و مضطر علی اکبر

کیچنده باشون سر سنانه / سکینه ناله سالور جهانه

ایدنده ناله که تازیانه / اورالار شکر علی اکبر

بو غمده لیلی باتار ملاله / جگر همیشه فغان و ناله

بلی شهادت ویرور بو حاله / بو دیده تر علی اکبر

سینه زن

عرضه گرسی بابانوی عصمت زینبه / اولدی عاشورا گونی روز قیامت زینبه

یوزا یان کفر ایچنده ایتدی عاشورا گونی / زینبون افغانی عرشه یتدی عاشورا گونی

جمهوری اسلامی ایران